

سیره و سخن پیشوایان

پرتوی از سیره و سیمای محمد(ص)

حضرت محمد(ص)، فرزند عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف، در مکه به دنیا آمد.

پیش از ولادت، پدرش عبدالله درگذشته بود.

محمد(ص) شش سال داشت که مادرش آمنه را نیز از دست داد.

او تا هشت سالگی زیر سرپرستی جدش عبدالمطلب بود و پس از مرگ جدش در خانه عمویش ابوطالب سکنا گزید.

رفتار و کردار او در خانه ابوطالب، نظر همگان را به سوی خود جلب کرد و دیری

نگذشت که مهرش در دلها جای گرفت.

او برخلاف کودکان همسالش که موهای ژولیده و چشمانی آلوده داشتند، مانند بزرگسالان

موهایش را مرتب می‌کرد و سر و صورت خود را تمیز نگه می‌داشت.

او به چیزهای خوراکی هرگز حریص نبود، کودکان همسالش، چنان که رسم اطفال است،

با دستپاچگی و شتابزدگی غذا می‌خوردند و گاهی لقمه از دست یکدیگر می‌ربودند، ولی او

به غذای اندک اکتفا و از حرص و رزی در غذا خودداری می‌کرد.

در همه احوال، متانت بیش از حد سن و سال خویش از خود نشان می‌داد.

بعضی روزها همین که از خواب برمی‌خاست، به سر چاه زمزم می‌رفت و از آب آن

جرعه‌های چند می نوشید و چون به وقت چاشت به صرف غذا دعوتش می نمودند، می گفت: احساس گرسنگی نمی کنم.

او نه در کودکی و نه در بزرگسالی، هیچ گاه از گرسنگی و تشنگی سخن به زبان نمی‌آورد.

عموی مهربانش ابوطالب او را همیشه در کنار بستر خود می‌خوابانید.

همو گوید: من هرگز کلمه‌های دروغ از او نشنیدم و کار ناشایسته و خنده بیجا از او ندیدم. او به بازیچه‌های کودکان رغبت نمی‌کرد و گوشه‌گیری و تنهایی را دوست می‌داشت و در همه حال متواضع بود.

آن حضرت در سیزده سالگی، ابوطالب را در سفر شام، همراهی کرد.

در همین سفر بود که شخصیت، عظمت، بزرگواری و امانتداری خود را نشان داد.

بیست و پنج سال داشت که با خدیجه دختر خویلد ازدواج کرد.

محمد(ص) در میان مردم مکه به امانتداری و صداقت مشهور گشت تا آنجا که همه، او را محمد امین می خواندند.

در همین سن و سال بود که با نصب حجرالاسود و جلوگیری از فتنه و آشوب قبایلی،

کاردانی و تدبیر خویش را ثابت کرد و با شرکت در انجمن جوانمردان مکه (= حلفالفضول)

انسان دوستی خود را به اثبات رساند.

پاکی و درستکاری و پرهیز از شرک و بتپرستی و بی‌اعتنایی به مظاهر دنیوی و اندیشیدن

در نظام آفرینش، او را کاملاً از دیگران متمایز ساخته بود.

آن حضرت در چهل سالگی به پیامبری برانگیخته شد و دعوتش تا سه سال مخفیانه بود.

پس از این مدّت، به حکم آیه «وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ»؛ «یعنی: «خویشاوندان نزدیک

خود را هشدار ده!»، رسالت خویش را آشکار ساخت و از بستگان خود آغاز کرد و سپس

دعوت به توحید و پرهیز از شرك و بتپرستی را به گوش مردم رساند.

از همین جا بود که سران قریش، مخالفت با او را آغاز کردند و به آزار آن حضرت پرداختند.

حضرت محمد(صلی الله علیه وآله وسلم) در مدت سیزده سال در مکه، با همه آزارها و شکنجه های سرمایه داران مشرک مکه و همدستان آنان، مقاومت کرد و از مواضع الهی خویش هرگز عقب نشینی ننمود.

پس از سیزده سال تبلیغ در مکه، ناچار به هجرت شد.

پس از هجرت به مدینه زمینه نسبتاً مناسبی برای تبلیغ اسلام فراهم شد، هر چند که در طی این ده سال نیز کفار، مشرکان، منافقان و قبایل یهود، مزاحمت های بسیاری برای او ایجاد کردند.

در سال دهم هجرت، پس از انجام مراسم حج و ترك مکه و ابلاغ امامت علی بن ابی طالب(علیه السلام) در غدیر خم و اتمام رسالت بزرگ خویش، در بیست و هشت صفر سال یازدهم هجری، رحلت فرمود.

اخلاق و سیره پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم)

رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) کاملترین انسان و بزرگ و سالار تمام پیامبران است. در عظمت آن حضرت همین بس که خداوند متعال در قرآن مجید او را با تعبیر «یا ایها الرسول» و «یا ایها النبی» مورد خطاب قرار می‌دهد و او را به عنوان انسانی الگو برای تمام جهانیان معرفی می‌نماید: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»؛ «در] سیره و سخن] پیامبر خدا برای شما الگوی نیکویی است.» او به حق دارای اخلاقی کامل و جامع تمام فضایل و کمالات انسانی بود.

خدایش او را چنین می‌ستاید: «إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ»; «ای پیامبر تو دارای بهترین اخلاق هستی.» «وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ»; «اگر تندخو و سخت دل می‌بودی مردم از اطرافت پراکنده می‌شدند.» از این رو، یکی از مهمترین عوامل پیشرفت اسلام، اخلاق نیکو و برخورد متین و ملایم آن حضرت با مردم بود.

در طول زندگانی او هرگز دیده نشد وقتش را به بطلالت بگذرانند.

در مقام نیایش همیشه می‌گفت: «خدایا از بیکارگی و تبلی و زبونی به تو پناه می‌برم.» و مسلمانان را به کار کردن تحریض می‌نمود.

او همیشه جانب عدل و انصاف را رعایت می‌کرد و در تجارت به دروغ و تدلیس، متوسل نمی‌شد و هیچ‌گاه در معامله سختگیری نمی‌کرد و با کسی مجادله و لجاجت نمی‌نمود و کار خود را به گردن دیگری نمی‌انداخت.

او صدق گفتار و ادای امانت را قوام زندگی می‌دانست و می‌فرمود: این دو در همه تعالیم پیغمبران تأکید و تأیید شده است.

در نظر او همه افراد جامعه، موظف به مقاومت در برابر ستمکاران هستند و نباید نقش تماشاگر داشته باشند.

می‌فرمود: برادرت را چه ظالم باشد و چه مظلوم، یاری نما! اصحاب گفتند: معنی یاری کردن مظلوم را دانستیم، ولی ظالم را چگونه یاری کنیم؟ فرمود: دستش را بگیرد تا نتواند به کسی ستم کند! خواننده گرامی! از آنجا که ما در روزگار تباهی اخلاق و غلبه شهوات و آفات به سر می‌بریم، مناسب است که در اینجا سیمای صمیمی پیامبران الهی را عموماً و چهره تابناک و حقیقت‌انسانی محمد پیامبر اسلام را خصوصاً در تابلوی تاریخی مستند و شگوه‌مندی بیابیم که به حق در عصر ما برترین تصویر انسانی نزدیک به حقیقت از آن حضرات است.

منشور سه بُعدی تاریخ، سه چهره را نشان می‌دهد: قیصران، فیلسوفان و پیامبران. پیامبران «سیمایی دوست داشتنی دارند، در رفتارشان صداقت و صمیمیت بیشتر از ابّهت و قدرت پیداست، از پیشانی‌شان پرتو مرموزی که چشمها را خیره می‌دارد ساطع است، پرتویی که همچون «لبخند سپیده دم» محسوس است اما همچون راز غیب مجهول. ساده ترین نگاهها آن را به سادگی می‌بینند اما پیچیده ترین نبوغها به دشواری می‌توانند یافت.

روحهایی که در برابر زیبایی و معنا و راز حسّاسند، گرما و روشنائی و رمز شگفت آن را همچون گرمای يك «عشق»، برق يك «امید» و لطیفه پیدا و پنهان زیبایی حس می‌کنند و آن را در پرتو مرموز سیمایشان، راز پرجذبه نگاهشان و طنین دامن گستر آوایشان، عطر مستی‌بخش اندیشه شان، راه رفتنشان، نشستنشان، سخنشان، سکوتشان و زندگی کردنشان می‌بینند، می‌یابند و لمس می‌کنند.

و به روانی و شگفتی، «الهام» در درونشان جریان می‌یابد و از آن پُر، سرشار و لبریز می‌شوند.

و این است که هر گاه بر بلندی قلّه تاریخ برآیم انسانها را همیشه و همه جا در پی این چهره های ساده اما شگفت می‌بینیم که «عاشقانه چشم به آنان دوخته اند.» ابراهیم، نوح، موسی و عیسی، پیامبران بزرگ تاریخ این چنین بوده اند، اما محمد(صلی الله علیه وآله وسلم) که خاتم الانبیا است چگونه است؟ «در برابر کسانی که با وی به مشاجره برمی‌خاستند وی تنها به خواندن آیاتی از قرآن اکتفا می‌کرد و یا عقیده خویش را با سبکی ساده و طبیعی بیان می‌کرد و به جدل نمی‌پرداخت.

زندگی‌اش، پارسایان و زاهدان را به یاد می‌آورد.

گرسنگی را بسیار دوست می‌داشت و شکیباییش را بر آن می‌آزمود.

گاه خود را چندان گرسنه می‌داشت که بر شکمش سنگ می‌بست تا آزار آن را اندکی تخفیف دهد.

در برابر کسانی که او را می‌آزردند چنان گذشت می‌کرد و بدی را به مهر پاسخ می‌داد که آنان را شرمزده می‌ساخت.

هر روز، از کنار کوچه ای که می‌گذشت، یهودی‌های طشت خاکستری گرم از بام خانه بر سرش می‌ریخت و او بی‌آنکه خشمگین شود، به آرامی رد می‌شد و گوشه ای می‌ایستاد و پس از پاک کردن سر و رو و لباسش به راه می‌افتاد.

روز دیگر با آنکه می‌دانست باز این کار تکرار خواهد شد مسیر خود را عوض نمی‌کرد. يك روز که از آنجا می‌گذشت با کمال تعجب از طشت خاکستر خبری نشد! محمد با لبخند بزرگوارانه ای گفت: رفیق ما امروز به سراغ ما نیامد! گفتند: بیمار است.

گفت: باید به عیادتش رفت.

بیمار در چهره محمد که به عیادتش آمده بود چنان صمیمیت و محبت صادقانه ای احساس کرد که گویی سالها است با وی سابقه دیرین دوستی و آشنایی دارد.

مرد یهودی در برابر چنین چشمه زلال و جوشانی از صفا و مهربانی و خیر، یکباره احساس کرد که روحش شسته شد و لگه های شوم بدپسندی و آزارپرستی و میل به کجی و خیانت از ضمیرش پاک گردید.

چنان متواضع بود که عرب خودخواه و مغرور و متکبر را به اعجاب وامی‌داشت.

زندگی‌اش، رفتارش و خصوصیات اخلاقی‌اش محبت، قدرت، خلوص، استقامت و بلندی اندیشه و زیبایی روح را الهام می‌داد.

سادگی رفتارش و نرمخویی و فروتنی‌اش از صلابت شخصیت و جذبۀ معنویتش نمی‌کاست.

هر دلی در برابرش به خضوع می‌نشست و هر غروری از شکستن در پای عظمت زیبا و

خوب او سیراب می‌شد.

در هر جمعی برتری او بر همه نمایان بود.»

صفات و ویژگیهای پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم)

از آشکارترین صفات رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) این بود که غرور پیروزی او را نمی‌گرفت، چنان که در بازگشت از نبرد بدر و فتح مکه نشان داد، و نیز از شکست نا امید نمی‌شد، همان طور که شکست احد بر وی تأثیر نداشت، بلکه پس از آن به سرعت برای جنگ «حمرء الأسد» آماده شد و نیز نقض پیمان بنی قریظه و پیوستن آنان به سپاه احزاب بر روحیه او تأثیری نگذاشت، بلکه او را ثابت قدم گردانید.

از صفات دیگر او احتیاط و پرهیز بود که نیروی دشمن را بدین وسیله ارزیابی کرده، برای مقابله با او به تهیه ابزار و تجهیزات دست می‌زد.

حتی هنگام اقامه نماز نیز احتیاط را از دست نمی‌داد، بلکه مراقب و هوشیار بود.

صفت دیگر او نرمی همراه با صلابت بود که در شرایط متغیر جنگی از آن برخوردار بود و به سبب سرعت تغییر این شرایط، دستورها و احکام جدیدی صادر می‌کرد.

سرعت در فرماندهی نزد او، برای مقابله با مسائل جدی، شرطی اساسی بود و به تمرکز فرماندهی، توجه و تأکید فراوان داشت.

با یاران و قوم خود رفتاری مبتنی بر جذب و اصلاح داشت و روح اعتماد و آرامش را در میان آنها تقویت می‌کرد.

به کوچک رحم می‌کرد، بزرگ را گرامی می‌داشت، یتیم را خشنود کرده و پناه می‌داد، به

فقیران و مسکینان نیکی و احسان می‌کرد، حتی به حیوانات هم ترحم می‌نمود و از آزار آنها نهی می‌کرد.

از مهمترین نمونه های انسانیت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) این بود که آن حضرت نیروهایی را که برای سرایا و جنگ با دشمن اعزام می‌کرد به دوستی و مدارا با مردم و عدم یورش و شبیخون علیه ایشان وصیت و سفارش می‌فرمود. او بیشتر دوست داشت دشمن را به سوی صلح منقاد کند، نه این که مردان ایشان را بکشد. آن حضرت سفارش می‌کرد تا پیر مردان، کودکان و زنان را نکشند و بدن مقتول را شکنجه و مُتله نکنند.

وقتی قریش به او پناه آوردند، محاصره اقتصادی آنان را لغو و با تقاضای ایشان، برای تهیه گندم از یمن، موافقت فرمود. او به صلح کامل در جهان دعوت می‌کرد و از جنگ، جز به هنگام ضرورت و ناچاری، پرهیز داشت.

نامه هایی که به سوی پادشاهان می‌فرستاد به سلام و صلح، آراسته و مزین بود و آن را برای آغاز کلام در دیدار بین فرزندان آدم قرار داده بود.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در جنگها بیش از يك فرمانده تعیین می‌کرد، ضوابطی دقیق برای فرماندهی لشکر و تقویت آن قرار می‌داد و بین اصول سیاسی و نظامی ارتباط برقرار می‌ساخت و اطاعت از فرماندهان را رمزی برای انضباط، انقیاد و فرمانبرداری می‌دانست.

او برنامه ریزی جدی، سازماندهی نمونه و فرماندهی برتر را بنیاد گذاشت، و فرماندهی لشکر را بر اساس شایستگی و شناخت برگزید.

لشکر را به طور یکسان در فرماندهی خود جمع کرد، و از آنچه که در وسع و توانایی رزمندگان بود بیشتر به آنان می‌بخشید.

تلاش برای تحقق انسانیت

وجود رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) برای همه مردم مایه رحمت بود و هیچ کس را به سبب رنگ و جنس از شمول آن مستثنی نمی‌کرد. همه مردم نزد او روزی خور خداوند بودند.

آن حضرت به این رهنمودها دعوت می‌کرد: 1- رشد و اعتلای انسانیت، می‌فرمود: «همه مردم از آدم هستند و آدم نیز از خاک است.» 2- صلح و سلامتی قبل از جنگ، 3- گذشت و بخشش قبل از مجازات، 4- آسان‌گیری و گذشت قبل از مجازات. از این رو، مشاهده می‌کنیم که جنگهای او همگی برای اهداف والای انسانی بوده و به منظور تحقق انسانیت انجام می‌شده است.

آن حضرت به نیکی، و احسان به مردم و دوستی و مدارا با آنان فرمان می‌داد. او نمونه‌های کامل از رحمت را در فتح مکه نشان داد که با وجود پیروزی بر دشمنان با ایشان برخوردی نیکو کرد، با توجه به این که می‌توانست از همه آنان انتقام گیرد، ولی آنان را بخشید و فرمود: بروید شما آزاد هستید! در جنگ «ذات الرقاع» به «غوث بن الحارث» که برای قتل آن حضرت می‌کوشید، دست یافت، ولی از او گذشت و او را آزاد کرد. پیامبر با اسیران با مدارا و رحمت برخورد می‌کرد، بر بسیاری از آنان مَّت می‌گذاشت و آزادشان می‌ساخت و لشکریان را به آنان سفارش می‌کرد. از جمله در یکی از جنگها، با دست خود، دست اسیری را - که صدای ناله او را شنید - باز کرد.

اخلاق فرماندهی

رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) به اخلاقی آراسته بود که خداوند او را چنین

می‌ستاید: «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ.»

موصوف بودن به این اخلاق، از او يك فرمانده موفق ساخته بود که می‌توانست او را به مقصود رسانده و در بسیاری از جنگها پیروزی را برای او به ارمغان آورد.

آن حضرت به تمامی مردم مهربان بود و در همه شرایط با لشکریان و مردم خود مدارا می‌کرد، راستگویی امین، وفادار به عهد و پیمان خود بود، هنگام غضب خشم خود را فرو می‌برد و هنگام قدرت از مجازات چشم پوشیده و می‌گذشت.

او بین مردم «صلح و دوستی» برقرار می‌ساخت و از آنان کینه، دشمنی و فتنه را دور می‌کرد و هر کسی را در جایگاه خود قرار می‌داد.

برجسته ترین صفات عقلی آن حضرت عبارت بود از: تدبیر، تفکر و دور اندیشی.

این صفات در عملکردهای او نمایان است.

با تفکر و اندیشه در مورد وضع قوم او می‌توان فهمید که رسول خدا(صلی الله علیه وآله

وسلم) عاقلترین مردم جهان بوده است؛ زیرا قومی را به رگم خشونت و تندى اخلاق و

فخرفروشی و سخت خوی‌های که داشتند، چنان تربیت و رهبری کرد که، با همه این

اوصاف، از حامیان جدی او گشتند و همراه با او پرچم اسلام را برافراشتند و به جهاد

برخاستند.

رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم)، روشهای جدیدی را در جنگ، حکومت، مدیریت،

سیاست، اقتصاد و مسائل اجتماعی به وجود آورد.

در جنگ احزاب به کندن خندق پرداخت، در غزوه حدیبیه با قریش مذاکره کرد و با انعقاد

پیمانی به نتایج عملی آن، که بعدها نمایان شد، دست یافت و به همین گونه در هر میدان

جنگی به ابتکاری جدید دست می‌زد که او را در پیروزی بر دشمن یاری می‌کرد و آنان را

از اقدامات و تاکتیکهای خود در بُهت و سرگردانی فرو می‌برد.

رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) موقّق گردید حاکمیتی از هر جهت با شکوه و محترم برپا دارد تا همه مردم از زعامت و رهبری او بهره‌مند گشته و به او امر او، پس از رهایی از طاعت رهبران مختلف، گردن نهند.

دعوت رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) به اسلام، مبتنی بر صلح و سلامت بود و جنگ را جز هنگامی که قساوت دشمن و سختگیری آنان بر مسلمانان زیاد شد، مورد توجه قرار نمی‌داد.

در حقیقت، برای دفع زور، به زور متوسّل می‌شد.

از این رو، جنگهای او از آغاز بر اساسی ثابت و استوار قرار داشت که لشکر اسلامی از آن غفلت نمی‌کرد، از جمله: دعوت مردم به دین جدید، انعقاد پیمان صلح و پرداخت جزیه یا فتح سرزمین آنان، و نبرد با کسانی که با او دشمنی کنند.

نظافت

رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) به پاکیزگی علاقه فراوان داشت و در نظافت بدن و لباس بی نظیر بود.

علاوه بر آداب وضو، اغلب روزها خود را شستشو می‌داد و این هر دو را از عبادات می‌دانست.

موی سرش را با برگ سدر می‌شست و شانه می‌کرد و خود را با مشک و عنبر خوشبو می‌نمود.

روزانه چند بار، مخصوصاً شبها پیش از خواب و پس از بیداری، دندانهایش را با دقت مسواک می‌کرد.

جامه سفیدش که تا نصف ساقهایش را می‌پوشانید همیشه تمیز بود.

پیش از صرف غذا و بعد از آن دست و دهانش را می‌شست و از خوردن سبزی های بد بو پرهیز می‌نمود.

شانه عاج و سرمه دان و قیچی و آینه و مسواک، جزء اسباب مسافرتش بود.

خانه اش با همه سادگی و بی تجملی همیشه پاکیزه بود.

تأکید می‌نمود که زباله ها را به هنگام روز بیرون ببرند و تا شب به جای خود نماند.

نظافت تن و اندامش با قدس طهارتِ روحش هماهنگی داشت و به یاران و پیروان خود

تأکید می‌نمود که سر و صورت و جامه و خانه هایشان را تمیز نگهدارند و وادارشان

می‌کرد خود را، به ویژه در روزهای جمعه، شستشو داده و معطر سازند که بوی بد از آنها

استنشام نشود و آن گاه در نماز جمعه حضور یابند.

آداب معاشرت

در میان جمع، بشاش و گشاده رو و در تنهایی، سیمایی محزون و متفکر داشت.

هرگز به روی کسی خیره نگاه نمی‌کرد و بیشتر اوقات چشمهایش را به زمین می‌دوخت.

اغلب دو زانو می‌نشست و پای خود را جلوی هیچ کس دراز نمی‌کرد.

در سلام کردن به همه، حتی بردگان و کودکان، پیشدستی می‌کرد و هر گاه به مجلسی وارد

می‌شد نزدیکترین جای را اختیار می‌نمود.

اجازه نمی‌داد کسی جلوی پایش بایستد و یا جا برایش خالی کند.

سخن همنشین خود را قطع نمی‌کرد و با او طوری رفتار می‌کرد که تصور می‌شد هیچ کس

نزد رسول خدا از او گرامی‌تر نیست.

بیش از حد لزوم سخن نمی‌گفت، آرام و شمرده سخن می‌گفت و هیچ گاه زبانش را به

دشنام و ناسزا آلوده نمی‌ساخت.

در حیا و شرم حضور، بی مانند بود.

هر گاه از رفتار کسی آزرده می‌گشت ناراحتی در سیمایش نمایان می‌شد، ولی کلمه گله و

اعتراض بر زبان نمی‌آورد.

از بیماران عیادت می‌نمود و در تشییع جنازه حضور می‌یافت.

جز در مقام داد خواهی، اجازه نمی‌داد کسی در حضور او علیه دیگری سخن بگوید و یا به

کسی دشنام بدهد و یا بدگویی نماید.

بخشایش و گذشت

بد رفتاری و بی حرمتی به شخص خود را با نظر اغماض می‌نگریست، کینه کسی را در

دل نگاه نمی‌داشت و در صدد انتقام بر نمی‌آمد.

روح نیرومندش عفو و بخشایش را بر انتقام ترجیح می‌داد.

در جنگ احد با آن همه وحشیگری و اهانت که به جنازه عمویش حمزه بن عبدالمطلب روا

داشته بودند و از مشاهده آن به شدت متألم بود، دست به عمل متقابل با کشتگان قریش نزد

و بعدها که به مرتکبین آن و از آن جمله هند زن ابوسفیان دست یافت، در مقام انتقام

برنیامد، و حتی ابوقتاده انصاری را که می‌خواست زبان به دشنام آنها بگشاید از بدگویی

منع کرد.

پس از فتح خیبر جمعی از یهودیان که تسلیم شده بودند، غذایی مسموم برایش فرستادند.

او از سوء قصد و توطئه آنها آگاه شد، اما به حال خود رهشان کرد.

بار دیگر زنی از یهود دست به چنین عملی زد و خواست زهر در کامش کند که او را نیز

عفو نمود.

عبدالله بن ابّی سر دسته منافقان که با ادای کلمه شهادت مصونیت یافته بود، در باطن امر از این که با هجرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) به مدینه بساط ریاست او برچیده شده بود، عداوات آن حضرت را در دل می‌پرورانید و ضمن همکاری با یهودیان مخالف اسلام، از کار شکنی و کینه توزی و شایعه سازی بر ضد او فرو گذار نبود.

آن حضرت نه تنها اجازه نمیداد یارانش او را به سزای عملش برسازند، بلکه با کمال مدارا با او رفتار می‌کرد و در حال بیماری به عیادتش می‌رفت! در مراجعت از غزوه تبوک جمعی از منافقان به قصد جانش توطئه کردند که به هنگام عبور از گردنه، مرکبش را رم دهند تا در پرتگاه، سقوط کند و با این که همگی صورت خود را پوشانده بودند، آنها را شناخت و با همه اصرار یارانش، اسم آنها را فاش نساخت و از مجازاتشان صرفنظر کرد.

حریم قانون

آن حضرت از بد رفتاری و آزاری که به شخص خودش میشد عفو و اغماض مینمود ولی در مورد اشخاصی که به حریم قانون تجاوز می‌کردند مطلقاً گذشت نمی‌کرد و در اجرای عدالت و مجازات متخلف، هر که بود، مسامحه روا نمیداشت.

زیرا قانون عدل، سایه امنیت اجتماعی و حافظ کیان جامعه است و نمی‌شود آن را بازیچه دست افراد هوس ران قرار داد و جامعه را فدای فرد نمود.

در فتح مکه، زنی از قبیله بنی مخزوم مرتکب سرقت شد و از نظر قضایی جرمش محرز گردید.

خویشاوندانش - که هنوز رسوبات نظام طبقاتی در خلایای مغزشان به جای مانده بود - اجرای مجازات را ننگ خانواده اشرافی خود میدانستند، به تکاپو افتادند که مجازات را متوقف سازند، اما آن حضرت نپذیرفت و فرمود: «اقوام و ملل پیشین دچار سقوط و انقراض

شدند، بدین سبب که در اجرای قانون عدالت، تبعیض روا می‌داشتند، قسم به خدایی که جانم در قبضه قدرت اوست در اجرای عدل درباره هیچ کس سستی نمی‌کنم، اگر چه مجرم از نزدیکترین خویشاوندان خودم باشد.» او خود را مستثنی نمی‌کرد و فوق قانون نمی‌شمرد. روزی به مسجد رفت و در ضمن خطابه فرمود: «خداوند سوگند یاد کرده است در روز جزا از ظلم هیچ ظالمی نگذرد، اگر به کسی از شما ستمی از جانب من رفته و از این رهگذر حقی بر ذمه من دارد، من حاضرم به قصاص و عمل متقابل تن بدهم.» از میان مردم شخصی به نام سواده بن قیس به پاخاست و گفت: یا رسول الله! روزی که از طائف برمی‌گشتی و عصا را در دست خود حرکت می‌دادی به شکم من خورد و مرا رنجه ساخت.

فرمود: «حاشا که به عمد این کار را کرده باشم. معهذا به حکم قصاص تسلیم می‌شوم!» فرمان داد همان عصا را بیاورند و به دست سواده داد و فرمود: «هر عضوی که از بدن تو با این عصا ضربت خورده است به همان قسمت از بدن من بزن و حق خود را در همین نشئه دنیا از من بستان.» سواده گفت: نه، من شما را می‌بخشم. فرمود: «خدا نیز بر تو ببخشد.» آری چنین بود رفتار يك رئیس و زمامدار تامّ الاختیار دین و دولت در اجرای عدل اجتماعی و حمایت از قانون.

احترام به افکار عمومی

رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) در موضوعاتی که به وسیله وحی و نصّ قرآن، حکم آن معین شده بود، اعمّ از عبادت و معاملات، چه برای خود و دیگران، حقّ مداخله قائل نبود و این دسته از احکام را بدون چون و چرا به اجرا در می‌آورد؛ زیرا تخلف از آن احکام، کفر به خداست: «وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ»؛ «و کسانی که به

آنچه خدا فرو فرستاده داوری نکرده اند ، آنان خود کفر پیشه گانند». اما در موضوعات مربوط به کار و زندگی، اگر جنبه فردی داشت و در عین حال يك امر مباح و مشروع بود، افراد، استقلال رأی و آزادی عمل داشتند.

کسی حقّ مداخله در کارهای خصوصی دیگری را نداشت، و هر گاه مربوط به جامعه بود حقّ اظهار رأی را برای همه محفوظ می‌دانست و با این که فکر سیال و هوش سرشارش در تشخیص مصالح امور بر همگان برتری داشت، هرگز به تحکم و استبداد رأی رفتار نمی‌کرد و به افکار مردم بی اعتنایی نمی‌نمود.

نظر مشورتی دیگران را مورد مطالعه و توجه قرار می‌داد و دستور قرآن مجید را عم تأیید نموده و می‌خواست مسلمین این سنت را نصب العین خود قرار دهند.

در جنگ بدر در سه مرحله، اصحاب خود را به مشاوره دعوت نموده و فرمود نظر خودتان را ابراز کنید.

اول دربارۀ این که اصحاب با قریش بجنگند و یا آنها را به حال خود ترك کرده و به مدینه مراجعت کنند.

همگی جنگ را ترجیح دادند و آن حضرت تصویب فرمود.

دوم محلّ اردوگاه را به معرض مشورت گذارد که نظر حباب بن منذر مورد تأیید واقع شد. سوم در خصوص این که با امرای جنگ چه رفتاری شود به شور پرداخت.

بعضی کشتن آنها را ترجیح دادند و برخی تصویب نمودند آنها را در مقابل فدیۀ آزاد نمایند و رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) با گروه دوم موافقت کرد.

در جنگ احد روش مبارزه را در معرض شور قرار داد که آیا در داخل شهر بمانند و به استحکامات دفاعی پردازند و یا در بیرون شهر اردو بزنند و جلوی هجوم دشمن را

بگیرند، که شوق دوم تصویب شد.

در جنگ احزاب، شورایی تشکیل داد که در خارج مدینه آرایش جنگی بگیرند و یا در داخل شهر به دفاع بپردازند.

پس از تبادل نظر بر این شدند که کوه سلح را تکیه گاه قرار داده و در پیشاپیش جبهه جنگ، خندق حفر کنند و مانع هجوم دشمن گردند.

در غزوه تبوک امپراطور روم از نزدیک شدن مجاهدان اسلام به سر حدّ سوریه به هراس افتاده بود و چون به لشکر خود اعتماد نداشت به جنگ اقدام نمی‌کرد.

رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) به مشورت پرداخت که آیا پیشروی کند و یا به مدینه برگردند که بنا به پیشنهاد اصحاب، مراجعت را ترجیح داد.

چنان که می‌دانیم همه مسلمانان به عصمت و مصونیت او از خطا و گناه، ایمان داشتند و عمل او را سزاوار اعتراض نمی‌دانستند، ولی در عین حال، رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) انتقاد اشخاص را – اگر چه انتقاد بی مورد – با سعه صدر تلقی می‌نمود و مردم را در تنگنای خفقان و اختناق نمی‌گذاشت و با کمال ملایمت با جواب قانع کننده، انتقاد کننده را به اشتباه خود واقف می‌کرد.

او به این اصل طبیعی اذعان داشت که آفریدگار مهربان، وسیله فکر کردن و سنجیدن و انتقاد را به همه انسانها عنایت کرده و آن را مختصّ به صاحبان نفوذ و قدرت ننموده است. پس چگونه می‌توان حقّ سخن گفتن و خرده گرفتن را از مردم سلب نمود؟ آن حضرت به ویژه دستور فرموده است که هر گاه زمامداران، کاری بر خلاف قانون عدل مرتکب شدند، مردم در مقام انکار و اعتراض بر آیند.

رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) به لشکری از مسلمانان مأموریت جنگی داد و شخصی را از انصار به فرماندهی آنها نصب کرد.

فرمانده در میان راه بر سر موضوعی بر آنها خشمگین شد و دستور داد هیزم فراوانی جمع

کنند و آتش بیروزند.

همین که آتش برافروخته شد گفت: آیا رسول خدا به شما تأکید نکرده است که از او امر من اطاعت کنید؟ گفتند: بلی.

گفت: فرمان می‌دهم خود را در این آتش بیندازید.

آنها امتناع کردند.

رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) از این ماجرا مستحضر شد فرمود: «اگر اطاعت می‌کردند برای همیشه در آتش می‌سوختند! اطاعت در موردی است که زمامداران مطابق قانون دستوری بدهند.» در غزوه حنین که سهمی از غنائم را به اقتضای مصلحت به نو مسلمانان اختصاص داد، سعد بن عباد و جمعی از انصار که از پیشقدمان و مجاهدان بودند زبان به اعتراض گشودند که چرا آنها را بر ما ترجیح دادی؟ فرمود: همگی معترضین در يك جا گرد آیند، آن گاه به سخن پرداخت و با بیانی شیوا و دلنشین آنها را به موجبات کار، آگاه نمود، به طوری که همگی به گریه افتادند و پوزش خواستند.

همچنین در این واقعه، مردی از قبیله بنی تمیم به نام حُر قوص (که بعدها از سردمداران خوارج نهروان شد) اعتراض کرده، بالحن تشدد گفت: به عدالت رفتار کن! عمر بن خطاب از گستاخی او برآشفت و گفت: اجازه بدهید هم اکنون گردنش را بزنم! فرمود: نه، او را به حال خودش بگذار و رو به سوی او کرده و با خونسردی فرمود: «اگر من به عدالت رفتار نکنم چه کسی رفتار خواهد کرد؟» در صلح حدیبیه عمر بن خطاب در خصوص معاهده آن حضرت با قریش انتقاد می‌نمود که چرا با شرایط غیر متساوی پیمان می‌بندد؟ رسول اکرم با منطق و دلیل، نه با خشونت، او را قانع کرد.

رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) با این روش خود، عدل و رحمت را به هم آمیخته بود و راه و رسم حکومت را به فرمانروایان دنیا می‌آموخت تا بدانند که منزلت آنها در

جوامع بشری مقام و مرتبه پدر مهربان و خردمند است نه مرتبه مالک الرقابی! و می‌باید همه جا صلاح امر زیر دستان را در نظر بگیرند نه اینکه هوس های خودشان را بر آنها تحمیل نمایند.

می‌فرمود: «من به رعایت مصلحت مردم از خود آنها نسبت به خودشان اولی و شایسته ترم و قرآن کریم مقام و منزلت مرا معرفی کرده است اَللّٰی اَوْلٰی بِالْمُؤْمِنِيْنَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ پس هر کس از شما از دنیا برود چنانچه مالی از خود بجا گذاشته، متعلق به ورثه اوست و هر گاه وامی داشته باشد و یا خانواده مستمند و بی پناهی از او بازمانده باشد دین او بر ذمه من و سرپرستی و کفالت خانواده اش بر عهده من است.» آری، این است سیمای صمیمی و چهره تابناک پیامبر بزرگوار اسلام، و چنین است سیره عملی آن حضرت.

او کسی است که اخلاق انسانی و ملکات عالییه را در زمانی کوتاه آن چنان در دل مسلمین گسترش داد که از هیچ، همه چیز را ساخت! او با رفتار و کردارش گردن کشان عرب را به تواضع، و زورگویان را به رأفت، و تفرقه افکنان را به یگانگی، و کافران را به ایمان، و بت پرستان را به توحید، و بی پروایان را به پاکدامنی، و کینه توزان را به بخشایش، و بیکاران را به کار و کوشش، و درشتگویان و درشتخویان را به نرمخویی، و بخیلان را به ایثار و سخاوت، و سفیهان را به عقل و درایت، رهنمون و آنان را از جهل و ضلالت، به سوی علم و هدایت رهبری فرمود.

صَلَوَاتُ اللّٰهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْهِ وَ عَلٰی اٰلِهِ اَجْمَعِيْنَ.

اینک از میان سخنان فراوان آن بزرگوار، چهل حدیث برگزیده، به پیروان و شیفتگان آن «هادی سُبُل» و «پرچمدار توحید» و «انسان کامل» تقدیم می‌گردد.

چهل حدیث اخلاقی از پیامبر گرامی اسلام

-1 فضیلت دانش طلبی

«مَنْ سَلَكَ طَرِيقًا يَطْلُبُ فِيهِ عِلْمًا سَلَكَ اللَّهُ بِهِ طَرِيقًا إِلَى الْجَنَّةِ... وَ فَضَّلَ الْعَالَمَ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضَّلَ الْقَمَرَ عَلَى سَائِرِ النُّجُومِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ:».

هر که راهی رود که در آن دانشی جوید، خداوند او را به راهی که به سوی بهشت است ببرد، و برتری عالم بر عابد، مانند برتری ماه در شب چهارده، بر دیگر ستارگان است.

-2 دین یابی ایرانیان

«لَوْ كَانَ الدِّينُ عِنْدَ الثَّرِيَاءِ لَذَهَبَ بِهِ رَجُلٌ مِنْ فَارَسَ - أَوْ قَالَ - مِنْ أَبْنَاءِ فَارَسَ حَتَّى يَتَنَاوَلَهُ:».

اگر دین به ستاره ثریا رسد، هر آینه مردی از سرزمین پارس - یا این که فرموده از فرزندان پارس - به آن دست خواهند یازید.

-3 ایمان خواهی ایرانیان

«إِذَا نَزَلَتْ عَلَيْهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) سُورَةُ الْجُمُعَةِ، فَلَمَّا قَرَأَ: وَ آخِرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ. قَالَ رَجُلٌ مِنْ هَؤُلَاءِ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَلَمْ يُرَاجِعْهُ النَّبِيُّ (صلى الله عليه وآله وسلم)، حَتَّى سَأَلَهُ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا. قَالَ وَفِينَا سَلْمَانُ الْفَارَسِيُّ قَالَ فَوَضَعَ النَّبِيُّ يَدَهُ عَلَى سَلْمَانَ ثُمَّ قَالَ: لَوْ كَانَ الْإِيمَانُ عِنْدَ الثَّرِيَاءِ لَنَالَهُ رِجَالٌ مِنْ هَؤُلَاءِ:».

وقتی که سوره جمعه بر پیامبر اکرم (صلى الله عليه وآله وسلم) نازل گردید و آن حضرت آیه وَ آخِرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ را خواند.

مردی گفت: ای پیامبر خدا! مراد این آیه چه کسانی است؟ رسول خدا به او چیزی نگفت تا این که آن شخص يك بار، دوبار، یا سه بار سؤال کرد.

راوی می‌گوید: سلمان فارسی در میان ما بود که پیامبر اکرم (صلى الله عليه وآله وسلم) را

وسلم) دستش را روی دوش او نهاد، سپس فرمود: اگر ایمان به ستاره ثریا برسد، هر آینه مردانی از سرزمین این مرد به آن دست خواهند یافت.

4- مضمولان شفاعت

«أَرْبَعَةٌ أَنَا الشَّفِيعُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ: 1- مُعِينُ أَهْلِ بَيْتِي.

2- وَ الْقَاضِي لَهُمْ حَوَائِجَهُمْ عِنْدَ مَا اضْطُرُّوا إِلَيْهِ.

3- وَ الْمُحِبُّ لَهُمْ بِقَلْبِهِ وَ لِسَانِهِ.

4- وَ الدَّافِعُ عَنْهُمْ بِيَدِهِ:».

چهار دسته اند که من، روز قیامت، شفیع آنها هستم: 1- یاری دهنده اهل بیتم، 2- برآورنده حاجات اهل بیتم به هنگام اضطرار و ناچاری، 3- دوستدار اهل بیتم به قلب و زبان، 4- و دفاع کننده از اهل بیتم با دست و عمل.

5- مملک پذیرش اعمال

«لَا يُقْبَلُ قَوْلٌ إِلَّا بِعَمَلٍ وَ لَا يُقْبَلُ قَوْلٌ وَ لَا عَمَلٌ إِلَّا بِنِيَّةٍ وَ لَا عَمَلٌ وَ لَا نِيَّةٌ إِلَّا بِإِصَابَةِ السُّنَّةِ:».

نزد خداوند سخنی پذیرفته نمی‌شود، مگر آن که همراه با عمل باشد، و سخن و عملی پذیرفته نمی‌شود، مگر آن که همراه با نیت خالص باشد، و سخن و عمل و نیتی پذیرفته نمی‌شود، مگر آن که مطابق سنت باشد.

6- صفات بهشتی

«أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِمَنْ تَحْرَمُ عَلَيْهِ النَّارُ غَدًا؟ قِيلَ بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ.

فَقَالَ: أَلْهَيْنُ الْقَرِيبُ اللَّيْنُ السَّهْلُ:».

آیا کسی را که فردای قیامت، آتش بر او حرام است به شما معرفی نکنم؟ گفتند: آری، ای پیامبر خدا.

فرمود: کسی که متین، خونگرم، نرمخو و آسانگیر باشد.

7- نشانه های ستمکار

«عَلَامَةُ الظَّالِمِ أَرْبَعَةٌ: يَظْلِمُ مَنْ فَوْقَهُ بِالْمَعْصِيَةِ، وَ يَمْلِكُ مَنْ دُونَهُ بِالْغَلْبَةِ، وَ يُبْغِضُ الْحَقَّ وَ يُظْهِرُ الظُّلْمَ:».

نشانه ظالم چهار چیز است: 1- با نافرمانی به مافوقش ستم می‌کند، 2- به زیردستش با غلبه فرمانروایی می‌کند، 3- حق را دشمن می‌دارد، 4- و ستم را آشکار می‌کند.

8- شعبه های علوم دین

«إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ: آيَةٌ مُحْكَمَةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ وَ مَا خَلَاهُنَّ فَهُوَ فَضْلٌ:».

همانا علم دین سه چیز است، و غیر از اینها فضل است: 1- آیه محکمه (که منظور از آن علم اصول عقائد است)، 2- فریضه عادلانه (که منظور از آن علم اخلاق است)، 3- و سنت قائمه (که منظور از آن علم احکام شریعت است).

9- فتوای نااهل

«مَنْ أَقْتَى النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ... فَقَدْ هَلَكَ وَ أَهْلَكَ:».

کسی که بدون صلاحیت علمی برای مردم فتوا دهد، خود را هلاک ساخته و دیگران را نیز به هلاکت انداخته است.

10- روزه واقعی

«الصَّائِمُ فِي عِبَادَةِ وَ إِن كَانَ فِي فِرَاشِهِ مَا لَمْ يَغْتَنَبْ مُسْلِمًا:».

روزه دار — مادامی که غیبت مسلمانی را نکرده باشد — همواره در عبادت است، اگر چه در رختخواب خود باشد.

11- افضیلت رمضان

«شَهْرُ رَمَضَانَ شَهْرُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ هُوَ شَهْرٌ يُضَاعَفُ فِيهِ الْحَسَنَاتُ وَ يَمْحُوُ فِيهِ السَّيِّئَاتُ وَ

هُوَ شَهْرُ الْبَرَكَةِ وَ هُوَ شَهْرُ الْإِنَابَةِ وَ هُوَ شَهْرُ التَّوْبَةِ وَ هُوَ شَهْرُ الْمَغْفِرَةِ وَ هُوَ شَهْرُ الْحَقِّ مِنَ النَّارِ وَ الْقَوْزِ بِالْجَنَّةِ.

أَلَا فَاجْتَنِبُوا فِيهِ كُلَّ حَرَامٍ وَ أَكْثِرُوا فِيهِ مِنْ تِلَاوَةِ الْقُرْآنِ: «...»

ماه رمضان، ماه خداوند عزیز و جلیل است، و آن ماهی است که در آن نیکیها دوچندان و بدیها محو می‌شود، ماه برکت و ماه بازگشت به خدا و توبه از گناه و ماه آمرزش و ماه آزادی از آتش دوزخ و کامیابی به بهشت است. آگاه باشید! در آن ماه از هر حرامی بپرهیزید و قرآن را زیاد بخوانید.

12- نشانه های شکیبا

«عَلَامَةُ الصَّابِرِ فِي ثَلَاثٍ: أَوَّلُهَا أَنْ لَا يَكْسِلَ، وَ الثَّانِيَةُ أَنْ لَا يَضْجَرَ، وَ الثَّلَاثَةُ أَنْ لَا يَشْكُوَ مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ. لِأَنَّهُ إِذَا كَسِلَ فَقَدْ ضَيَعَ الْحَقَّ، وَ إِذَا ضَجَرَ لَمْ يُؤَدِّ الشُّكْرَ، وَ إِذَا شَكِيَ مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ فَقَدْ عَصَاهُ:».

علامت صابر در سه چیز است: اول: آن که کسل نشود، دوم: آن که آزرده خاطر نگردد، سوم: آن که از خداوند عزوجل شکوه نکند، زیرا وقتی که کسل شود، حق را ضایع می‌کند، و چون آزرده خاطر گردد شکر را به جا نمی‌آورد، و چون از پروردگارش شکایت کند در واقع او را نافرمانی نموده است.

13- بدترین جهنمی

«إِنَّ أَهْلَ النَّارِ لَيَتَأَدُّونَ مِنْ رِيحِ الْعَالَمِ النَّارِكَ لِعِلْمِهِ وَ إِنَّ أَشَدَّ أَهْلَ النَّارِ نِدَامَةً وَ حَسْرَةً رَجُلٌ دَعَا عَبْدًا إِلَى اللَّهِ فَاسْتَجَابَ لَهُ وَ قَبِلَ مِنْهُ فَأَطَاعَ اللَّهَ فَأَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ وَ أَدْخَلَ الدَّاعِيَ النَّارَ بِتَرْكِهِ عِلْمَهُ:».

همانا اهل جهنم از بوی گند عالمی که به علمش عمل نکرده رنج می‌برند، و از اهل دوزخ پشیمانی و حسرت آن کس سختتر است که در دنیا بنده ای را به سوی خدا خوانده و او

پذیرفته و خدا را اطاعت کرده و خداوند او را به بهشت درآورده، ولی خود دعوت کننده را به سبب عمل نکردن به علمش به دوزخ انداخته است.

14- عالمان دنیا طلب

«أَوْحَى اللَّهُ إِلَى دَاوُدَ (عَلَيْهِ السَّلَام) لَا تَجْعَلْ بَيْنِي وَبَيْنَكَ عَالِمًا مَقْنُونًا بِالدُّنْيَا فَيَصُدُّكَ عَنْ طَرِيقِ مَحَبَّتِي فَإِنَّ أَوْلِيكَ فَطَاعَ طَرِيقَ عِبَادِي الْمُرِيدِينَ، إِنَّ أَدْنَى مَا أَنَا صَانِعٌ بِهِمْ أَنْ أَنْزِعَ حَلَاوَةَ مُنَاجَاتِي عَنْ قُلُوبِهِمْ:».

خداوند به داود (علیه السلام) وحی فرمود که: میان من و خودت، عالم فریفته دنیا را واسطه قرار مده که تو را از راه دوستیام بگرداند، زیرا که آنان، راهزنان بندگان جویای مناند، همانا کمتر کاری که با ایشان کنم این است که شیرینی مناجاتم را از دلشان ببرم.

15- نتیجه یقین

«لَوْ كُنْتُمْ تُوقِنُونَ بِخَيْرِ الْآخِرَةِ وَ شَرِّهَا كَمَا تُوقِنُونَ بِالدُّنْيَا لَأَثَرْتُمْ طَلَبَ الْآخِرَةِ:».

اگر شما مردم یقین به خیر و شر آخرت می‌داشتید، همان طور که یقین به دنیا دارید، البته در آن صورت، آخرت را انتخاب می‌کردید.

16- نخستین پرسش های قیامت

«لَا تَزُولُ قَدَمَا الْعَبْدِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى يُسْأَلَ عَنْ أَرْبَعٍ: عَنْ عُمُرِهِ فِيمَا أَفْنَاهُ، وَ عَنْ شَبَابِهِ فِيمَا أَبْلَاهُ، وَ عَنْ عِلْمِهِ كَيْفَ عَمِلَ بِهِ، وَ عَنْ مَالِهِ مِنْ أَيْنَ اكْتَسَبَهُ وَ فِيمَا أَنْفَقَهُ، وَ عَنْ حُبِّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ:».

هیچ بنده ای در روز قیامت قدم از قدم برنمی‌دارد، تا از این چهار چیز از او پرسیده شود: 1- از عمرش که در چه راهی آن را فانی نموده، 2- و از جوانی‌اش که در چه کاری فرسوده اش ساخته، 3- و از مالش که از کجا به دست آورده و در چه راهی صرف نموده، 4- و از دوستی ما اهل بیت.

17- محکم کاری

«وَلَكِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ عَبْدًا إِذَا عَمِلَ عَمَلًا أَحْكَمَهُ:».

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) وقتی که با دقت قبر سعد بن معاذ را پوشاند فرمود: میدانم که قبر سرانجام فرو میریزد و نظم آن بهم می‌خورد، ولی خداوند بندهای را دوست می‌دارد که چون به کاری پردازد، آن را محکم و استوار انجام دهد.

18- مرگ، بیداری بزرگ

«الْأَناسُ نِيَامٌ إِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا:».

مردم در خواباند وقتی که بمیرند، بیدار می‌شوند.

19- ثواب اعمال کارساز

«سَبْعَةُ أَسْبَابٍ يُكْسَبُ لِلْعَبْدِ ثَوَابُهَا بَعْدَ وَفَاتِهِ: رَجُلٌ غَرَسَ نَخْلًا أَوْ حَقَرَ بَيْرًا أَوْ أَجْرَى نَهْرًا أَوْ بَنَى مَسْجِدًا أَوْ كَتَبَ مُصْحَفًا أَوْ وَرَّثَ عِلْمًا أَوْ خَلَّفَ وَلَدًا صَالِحًا يَسْتَغْفِرُ لَهُ بَعْدَ وَفَاتِهِ:».

هفت چیز است که اگر کسی یکی از آنها را انجام داده باشد، پس از مرگش پاداش آن هفت چیز به او می‌رسد: 1- کسی که نخلی را نشانده باشد (درخت مثمری را غرس کرده باشد)، 2- یا چاهی را کنده باشد، 3- یا نهری را جاری ساخته باشد، 4- یا مسجدی را بنا نموده باشد، 5- یا قرآنی را نوشته باشد، 6- یا علمی را از خود برجای نهاده باشد، 7- یا فرزند صالحی را باقی گذاشته باشد که برای او استغفار نماید.

20- سعادت‌مندان

«طُوبَى لِمَنْ مَنَعَهُ عَيْبُهُ عَنْ عِيُوبِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ إِخْوَانِهِ طُوبَى لِمَنْ أَنْفَقَ الْقَصْدَ وَبَدَلَ الْفَضْلَ وَأَمْسَكَ قَوْلَهُ عَنِ الْفُضُولِ وَ قَبِيحَ الْفِعْلِ:».

خوشا به حال کسی که عیبش او را از عیوب برادران مؤمنش باز دارد، خوشا به حال کسی

که در خرج کردن میانه روی کند و زیاده از خرج را ببخشد و از سخنان زائد و زشت خودداری ورزد.

21- دوستی آل محمد

«مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ شَهِيدًا.

أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ مَغْفُورًا لَهُ.

أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ تَائِبًا.

أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ مُؤْمِنًا مُسْتَكْمِلَ الْإِيمَانِ.

أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ مَكْتُوبٌ بَيْنَ عَيْنَيْهِ مَأْيُوسٌ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ.

أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ لَمْ يَسْمَعْ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ:».

کسی که با دوستی آل محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) بمیرد، شهید مرده است.

آگاه باشید کسی که با دوستی آل محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) بمیرد، آمرزیده مرده است.

آگاه باشید کسی که با دوستی آل محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) بمیرد، توبه کار مرده

است.

آگاه باشید کسی که با دوستی آل محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) بمیرد، باایمان کامل مرده

است.

آگاه باشید کسی که با دشمنی آل محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) بمیرد، در حالی به

صحرای قیامت می‌آید که بر پیشانی‌اش نوشته شده: ناامید از رحمت خدا.

آگاه باشید کسی که با دشمنی آل محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) بمیرد، بوی بهشت به وی

نمی‌رسد.

22- سزای زن و مرد همسر آزار

«إِيْمًا امْرَأَةٌ أَذَتْ زَوْجَهَا بِلِسَانِهَا لَمْ يَقْبَلِ اللَّهُ مِنْهَا صَرْفًا وَ لَا عَدْلًا وَ لَا حَسَنَةً مِنْ عَمَلِهَا حَتَّى

تُرْضِيَهُ وَ إِن صَامَتْ نَهَارَهَا وَ قَامَتْ لَيْلَهَا وَ كَانَتْ أَوَّلَ مَنْ يَرُدُّ النَّارَ وَ كَذَلِكَ الرَّجُلُ إِذَا كَانَ لَهَا ظَالِمًا:».

هر زنی که شوهر خود را با زبان بیازارد، خداوند هیچ جبران و عوض و نیکی از کارش را نمی‌پذیرد تا او را راضی کند، اگرچه روزش را روزه بگیرد و شبش را به عبادت بگذراند، و چنین زنی اول کسی است که داخل جهنم خواهد شد، و همچنین است اگر مرد به زنش ستم روا دارد.

23-سزای زن ناسازگار با شوهر

«أَيُّمَا امْرَأَةٍ لَمْ تَرْفُقْ بِزَوْجِهَا وَ حَمَلْتَهُ عَلَى مَا لَا يَقْدِرُ عَلَيْهِ وَ مَا لَا يُطِيقُ لَمْ تُقْبَلْ مِنْهَا حَسَنَةٌ وَ تَلَقَى اللَّهَ وَ هُوَ عَلَيْهَا غَضَبَانُ:».

هر زنی که با شوهر خود مدارا ننماید و او را به کاری وادار سازد که قدرت و طاقت آن را ندارد، از او کار نیکی قبول نمی‌شود و در روز قیامت، خدا را در حالتی ملاقات خواهد کرد که بر وی خشمگین باشد.

24-نخستین رسیدگی در قیامت

«أَوَّلُ مَا يُقْضَى يَوْمَ الْقِيَمَةِ الدَّمَاءُ:».

اولین کاری که در روز قیامت به آن رسیدگی می‌شود، خون های به ناحق ریخته شده است.

25-بی رحمی و ترحم

«إِطْلَعْتُ لَيْلَةً أُسْرَى عَلَى النَّارِ فَرَأَيْتُ امْرَأَةً تُعَذِّبُ فَسَأَلْتُ عَنْهَا فَقِيلَ إِنَّهَا رَبَطَتْ هِرَّةً وَ لَمْ تُطْعِمْهَا وَ لَمْ تَسْقِهَا وَ لَمْ تَدْعَها تَأْكُلْ مِنْ خَشَاشِ الْأَرْضِ حَتَّى مَاتَتْ فَعَذَّبَهَا بِذَلِكَ وَ أَطْلَعْتُ عَلَى الْجَنَّةِ فَرَأَيْتُ امْرَأَةً مُومِسَةً يَعْنِي زَانِيَةً فَسَأَلْتُ عَنْهَا فَقِيلَ إِنَّهَا مَرَّتْ بِكَلْبٍ يَلْهَثُ مِنَ الْعَطَشِ فَأَرْسَلَتْ إِزَارَهَا فِي بَيْتِ فَعَصَرَتْهُ فِي حَلْقِهِ حَتَّى رَوَى فَغَفَرَ اللَّهُ لَهَا:».

در شب معراج از دوزخ آگاهی یافتم، زنی را دیدم که در عذاب است. از گناهش سؤال

کردم. پاسخ داده شد که او گربه ای را محکم بست، در حالی که نه به آن حیوان خوراکی داد و نه آبی نوشاند و آزادش هم نکرد تا خود در روی زمین چیزی را بیابد و بخورد و با این حال ماند تا مُرد.

خداوند این زن را به خاطر آن گناه، عذاب کرده است. و از بهشت آگاهی یافتیم، زن آلوده دامنی را دیدم و از وضعیتش سؤال کردم. پاسخ داده شد این زن به سگی گذر کرد، در حالی که از عطش، زبانش را از دهان بیرون آورده بود، او پارچه پیرهنش را در چاهی فرو برد، پس آن پارچه را در دهان سگ چلاند تا آن حیوان سیراب شد، خداوند گناه آن زن را به خاطر این کار بخشید.

26- عدم پذیرش اعمال ناخالص

«إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ نَادَى مُنَادٌ يَسْمَعُ أَهْلَ الْجَمْعِ أَيْنَ الَّذِينَ كَانُوا يَعْبُدُونَ النَّاسَ قَوْمُوا خُدُوا أُجُورَكُمْ مِمَّنْ عَمِلْتُمْ لَهُ قَائِلِي لَا أَقْبَلُ عَمَلًا خَالِطُهُ شَيْءٌ مِنَ الدُّنْيَا وَ أَهْلِهَا:»

چون روز قیامت فرا رسد، ندا دهنده ای ندا دهد که همه مردم می‌شنوند، گوید: کجایند آنان که مردم را می‌پرستیدند؟ برخیزید و پاداشتان را از کسی که برای او کار کردید بگیرید! چون من عملی را که چیزی از دنیا و اهل دنیا با آن مخلوط شده باشد، قبول نمی‌کنم.

27- دنیا طلبی، عنصر حبط اعمال

«لَيَجِيئَنَّ أَقْوَامٌ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَ أَعْمَالُهُمْ كَجِبَالٍ تَهَامَةٌ فَيُؤْمَرُ بِهِمُ إِلَى النَّارِ قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ مُصَلِّينَ؟ قَالَ نَعَمْ يُصَلُّونَ وَ يَصُومُونَ وَ يَأْخُذُونَ هِنَأً مِنَ اللَّيْلِ فَإِذَا عَرَضَ لَهُمْ شَيْءٌ مِنَ الدُّنْيَا وَ تَبُّوا عَلَيْهِ:».

در روز قیامت گروهی را برای محاسبه می‌آورند که اعمال نیک آنان مانند کوه های تهامه بر روی هم انباشته است! اما فرمان می‌رسد که به آتش برده شوند! صحابه گفتند: یا رسول

الله! آیا اینان نماز می‌خواندند؟ فرمود: بلی نماز می‌خواندند و روزه می‌گرفتند و قسمتی از شب را در عبادت به سر می‌بردند! اما همین که چیزی از دنیا به آنها عرضه می‌شد، پرش و جهش می‌کردند تا خود را به آن برسانند!

28- با هر کهای با اوستی

«الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ:».

آدمی (در قیامت) با کسی است که او را دوست دارد.

29- دوستی اهل بیت

«مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَحْيَى حَيَاتِي وَ يَمُوتَ مَمَاتِي وَ يَسْكُنَ جَنَّةَ عَدْنٍ غَرَسَهَا رَبِّي فَلْيُؤَالَ عَلِيًّا مِنْ بَعْدِي وَلْيُؤَالَ وَلِيِّهِ وَلْيَقْتَدِ بِالْإِمَّةِ مِنْبَعْدِي فَإِنَّهُمْ عِثْرَتِي وَ خُلُفَاؤُا مِنْ طِينَتِي رُزُقُوا فَهَمًّا وَ عِلْمًا وَ وَيْلٌ لِّلْمُكْذِبِينَ بِفَضْلِهِمْ مِنْ أُمَّتِي الْقَاطِعِينَ فِيهِمْ صِلَتِي لَا أَنَا لَهُمُ اللَّهُ شَفَاعَتِي:».

هر کس دوست داشته باشد که چون من زندگی کند و چون من بمیرد و در باغ بهشتی که پروردگارم پرورده جای بگیرد، باید بعد از من علی را و دوست او را دوست بدارد و به پیشوایان بعد از من اقتدا کند که آنان عترت من هستند و از طینتم آفریده شده‌اند و از درک و دانش برخوردار گردیده اند، و وای بر آن گروه از امت من که برتری آنان را انکار کنند و پیوندشان را با من قطع نمایند که خداوند شفاعت مرا شامل حال آنان نخواهد کرد.

30- ولایت علی (علیه السلام) شرط قبولی اعمال

«قَوِّ الْأَذِي بَعَثْتَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا لَوْ جَاءَ أَحَدُكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ بِأَعْمَالٍ كَأَمْثَالِ الْجِبَالِ وَ لَمْ يَجِءْ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ بِنِ ابِيطَالِبٍ لَأَكْبَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي النَّارِ:».

سوگند به خدایی که مرا به حق برانگیخته، اگر یکی از شما در روز قیامت با اعمالی همانند کوه ها بیاید، اما فاقد ولایت و قبول حاکمیت علی بن ابیطالب باشد، خداوند او را به رو در آتش افکند.

31- پاداش مریض

«إِذَا مَرَضَ الْمُسْلِمُ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ كَأَحْسَنَ مَا كَانَ يَعْمَلُ فِي صِحَّتِهِ وَ تَسَاقَطَتْ ذُنُوبُهُ كَمَا يَتَسَاقَطُ وَرَقُ الشَّجَرِ:».

وقتی که مسلمان، بیمار شود، خداوند همانند بهترین حسناتی که در حال سلامت انجام می‌داده در نامه عملش می‌نویسد و گناهانش همچون برگ درخت فرو می‌ریزد.

32- مسئولیت مسلمانی

«مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ مِنْهُمْ وَ مَنْ سَمِعَ رَجُلًا يُنَادِي يَا الْمُسْلِمِينَ فَلَمْ يُجِبْهُ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ:».

هر که صبح کند و به امور مسلمین همت نگمارد، از آنها نیست؛ و هر کس بشنود که شخصی فریاد می‌زند: «ای مسلمان ها به فریادم برسید» ولی جوابش نگوید، مسلمان نیست.

33- پیوستگی ایرانیان با اهل بیت

«قَالَتِ الرَّسُلُ مِنَ الْفُرْسِ لِرَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) إِلَى مَنْ نَحْنُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ أَنْتُمْ مِثَّا وَإِلَيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ:».

فرستادگان باذان، پادشاه یمن، تحت الحمایه ایران که اصالتاً ایرانی بودند به حضور پیامبر اکرم (صلى الله عليه وآله وسلم) آمدند و گفتند: ای رسول خدا: سرانجام ما فارسیان به نزد چه کسی خواهد بود؟ حضرت فرمود: شما فارسیان از ما هستید و سرانجامتان به سوی ما و خاندان ما خواهد بود!

قال ابن هشام: فَبَلَّغَنِي عَنِ الزُّهْرِيِّ أَنَّهُ قَالَ: فَمِنْ تَمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: سَلْمَانُ مِثَّا أَهْلَ الْبَيْتِ. ابن هشام از قول زهری گوید: و از همین جا بود که پیامبر فرمود: سلمان از اهل بیت ماست.

34- خیانت بزرگ (تقدم مفضول)

«مَنْ تَقَدَّمَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ وَهُوَ يَرَى أَنَّ فِيهِمْ مَنْ هُوَ أَفْضَلُ مِنْهُ فَقَدْ خَانَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَ الْمُسْلِمِينَ:».

کسی که بر مسلمانان پیشی گیرد، در حالی که میداند در میان آنها کسی افضل و بهتر از او وجود دارد، چنین کسی به خدا و رسولش و همه مسلمانان خیانت کرده است.

35- ارزش هدایت

«لَأَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ بِكَ رَجُلًا وَاحِدًا خَيْرٌ لَكَ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ:».

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) خطاب به حضرت علی (علیه السلام) فرمود: در صورتی که خداوند یک نفر را به دست تو هدایت کند، برای تو از حکومت کردن بر آنچه آفتاب بر آن می‌تابد بهتر است.

36- مردمان آخر الزمان

«يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ تَخْبُثُ فِيهِ سَرَائِرُهُمْ وَ تَحْسُنُ فِيهِ عُلَانِيَتُهُمْ طَمَعًا فِي الدُّنْيَا، لَا يُرِيدُونَ بِهٖ مَا عِنْدَ رَبِّهِمْ، يَكُونُ دِينُهُمْ رِيَاءً لَا يُخَالِطُهُمْ خَوْفٌ، يَعْمَهُمُ اللَّهُ بِعِقَابٍ فَيَدْعُوْنَهُ دُعَاءَ الْغَرِيْقِ فَلَا يَسْتَجِيبُ لَهُمْ:»!

زمانی بر مردم فرا می‌رسد که برای طمع در دنیا، باطنشان پلید و ظاهرشان زیبا باشد، علاقهای به آنچه نزد پروردگارشان است نشان ندهند، دین آنها ریا شود و خوفی [از خدا] در دلشان نمی‌خشد، خداوند همه آنان را به عذاب سختی گرفتار کند، پس مانند دعای شخص غریق دعا کنند، ولی دعایشان را اجابت نکند!

37- راستگوترین صحابه

«مَا أَظَلَّتِ الْخَضْرَاءُ وَ لَا أَقَلَّتِ الْعَبْرَاءُ مِنْ ذِي لَهْجَةِ أَصْدَقُ مِنْ أَبِي ذَرٍّ:».

آسمان سایه نینداخته و زمین دربرنگرفته، صاحب سخنی راستگوتر از ابوذر را.

38- پرسش از عالمان و همنشینی با فقیران

«سَأَلُوا الْعُلَمَاءَ وَ خَاطَبُوا الْحُكَمَاءَ وَ جَالِسُوا الْفُقَرَاءَ:».

از دانشمندان پرسید و با فرزندگان سخن بگویند و با فقیران بنشینید.

39- دستبوسی نه!

«هَذَا تَفَعَّلَهُ الْأَعَاجِمُ بِمُلُوكِهَا وَ لَسْتُ بِمَلِكٍ إِنَّمَا أَنَا رَجُلٌ مِنْكُمْ:».

مردی خواست تا بر دست رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بوسه زند، پیامبر دست

خود را کشید و فرمود: این کاری است که عجم ها با پادشاهان خود می‌کنند و من شاه

نیستم، من مردی از خودتان هستم.

40- مهربانی با هموعان

«مَا آمَنَ بِي مَنْ بَاتَ شَبْعَانَ وَ جَارُهُ جَائِعٌ، وَ مَا مِنْ أَهْلِ قَرْيَةٍ بَيْتٌ وَ فِيهِمْ جَائِعٌ لَا يَنْظُرُ

اللَّهُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ:».

به من ایمان نیاورده کسی که سیر بخوابد و همسایه اش گرسنه باشد، و اهل يك آبادی که

شب را بگذرانند و در میان ایشان گرسنه ای باشد، خداوند در روز قیامت به آنها نظر

رحمت نیفکند.

فاطمه زهراء (علیها السلام)

پرتوی از سیره و سیمای فاطمه زهرا (علیها السلام)

حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام)، دختر گرامی پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) و

خدیجه کبری، چهارمین دختر پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) است.

القاب حضرتش: زهرا، صدیقه، طاهره، مبارکه، زکیه، راضیه، مرضیه، محدثه و بتول

می‌باشد.

بیشتر مورخان شیعه و سنی، ولادت با سعادت آن حضرت را در بیستم جمادی‌الثانی سال پنجم بعثت در مکه مکرمه می‌دانند.

برخی سال سوم و برخی سال دوم بعثت را ذکر کرده اند.

يك مورخ و محدث سنی، ولادت آن بانو را در سال اول بعثت دانسته است.

بدیهی است روشن ساختن زاد روز یا سالروز درگذشت شخصیت های بزرگ تاریخ هرچند که از نظر تاریخی و تحقیقی باارزش و قابل بحث است، اما از نظر تحلیل شخصیت چندان مهم به نظر نمی‌رسد.

آنچه مهم و سرنوشت ساز است نقش آنان در سرنوشت انسان و تاریخ می‌باشد.

پرورش زهرا(علیها السلام) در کنار پدرش رسول خدا و در خانه نبوت بود؛ خانه ای که محل نزول وحی و آیه های قرآن است.

آنجا که نخستین گروه از مسلمانان به یکتایی خدا ایمان آوردند و بر ایمان خویش استوار ماندند.

آن سالها در سراسر عربستان و همه جهان، این تنها خانه ای بود که چنین بانگی از آن برمی‌خاست: الله اکبر.

و زهرا تنها دختر خردسال مکه بود که چنین جنب و جوشی را در کنار خود می‌دید.

او در خانه تنها بود و دوران خردسالی را به تنهایی می‌گذراند.

دو خواهرش رقیه و کلثوم چند سال از او بزرگتر بودند.

شاید راز این تنهایی هم یکی این بوده است که باید از دوران کودکی همه توجه وی به

ریاضت های جسمانی و آموزشهای روحانی معطوف گردد.

حضرت زهرا(علیها السلام) بعد از ازدواج با امیرالمؤمنین علی(علیه السلام)، به عنوان

بانویی نمونه بر تارك قرون و اعصار درخشید.

دختر پیامبر همچنان که در زندگی زناشویی نمونه بود، در اطاعت پروردگار نیز نمونه بود.

هنگامی که از کارهای خانه فراغت می‌یافت به عبادت می‌پرداخت، به نماز، دعا، تضرع به درگاه خدا و دعا برای دیگران.

امام صادق (علیه السلام) از اجداد خویش از حسن بن علی (علیه السلام) روایت کرده است که: مادرم شبه های جمعه را تا بامداد در محراب عبادت می‌ایستاد و چون دست به دعا برمی‌داشت مردان و زنان بالیمان را دعا می‌کرد، اما درباره خود چیزی نمی‌گفت. روزی بدو گفتم: مادر! چرا برای خود نیز مانند دیگران دعای خیر نمی‌کنی؟ گفت: فرزندم! همسایه مقدم است.

تسبیح‌هایی که به نام تسبیحات فاطمه (علیها السلام) شهرت یافته و در کتابهای معتبر شیعه و سنی و دیگر اسناد، روایت شده نزد همه معروف است.

فاطمه (علیها السلام) تا وقتی که رسول خدا از دنیا نرفته بود، سختی‌ها و تلخی‌ها زندگی را با دیدن سیمای تابناک پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) بر خود هموار می‌نمود، ملاقات پدر تمام رنجها را از خاطرش می‌زدود و به او آرامش و قدرت می‌بخشید. اما مرگ پدر، مظلوم شدن شوهر، از دست رفتن حق، و بالاتر از همه دگرگونی‌هایی که پس از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) — به فاصله ای اندک — در سنت مسلمانان پدید آمد، روح و سپس جسم دختر پیغمبر را سخت آزرده ساخت.

چنان که تاریخ نشان می‌دهد، او پیش از مرگ پدرش بیماری جسمی نداشته است. داستان آنان را که به در خانه او آمدند و می‌خواستند خانه را با هر کس که درون آن است آتش زنند شنیده اید.

خود این پیشامد، به تنهایی برای آزردن او بس است، چه رسد که رویدادهای دیگر هم بدان

افزوده شود.

دختر پیغمبر، نالان در بستر افتاد.

زنان مهاجر و انصار نزد او گرد آمدند.

آن بانوی دو جهان، خطبه ای بلیغ در جمع آن زنان بیان فرمود که با نقل بخشی کوتاه از آن، گوشه ای از درد دین و سوز و گداز مکتبی زهرا (علیها السلام) (و شیگوه او از مردم فرصت طلب و غاصبان ولایت را درمی‌یابید.

از درد سخن گفتن و از درد شنیدن با مردم بی‌درد ندانی که چه دردی است! «به خدا سوگند، اگر پای در میان می‌نهادند، و علی را بر کاری که پیغمبر به عهده او نهاد، می‌گذارند، آسان آسان ایشان را به راه راست می‌برد، و حقّ هر يك را بدو می‌سپرد... شگفتا! روزگار چه بوالعجب ها در پس پرده دارد و چه بازیچه ها یکی پس از دیگری برون می‌آرد.

راستی مردان شما چرا چنین کردند؟ و چه عذری آوردند؟ دوست نمایانی غدار، در حقّ دوستان ستمکار و سرانجام به کیفر ستمکاری خویش گرفتار.

سر را گذاشته و به دُم چسبیدند! پی عامی رفتند و از عالم نپرسیدند! نفرین بر مردمی نادان که تبهکارند و تبهکاری خود را نیکوکاری می‌پندارند! «سرانجام، دختر پیغمبر، دنیا را به دنیا طلبان گذاشت و به لقای پروردگارش شتافت.

فاطمه را شبانه دفن کردند و علی (علیه السلام) او را به خاک سپرد و رخصت نداد تا ابوبکر بر جنازه او حاضر شود، و او این گونه مظلوم و شهید از دنیا رفت.

در تاریخ شهادت آن بانوی بزرگ نیز محدثان اقوال گوناگونی دارند که مشهورتر از همه، سیزده جمادی الاولی سال یازده هجری و دیگری سوم جمادی الثانی همان سال است.

دانش اندوزی فاطمه (علیها السلام)

فاطمه (علیها السلام) از همان آغاز، دانش را از سرچشمه وحی فرا گرفت. آنچه را از اسرار و دانش ها، پدر برای او باز می‌گفت، علی (علیه السلام) می‌نوشت و فاطمه آنها را گرد می‌آورد که کتابی به نام مصحف فاطمه شد.

آموزش دیگران

فاطمه زهرا (علیها السلام) با بیان احکام و معارف اسلام، زنان را به وظایفشان آشنا می‌ساخت.

فضّه خدمتگزار فاطمه (علیها السلام)، که از شاگردان و پرورش یافتگان مکتب اوست در مدت بیست سال جز با آیات قرآن سخنی نگفت و هر گاه قصد بیان مطلبی را داشت با آیه ای متناسب از قرآن، منظور خویش را بیان می‌کرد.

فاطمه (علیها السلام) نه تنها از فراگرفتن دانش خسته نمی‌شد، بلکه در یاد دادن مسائل دین به دیگران از حوصله و پشتکار فراوانی برخوردار بود.

روزی زنی نزد او آمد و گفت: مادری پیر دارم که در مورد نماز خود اشتباهی کرده و مرا فرستاده تا از شما مسأله ای بپرسم.

زهرا (علیها السلام) سؤال او را پاسخ فرمود.

زن برای بار دوم و سوم آمد و مسأله پرسید و پاسخ شنید، این کار تا ده بار تکرار شد و هر بار آن بانوی بزرگوار، سؤال وی را پاسخ فرمود.

زن از رفت و آمدهای پی در پی شرمگین شد و گفت: دیگر شما را به زحمت نمی‌بندازم.

فاطمه (علیها السلام) فرمود: باز هم بیا و سؤالهایت را بپرس، تو هر قدر سؤال کنی من ناراحت نمی‌شوم، زیرا از پدرم رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) شنیدم که فرمود: روز

قیامت علمای پیرو ما محشور می‌شوند و به آنها به اندازه دانششان خلعت های گرانبها عطا می‌گردد و اندازه پاداش به نسبت میزان تلاشی است که برای ارشاد و هدایت بندگان خدا نموده‌اند.

عبادت فاطمه (علیها السلام)

حضرت زهرا (علیها السلام) بخشی از شب را به عبادت مشغول می‌شد. آن قدر نمازهای شب او طولانی می‌شد و بر روی پاهایش می‌ایستاد که پایش ورم می‌کرد. حسن بصری متوقای 110 هجری گوید: هیچ کس در میان امت از نظر زهد و عبادت و پارسایی از فاطمه (علیها السلام) والاتر نبود.

گردن بند با برکت

روزی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) در مسجد نشسته بود و اصحاب به دورش حلقه زده بودند. پیر مردی با لباسهای ژولیده و حالتی رقت بار از راه رسید، ضعف و پیری توان را از او ربوده بود، پیامبر به سویش رفت و جویای حالش شد. آن مرد پاسخ داد: ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم)، فقیری پریشان حال، گرسنه ام مرا طعام ده، برهنه هستم مرا بپوشان، بینوایم گرهی از کارم بگشا. پیامبر فرمود: اکنون چیزی ندارم ولی «راهنمای خیر چون انجام دهنده آن است.» سپس او را به منزل فاطمه (علیها السلام) راهنمایی کرد. پیرمرد فاصله کوتاه مسجد و خانه فاطمه (علیها السلام) را طی کرد و دردش را برای او گفت.

زهر(علیها السلام) فرمود: ما نیز اکنون در خانه چیزی نداریم، سپس گردن بندی را که دختر حمزقبن عبدالمطلب به او هدیه کرده بود از گردن باز کرد و به پیرمرد فقیر داد و فرمود: این را بفروش ان شاءالله به خواسته ات برسی.

مرد بینوا گردن بند را گرفت و به مسجد آمد.

پیامبر همچنان در میان اصحاب نشسته بود.

عرض کرد: ای پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله وسلم)، فاطمه(علیها السلام) (این گردن بند را به من احسان نمود تا آن را بفروشم و به مصرف نیازمندی‌ام برسانم.

پیامبر گریست.

عمّار یاسر عرض کرد: یا رسول الله! آیا اجازه می‌دهی من این گردن بند را بخرم؟ پیامبر فرمود: هر کس خریدارش باشد خدا او را عذاب ننماید.

عمّار یاسر از اعرابی پرسید: گردن بند را چند می‌فروشی؟ مرد بینوا گفت: به غذایی از نان و گوشت که سیرم کند، لباسی که تنم را بپوشاند و یک دینار خرجی راه که مرا به خانه ام برساند.

عمّار پاسخ داد: من این گردن بند را به بیست دینار طلا و غذا و لباسی و مرکبی از تو خریدم.

عمّار مرد را به خانه برد و او را سیر کرد، لباسی را به او پوشاند، او را بر مرکبی سوار کرد و بیست دینار طلا هم به او داد، آن گاه گردن بند را با مُشک خوشبو ساخت و در پارچه ای پیچید و به غلام خود گفت: این را به رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) تقدیم کن، خودت را هم به او بخشیدم.

پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) نیز غلام و گردن بند را به فاطمه بخشید.

غلام نزد فاطمه آمد.

آن حضرت گردن بند را گرفت و به غلام فرمود: من تو را در راه خدا آزاد کردم.
غلام خندید.

فاطمه(علیها السلام) راز خنده اش را پرسید.

پاسخ داد: ای دختر پیامبر! برکت این گردن بند مرا به خنده آورد که گرسنه ای را سیر کرد، برهنه ای را پوشاند، فقیری را غنی نمود، پیاده ای را سوار نمود، بنده ای را آزاد کرد و عاقبت هم به سوی صاحب خود برگشت.

نقش فاطمه(علیها السلام) در نبردهای صدر اسلام

در طول 10 سال حکومت پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) در مدینه 27 یا 28 غزوه و 35 تا 90 سریه در تاریخ ذکر شده است.

غزوه که جمع آن غزوات است به جنگ هایی گفته می شود که شخص پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم)، فرماندهی مستقیم آن را به عهده داشت و پا به پای سربازان اسلام در معرکه جنگ حاضر و ناظر نبردها و مانورهای نظامی بود.

سریه که جمع آن سرایا است به جنگ هایی گفته می شود که رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) بی آن که خود در آن شرکت کند، گروهی را به فرماندهی شخصی به جبهه ها و مرزهای کشور اسلامی، برای نبرد یا دفاع احتمالی، اعزام می کرد.

گاهی برخی از این مأموریت های رزمی به خاطر فاصله زیاد جبهه ها از مدینه، حدود دو یا سه ماه به طول می انجامید.

به تحقیق می توان گفت علی(علیه السلام) در طول زندگی مشترکش با حضرت زهرا(علیها السلام) بیشتر اوقاتش را در میدانهای جهاد یا مأموریت های تبلیغی گذراند و در غیاب او همسر وفادارش فاطمه(علیها السلام) وظیفه اداره خانه و تربیت فرزندان را به عهده داشت و

این کار را به نحوی شایسته انجام می‌داد تا همسر رزمنده اش با خاطری آسوده، وظیفه مقدّس جهاد را به انجام برساند.

در این مدّت، فاطمه(علیها السلام) به یاری خانواده های رزمندگان و شهیدان می‌شتافت و با آنها اظهار همدردی می‌کرد و گاهی هم، ضمن تشویق زنان امدادگر و آشنا ساختن آنان به وظایف خطیرشان، به مداوای جراحات محارم خویش می‌پرداخت.

در جنگ احد، فاطمه(علیها السلام) همراه زنان به احد (در شش کیلومتری مدینه) رفت. در این نبرد، رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) به شدّت زخمی شد و علی(علیه السلام) نیز جراحاتی برداشت.

فاطمه(علیها السلام) خون را از چهره پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) می‌شست و علی(صلی الله علیه وآله وسلم) با سپر خود آب می‌ریخت.

هنگامی که فاطمه(علیها السلام) مشاهده کرد که خون بند نمی‌آید، قطعه حصیری را سوزانید و خاکستر آن را بر زخم پاشید تا خون بند آمد.

آن روز پیامبر و علی، شمشیرهای خود را به فاطمه دادند تا آنها را بشوید.

در نبرد احد، حمزه سیدالشهدا، عموی پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) به شهادت رسید. پس از نبرد، «صفیه» خواهر حمزه به اتفاق فاطمه(علیها السلام) کنار پیکر مثله شده قرار گرفت و شروع به گریستن کرد، فاطمه(علیها السلام) نیز می‌گریست و پیامبر هم با او گریه می‌کرد و خطاب به حمزه می‌فرمود: هیچ مصیبتی مثل مصیبت تو به من نرسیده است.

آن گاه خطاب به صفیه و فاطمه فرمود: مژده باد که هم اکنون جبرئیل به من خبر داد که در آسمانهای هفتگانه، حمزه شیر خدا و شیر رسول خداست.

پس از نبرد احد، فاطمه زهرا(علیها السلام) تا زنده بود، هر دو سه روز يك بار به زیارت

شهادای احد می‌رفت.

در نبرد خندق، فاطمه زهرا (علیها السلام) نانی را برای رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) برد، پیامبر پرسید: این چیست؟ فاطمه (علیها السلام) پاسخ داد: نان پختم، دلم آرام نگرفت تا این که برایتان آوردم.

پیامبر فرمود: این اولین غذایی است که پس از سه روز در دهان می‌گذارم.

در نبرد موته، جعفر بن ابیطالب به شهادت رسید و پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به خانه وی رفت و همسر و فرزندان را دلداری داد و از آنجا به خانه فاطمه (علیها السلام) رفت. فاطمه می‌گریست.

پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: بر مثل جعفر باید گریه کنندگان بگریند.

سپس رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: برای خانواده جعفر غذایی تهیه کنید، زیرا امروز آنها خود را فراموش کرده اند.

فاطمه زهرا (علیها السلام) در فتح مکه نیز حضور داشت.

«امّ هانی»، خواهر علی (علیه السلام) گوید: در روز فتح مکه دو نفر از خویشان مشرک شوهرم را پناه دادم و هنوز آنها در خانه ام بودند که ناگهان برادرم علی (علیه السلام)، در حالی که سواره و زرهپوش بود، پیدا شد و به طرف آن دو تن شمشیر کشید.

میان او و ایشان ایستادم و گفتم: اگر بخواهی آن دو را بکشی، باید مرا هم پیش از آنها

بکشی! علی (علیه السلام) بیرون رفت، در حالی که چیزی نمانده بود آنها را بکشد.

من خود را به خیمه رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در بطحا رساندم و آن حضرت را پیدا نکردم، ولی فاطمه را دیدم و ماجرا را برایش گفتم.

دیدم فاطمه از همسر خود قاطعتر است.

او با تعجب گفت: تو هم باید مشرکان را پناه دهی؟ در این هنگام رسول خدا (صلی الله علیه

وآله وسلم) رسید و از حضرتش برای آن دو امان طلبیدم.

پیامبر به آنان امان داد، سپس به فاطمه فرمود که برای او آب فراهم کند تا شستشو نماید.

هنگامی که هند، همسر ابوسفیان، و دیگر زنان مشرکین برای اعلام پذیرش اسلام و بیعت

به حضور پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) رسیدند، فاطمه(علیها السلام)، همسر

پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) و گروهی از زنان عبدالمطلب حضور داشتند.

در ماه رمضان سال دهم هجری، علی(علیه السلام) از سوی پیامبر(صلی الله علیه وآله

وسلم) برای يك مأموریت مهم رزمی، تبلیغی و به فرماندهی سیصد سواره نظام به یمن، که

در قلمرو حاکمیت پیامبر بود، اعزام شد.

مأموریت با موفقیت کامل انجام گرفت و عده زیادی نیز به اسلام گرویدند.

علی(علیه السلام) طی نامه ای گزارش کار خود را از یمن برای پیامبر(صلی الله علیه وآله

وسلم) فرستاد.

پیامبر در پاسخ علی(علیه السلام) امر فرمود که برای انجام مراسم حج، به موقع خود را به

مکه رساند، و بپیک با این پیام به سوی علی(علیه السلام) باز گشت.

پیامبر در ماه ذیقعد آن سال به مردم مدینه و قبایل مجاور اعلام کرد که قصد دارد حج را

به جای آورد و بدین ترتیب، عده زیادی برای سفر حج مهیا شدند.

آن حضرت در روز 25 ذیقعد سال دهم هجری قمری از مدینه حرکت نمود و در ذوالحلیفه

احرام بست.

همه همسران پیامبر نیز در این سفر همراه شدند، آنها به هودج ها سوار بودند، فاطمه(علیها

السلام) نیز با آنان بود و در این سفر عبادی، مناسک حج را به دستور پیامبر(صلی الله علیه

وآله وسلم) انجام می داد.

علی(علیه السلام) پس از گذشت سه ماه از مأموریت، در ایام حج به مکه رسید و در آنجا

همسرش فاطمه زهرا(علیها السلام) را دید.

پس از مراسم با شکوه حجّة الوداع، رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم)، هنگام بازگشت به مدینه در غدیرخم، در يك اجتماع صدهزار نفری، علی(علیه السلام) را به فرمان خداوند به امامت و جانشینی خود منصوب نمود.

با توجه به حضور فاطمه زهرا(علیها السلام) در حجّة الوداع با اطمینان میتوان گفت که آن حضرت در مراسم با شکوه غدیرخم حضور داشته است.

زهرا و آخرین لحظات زندگانی پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم)

بیماری رسول خدا در روزهای آخر عمرش شدت یافت.

فاطمه(علیها السلام) در کنار بستر پیامبر، چهره نورانی و ملکوتی پدر را می‌نگریست که از شدت تب عرق می‌ریخت.

فاطمه در حالی که به پدر نگاه می‌کرد به گریه افتاد، پیامبر نتوانست ناآرامی دخترش را تحمل کند، در گوش او سخنی گفت که فاطمه آرام شد و لبخند زد.

لبخند زهرا(علیها السلام) در آن حال شگفت آور بود.

از او سؤال کردند که رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) چه رازی را به او فرمود؟ پاسخ داد: تا پدرم زنده است رازش را فاش نمی‌کنم.

پس از رحلت پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) راز آشکار شد.

فاطمه گفت: پدرم به من فرمود: تو نخستین کس از اهل بیت من هستی که به من ملحق می‌شوی، و از این رو شاد شدم.

در میان سخنان اندکی که از دختر گرامی رسول خدا در مجامع روایی فریقین نقل شده، چهل حدیث را، که هر يك درسی از فضیلت و فهم دین و حیا و دعوت به توحید است،

برگزیدم، تا دل های حجبویان و جویندگان معارف خاندان نبوی و علوی بدان روشنی یابد و با الهام از این کلمات نورانی، چراغ حکمت و هدایت ولایت شبستان فاطمی را به هنگام تحیر و ضلالت، در پیش پای خود برافروخته و فروزان بینند.

چهل حدیث

قالت فاطمة الزهراء (عليها السلام): (

1- موقعیت اهل بیت در نزد خدا

«وَأَحْمَدُوا الَّذِي لِعَظَمَتِهِ وَ نُورِهِ يَبْتَغِي مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ، وَ نَحْنُ وَسِيلَتُهُ فِي خَلْقِهِ، وَ نَحْنُ خَاصَّتُهُ وَ مَحَلُّ قُدْسِهِ، وَ نَحْنُ حُجَّتُهُ فِي غَيْبِهِ، وَ نَحْنُ وَرَثَةُ أَنْبِيَائِهِ.»

خدایی را حمد و سپاس گوئید که به خاطر عظمت و نورش، هر که در آسمانها و زمین است به سوی او وسیله می‌جوید، و ما وسیله او در میان مخلوقاتش و خاصان درگاه و جایگاه قدس او و حجت غیبی و وارث پیامبرانش هستیم.

2- حرمت مست کننده ها

عَنْ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ (عَلَيْهَا السَّلَامُ) قَالَتْ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

وَسَلَّمَ): يَا حَبِيبَةَ أَبِيهَا كُلُّ مُسْكِرٍ حَرَامٌ، وَ كُلُّ مُسْكِرٍ خَمْرٌ.

پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) به من فرمود: ای دوست پدر! هر مست کننده

ای حرام است، و هر مست کننده ای خمر است.

3- بهترین زنان کیستند؟

قَالَتْ فَاطِمَةُ (عَلَيْهَا السَّلَامُ) فِي وَصْفِ مَا هُوَ خَيْرٌ لِلنِّسَاءِ: خَيْرٌ لَهُنَّ أَنْ لَا يَرِينَ الرَّجَالَ،

وَ لَا يَرُونَ نَهْنًا.

حضرت در وصف این که بهترین چیز برای زنان چیست، فرموده اند: این که زنان، مردان را نبینند، و مردان هم زنان را نبینند.

4- نتیجه عبادت خالص

عَنْ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ (عَلَيْهَا السَّلَامُ): «مَنْ أَصْعَدَ إِلَى اللَّهِ خَالِصَ عِبَادَتِهِ أَهْبَطَ اللَّهُ إِلَيْهِ أَفْضَلَ مَصْلَحَتِهِ».

هر که عبادت خالصش را به سوی خدا بالا فرستد، خداوند متعال برترین بهره و سودش را به سوی او پایین فرستد.

5- فاطمه در مقام شکوه از دو خلیفه

«قَالَتْ فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءُ (عَلَيْهَا السَّلَامُ) (لِلأَوَّلَيْنِ): أَرَأَيْتُكُمَا إِنْ حَدَّثْتُكُمَا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ): تَعْرِفَانِهِ وَتَفْعَلَانِ بِهِ؟ قَالَا نَعَمْ. فَقَالَتْ: نَشَدْتُكُمَا اللَّهُ أَلَمْ تَسْمَعَا رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ: «رِضَا فَاطِمَةَ مِنْ رِضَايَ، وَسَخَطُ فَاطِمَةَ مِنْ سَخَطِي، فَمَنْ أَحَبَّ فَاطِمَةَ ابْتَنَى فَقَدْ أَحَبَّنِي، وَ مَنْ أَرْضَى فَاطِمَةَ فَقَدْ أَرْضَانِي، وَ مَنْ أَسَخَطَ فَاطِمَةَ فَقَدْ أَسَخَطَنِي»؟ قَالَا نَعَمْ، سَمِعْنَاهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)، فَقَالَتْ: فَإِنِّي أَشْهَدُ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ أَنَّكُمَا أَسَخَطْتُمَانِي وَ مَا أَرْضِيئُمَانِي وَ لَئِنْ لَقِيتُ النَّبِيَّ لَأَشْكُوَنَّكُمَا إِلَيْهِ».

حضرت زهرا (علیها السلام) خطاب به خلیفه اول و دوم فرمود: آیا اگر حدیثی را از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل کنم به آن عمل خواهید کرد؟ گفتند: آری. فرمودند: شما را به خدا آیا نشنیده اید که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده اند: «خشنودی فاطمه خشنودی من، و خشم فاطمه خشم من است، هر که دخترم فاطمه را دوست بدارد مرا دوست داشته، و هر که فاطمه را خشنود سازد مرا خشنود ساخته، و هر که فاطمه را خشمگین نماید مرا خشمگین نمود هاست؟» گفتند:

آری، چنین حدیثی را از پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) شنیده‌ایم.
فرمود: من هم خدا و فرشتگان را گواه می‌گیرم که شما دو نفر مرا خشمگین نمودید
و خشنودم نساختید، و چون پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را ملاقات نمایم حتماً
از شما به او شکایت خواهم نمود.

6- بدترین امت

عَنْ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ (عَلَيْهَا السَّلَام) قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)،
شِرَارُ أُمَّتِي الَّذِينَ عَدُّوا بِالنَّعِيمِ، الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَلْوَانَ الطَّعَامِ، وَ يَلْبَسُونَ أَلْوَانَ النَّيَابِ وَ
يَنْشَدُّونَ فِي الْكَلَامِ.

بدترین امت من کسانی هستند که: از انواع نعمتها تغذیه می‌کنند و خوراکی های
رنگارنگ می‌خورند، و لباسهای گوناگون می‌پوشند، و هر چه بخواهند می‌گویند.

7- نزدیکترین اوقات زن به خدا

عَنْ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ (عَلَيْهَا السَّلَام) قَالَتْ: سَأَلَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)
وَأَصْحَابَهُ عَنِ الْمَرْأَةِ مَا هِيَ؟ قَالُوا: عَوْرَةٌ، قَالَ: فَمَتَى تَكُونُ أَدْنَى مِنْ رَبِّهَا؟ فَلَمْ
يَذَرُوا.

فَلَمَّا سَمِعَتْ فَاطِمَةَ (عَلَيْهَا السَّلَام) ذَلِكَ قَالَتْ: أَدْنَى مَا تَكُونُ مِنْ رَبِّهَا أَنْ تَلْزَمَ قَعْرَ بَيْتِهَا.
فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ): إِنَّ فَاطِمَةَ بَضْعَةٌ مِنِّي.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) از اصحابش پرسید: زن چیست؟ گفتند: زن
ناموس است.

فرمود: زن چه موقع به خدایش نزدیکتر است؟ اصحاب نتوانستند جواب گویند.
چون این سخن به گوش فاطمه (علیها السلام) رسید، فرمود: نزدیکترین اوقات زن به
خدای خود هنگامی است که در کُنج خانه خود باشد.

پس از این جواب، پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: حقا که فاطمه پاره تن من است.

8- نتیجه صلوات بر زهرا (علیها السلام)

عَنْ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ (عَلَيْهَا السَّلَامُ) قَالَتْ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) يَا فَاطِمَةُ مَنْ صَلَّى عَلَيْكَ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ وَ الْحَقَّةُ بِي حَيْثُ كُنْتُ مِنَ الْجَنَّةِ.

رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به من گفت: ای فاطمه! هر که بر تو صلوات فرستد، خداوند او را بیامرزد و به من، در هر جای بهشت باشم، ملحق گرداند.

9- علی (علیه السلام)، رهبر و پیشوا

عَنْ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ (عَلَيْهَا السَّلَامُ) قَالَتْ: إِنَّ النَّبِيَّ (عَلَيْهَا السَّلَامُ) قَالَ: «مَنْ كُنْتُ وَلِيَّهُ فَعَلِيٌّ وَلِيَّهُ، وَمَنْ كُنْتُ إِمَامَهُ فَعَلِيٌّ إِمَامُهُ.»

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: هر که من سرپرست اویم، پس علی سرپرست اوست و هر که را من رهبر اویم، پس علی رهبر اوست.

10- حجاب فاطمه

عَنْ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ (عَلَيْهَا السَّلَامُ) قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنْ لَمْ يَكُنْ يَرَانِي فَأَنَا أَرَاهُ، وَ هُوَ يَسْمُ الرِّيحَ.

فَقَالَ النَّبِيُّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ): أَشْهَدُ أَنَّكَ بَضْعَةٌ مِنِّي.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) همراه با مرد نابینایی به خانه فاطمه (علیها السلام) آمد، بلافاصله فاطمه (علیها السلام) خود را کام پوشاند.

رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: چرا خود را پوشاندی با این که او تو را نمی بیند؟ فاطمه (علیها السلام) فرمود: ای پیامبر خدا! اگر او مرا نمی بیند، من که او را می بینم و او بوی مرا حس می کند! پیامبر اکرم فرمود: گواهی می دهم که تو پاره

دل منی.

11- دستور العملی جامع

عَنْ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ (عَلَيْهَا السَّلَام) قَالَتْ: دَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) وَقَدْ افْتَرَشْتُ فِرَاشِي لِلنَّوْمِ، فَقَالَ: يَا فَاطِمَةُ لَا تَنَامِي إِلَّا وَقَدْ عَمِلْتِ أَرْبَعَةَ: خَتَمْتِ الْقُرْآنَ، وَجَعَلْتِ الْأَنْبِيَاءَ شُفَعَاءَكَ، وَارْضَيْتِ الْمُؤْمِنِينَ عَنِ نَفْسِكَ، وَحَجَّجْتِ وَاعْتَمَرْتِ، قَالَ هَذَا وَأَخَذَ فِي الصَّلَاةِ، فَصَبَّرْتُ حَتَّى أَتَمَّ صَلَاتَهُ، قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَمَرْتِ بِأَرْبَعَةٍ لَا أَقْدِرُ عَلَيْهَا فِي هَذَا الْحَالِ! فَتَبَسَّمَ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) وَقَالَ: إِذَا قَرَأْتَ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَكَأَنَّكَ خَتَمْتِ الْقُرْآنَ، وَإِذَا صَلَّيْتَ عَلَيَّ وَ عَلَيَّ الْأَنْبِيَاءِ قَبْلِي كُنَّا شُفَعَاءَكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَإِذَا اسْتَعْفَرْتَ لِلْمُؤْمِنِينَ رَضُوا كُلَّهُمْ عَنكَ، وَإِذَا قُلْتَ: سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ، فَقَدْ حَجَّجْتِ وَاعْتَمَرْتِ.

در وقتی که بستر خواب را گسترده بودم، رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بر من وارد شد، فرمود: ای فاطمه! خواب مگر آن که چهار کار را انجام دهی: قرآن را ختم کنی، و پیامبران را شفیعت گردانی، و مؤمنین را از خود راضی کنی، و حج و عمره ای را به جا آوری.

این را فرمود و شروع به خواندن نماز کرد، صبر کردم تا نمازش تمام شد، گفتم: یا رسول الله! به چهار چیز مرا امر فرمودی در حالی که بر آنها قادر نیستم! آن حضرت تبسمی کرد و فرمود: چون قل هو الله را سه بار بخوانی مثل این است که قرآن را ختم کرده‌ای، و چون بر من و پیامبران پیش از من صلوات فرستی، شفاعت کنندگان تو در روز قیامت خواهیم بود، و چون برای مؤمنین استغفار کنی، آنان همه از تو راضی خواهند شد، و چون بگویی: سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ، حَجَّ وَ عَمَرَهُ أَي رَا انْجَام دَادِهَائِي.

12- رضایت شوهر

عَنْ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ (عَلَيْهَا السَّلَام) قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ):

وَيَلُّ لَامْرَأَةً أَغْضَبَتْ زَوْجَهَا وَ طُوبَى لَامْرَأَةٍ رَضِيَ عَنْهَا زَوْجُهَا.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: وای به حال زنی که شوهرش را

خشمگین سازد، و خوشا به حال زنی که شوهرش از او خشنود باشد.

13- ثواب انگشتر عقیق

عَنْ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ (عَلَيْهَا السَّلَام) قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ):

مَنْ تَخَتَّمَ بِالْعَقِيقِ لَمْ يَزَلْ يَرَى خَيْرًا.

کسی که انگشتر عقیق به دست کند، همیشه خیر می بیند.

14- علی (علیه السلام)، بهترین داور

قَالَتْ فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءُ (عَلَيْهَا السَّلَام) عَنْ أَبِيهَا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) (قَالَ: إِنَّ نَفَرًا

مِنَ الْمَلَائِكَةِ تَسَاجَرُوا فِي شَيْءٍ فَسَأَلُوا حَكَمًا مِنَ الْأَدَمِيِّينَ، فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِمْ أَنْ

تَخَيَّرُوا، فَاخْتَارُوا عَلِيَّ بْنَ أَبِيطَالِبٍ.

گروهی از فرشتگان درباره چیزی با یکدیگر مشاجره نمودند، حاکم و داوری را از

بنی آدم تقاضا کردند، خداوند متعال به آنها وحی فرمود که خودتان انتخاب کنید و

آنان علی ابن ابیطالب (علیه السلام) را برگزیدند.

15- زنان دوزخی

عَنْ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ (عَلَيْهَا السَّلَام) قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) ...

يَا بِنْتِي أُمَّ الْمُعَلَّقَةِ بِشَعْرِهَا فَإِنَّهَا كَانَتْ لَا تُعْطَى شَعْرَهَا مِنَ الرِّجَالِ، وَ أُمَّ الْمُعَلَّقَةِ

بِلِسَانِهَا فَإِنَّهَا كَانَتْ تُؤْذِي زَوْجَهَا، ... وَ أُمَّ الَّتِي كَانَ رَأْسُهَا رَأْسَ خَنْزِيرٍ، وَ بَدْنُهَا بَدَنَ

الْحِمَارُ فَإِنَّهَا كَانَتْ نَمَامَةً كَذَابَةً.

وَ أَمَّا الَّتِي كَانَتْ عَلَى صُورَةِ الْكَلْبِ فَإِنَّهَا كَانَتْ قَيْنَةً نَوَاحَةً حَاسِدَةً.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) (درباره مشاهدات خود از عذاب دوزخیان در شب معراج) فرمود: دخترم! اما زنی که به مویش آویخته شده بود، کسی بود که مویش را از مردان نمی‌پوشانید، و آن که به زبانش آویزان بود، زنی بود که شوهرش را آزار می‌داد... و آن که سرش سر خوک و بدنش بدن الاغ بود، زنی بود که سخنچین و دروغگو بود، و آن که صورتش به شکل سگ بود، زنی بود که آواز می‌خواند و نوحه سرایی می‌کرد و حسد می‌ورزید.

16- شرایط روزه دار

عَنْهَا (عَلَيْهَا السَّلَامُ) قَالَتْ: مَا يَصْنَعُ الصَّائِمُ بِصِيَامٍ إِذَا لَمْ يَصُنْ لِسَانَهُ وَ سَمْعَهُ وَ بَصَرَهُ وَ جَوَارِحَهُ.

روزه دار چون زبانش و گوشش و چشمش و اعضایش را [از حرام] نگه ندارد، روزه دار نیست.

17- داناترین و نخستین مسلمان

عَنْهَا (عَلَيْهَا السَّلَامُ) قَالَتْ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ): زَوْجُكَ أَعْلَمُ النَّاسِ عِلْمًا، وَ أَوْلَهُمْ سِلْمًا، وَ أَفْضَلُهُمْ حِلْمًا.

رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به من فرمودند: شوهر تو در دانش، داناترین مردم و نخستین مرد مسلمان و در بردباری، برترین مردم است.

18- کمک به ذراری پیامبر

عَنْهَا (عَلَيْهَا السَّلَامُ) قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ): أَيُّمَا رَجُلٍ صَنَعَ إِلَى رَجُلٍ مِنْ وُلْدِي صَنْيَعَةً فَلَمْ يُكَافِئْهُ عَلَيْهَا، فَأَنَا الْمُكَافِئُ لَهُ عَلَيْهَا.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: هر کسی برای فردی از فرزندان من کاری انجام دهد و بر آن کار پاداشی نگیرد، من پاداش دهنده او خواهم بود.

19- علی و شیعیان

عَنْهَا (عَلَيْهَا السَّلَام) قَالَتْ: إِنَّ أَبِي (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) نَظَرَ إِلَى عَلِيٍّ (عَلَيْهِ السَّلَام) وَ قَالَ: هَذَا وَ شِيعَتُهُ فِي الْجَنَّةِ.

پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به علی (علیه السلام) نگریست و فرمود: این شخص و پیروانش در بهشت اند.

20- شیعه علی در قیامت

عَنْهَا (عَلَيْهَا السَّلَام) قَالَتْ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) قَالَ لِعَلِيِّ (عَلَيْهِ السَّلَام): يَا أَبَا الْحَسَنِ أَمَا إِنَّكَ وَ شِيعَتَكَ فِي الْجَنَّةِ.

پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به علی (علیه السلام) فرمود: ای ابالحسن! آگاه باش که تو و پیروانت در بهشت هستید.

21- قرآن و عترت در آخرین سخن پیامبر

عَنْهَا (عَلَيْهَا السَّلَام) قَالَتْ: سَمِعْتُ أَبِي رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فِي مَرَضِهِ الَّتِي قُبِضَ فِيهِ يَقُولُ — وَ قَدْ امْتَلَأَتِ الْحُجْرَةُ مِنْ أَصْحَابِهِ — أَيُّهَا النَّاسُ يُوشِكُ أَنْ أَقْبِضَ قَبْضًا يَسِيرًا، وَ قَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ الْقَوْلَ مَعذْرَةً إِلَيْكُمْ، أَلَا إِنِّي مُخَلَّفٌ فِيكُمْ كِتَابَ رَبِّي عَزَّوَجَلَّ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي.

ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ فَقَالَ: هَذَا عَلِيٌّ مَعَ الْقُرْآنِ، وَالْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ لَا يَقْتَرِقَانِ حَتَّى يَرِدَا عَلِيَّ الْحَوْضَ، فَأَسْئَلُكُمْ مَا تَخْلُقُونِي فِيهِمَا.

از پدرم رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در هنگام مرضی که به سبب آن از دنیا رفت — و در حالی که خانه، مملو از اصحاب بود — شنیدم که فرمود: ای

مردم! نزدیک است که به آسانی از میان شما رخت بر بندم، و به تحقیق سخنی که عذر را بر شما تمام کند پیش فرستادم.

بدانید که من در میان شما، کتاب پروردگارم و عترتم، اهل بیتم را بر جای می‌گذارم.

آن گاه دست علی را گرفت و فرمود: این علی با قرآن است و قرآن با علی است، از هم جدا نمی‌شوند تا هر دو در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

من در قیامت از شما از آنچه درباره این دو پس از من انجام دهید، خواهم پرسید.

22- شستن دستها

عَنْهَا (عَلَيْهَا السَّلَام) قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)، لَا يَلُومَنَّ إِلَّا نَفْسَهُ مَنْ بَاتَ وَفِي يَدِهِ غَمْرٌ.

رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: سرزنش نکند جز خود را، کسی که شب کند، در حالی که دستش چرب و بدبو باشد.

23- نتیجه گشاده رویی

عَنْهَا (عَلَيْهَا السَّلَام) قَالَتْ: أَلْيَشْرُ فِي وَجْهِ الْمُؤْمِنِ يُوجِبُ لِصَاحِبِهِ الْجَنَّةَ.

گشاده رویی در چهره مؤمن برای صاحبش، بهشت را سبب می‌شود.

24- رنج خانه داری

عَنْهَا (عَلَيْهَا السَّلَام) قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ لَقَدْ مَجَلَّتْ يَدَايَ مِنَ الرَّحَى، أَطْحَنُ مَرَّةً، وَ أُعْجِنُ مَرَّةً.

ای رسول خدا! دو دستم از سنگ آسیا پینه بسته، یک بار آرد می‌کنم و یک بار خمیر می‌سازم.

25- زیان بخل

«عَنْهَا (عَلَيْهَا السَّلَام) قَالَتْ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ): إِيَّاكَ وَ
الْبُخْلَ، فَإِنَّهُ عَاهَةٌ لَا تَكُونُ فِي كَرِيمٍ. إِيَّاكَ وَ الْبُخْلَ فَإِنَّهُ شَجَرَةٌ فِي النَّارِ، وَ أَغْصَانُهَا
فِي الدُّنْيَا، فَمَنْ تَعَلَّقَ بِغُصْنٍ مِنْ أَغْصَانِهَا أُدْخِلَهُ النَّارَ.»

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: از بخل و رزیدن بپرهیز، زیرا که
بخل آفتی است که در شخص بزرگوار نیست.
از بخل بپرهیز، زیرا که آن درختی است در آتش دوزخ که شاخه هایش در دنیا است،
هر که به شاخه ای از شاخه هایش در آویزد، داخل جهنم گرداند.

26- نتیجه سخاوت

«عَنْهَا (عَلَيْهَا السَّلَام) قَالَتْ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ): وَ عَلَيْكَ
بِالسَّخَاءِ، فَإِنَّ السَّخَاءَ شَجَرَةٌ مِنْ شَجَرِ الْجَنَّةِ، أَغْصَانُهَا مُتَدَلِّيَةٌ إِلَى الْأَرْضِ، فَمَنْ أَخَذَ
مِنْهَا غُصْنًا قَادَهُ ذَلِكَ الْغُصْنُ إِلَى الْجَنَّةِ.»

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) به من گفت: بر تو باد سخاوت و رزیدن، زیرا
که سخاوت درختی از درختان بهشت است که شاخه هایش به زمین آویخته است،
هر که شاخه ای از آن را بگیرد، او را به سوی بهشت می کشاند.

27- نتیجه سلام و تحیت بر رسول خدا و دخترش زهرا

«عَنْهَا (عَلَيْهَا السَّلَام) قَالَتْ: قَالَ لِي أَبِي وَ هُوَ ذَا حَيٍّ: مَنْ سَلَّمَ عَلَيَّ وَ عَلَيَّ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ
قَلَهُ الْجَنَّةُ.»

پدرم در زمان حیانتش به من فرمود: هر که بر من و تو تا سه روز تحیت و سلام
بفرستد، بهشت بر او واجب گردد.

28- خنده اسرار آمیز

«لَمَّا مَرَضَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) دَعَا ابْنَتَهُ فَاطِمَةَ فَسَارَّهَا، فَبَكَتْ، ثُمَّ

سَارَهَا فَضَحِكْتُ، فَسَأَلْتُهَا عَنْ ذَلِكَ، فَقَالَتْ: أَمَا حِينَ بَكَيْتُ فَإِنَّهُ أَخْبَرَنِي أَنَّهُ مَيِّتٌ،

فَبَكَيْتُ، ثُمَّ أَخْبَرَنِي أَنِّي أَوَّلُ أَهْلِهِ لِحُوقًا بِهِ فَضَحِكْتُ.»

هنگامی که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) مریض شد، دخترش فاطمه را نزد خود خواند و در گوش او سخن گفت.

فاطمه (علیها السلام) گریه کرد، مجدداً رسول خدا با او نجوا کرد، فاطمه (علیها السلام) خندید.

عایشه گوید: در این باره از حضرت زهرا (علیها السلام) پرسیدم، فرمود: چون پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) مرگش را به من خبر داد، گریستم، پس از گریه ام به من خبر داد که نخستین کسی که او را ملاقات کند من هستم، در نتیجه خندیدم.

29- پیامبر، پدر فرزندان زهرا

«عَنْ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ (عَلَيْهَا السَّلَامُ) قَالَتْ: قَالَ النَّبِيُّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ): إِنَّ

اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ ذُرِّيَّةَ كُلِّ بَنِي أُمَّ عَصَبَةَ يَنْتُمُونَ إِلَيْهَا إِلَّا وُلْدَ فَاطِمَةَ (عَلَيْهَا

السَّلَامُ) فَأَنَا وَلِيُّهُمْ وَأَنَا عَصَبَتُهُمْ.»

فاطمه (علیها السلام) از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل کرده که فرمود: همانا خداوند عزَّ وَّ جَلَّ ذرّیه هر يك از فرزندان مادری را سبب ارتباط و خویشاوندی قرار داده که به وسیله آن ذرّیه به او منسوب می‌شوند، مگر فرزندان فاطمه (علیها السلام) که من سرپرست و خویشاوند آنها هستم [و به من منسوب می‌شوند].

30- خوشبخت واقعی

«عَنْهَا (عَلَيْهَا السَّلَامُ) قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ): هَذَا

جَبْرَائِيلُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) يُخْبِرُنِي: إِنَّ السَّعِيدَ، كُلَّ السَّعِيدِ، حَقَّ السَّعِيدِ، مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا فِي

حَيَاتِي وَ بَعْدَ وَفَاتِي».

فاطمه(علیها السلام) از پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) نقل کرده که فرمود:
این جبرئیل(علیه السلام) است که مرا خبر می‌دهد: همانا خوشبخت، تمام خوشبخت و
خوشبخت واقعی، کسی است که علی را، در زندگی‌ام و پس از مرگم، دوست داشته
باشد.

31-پیامبر در جمع اهل بیت

«عَنْهَا (عَلَيْهَا السَّلَام) قَالَتْ: دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) (فَبَسَطَ
ثَوْبًا وَ قَالَ لِي: اجْلِسِي عَلَيْهِ، ثُمَّ دَخَلَ الْحَسَنُ فَقَالَ لَهُ: اجْلِسْ مَعَهَا، ثُمَّ دَخَلَ الْحُسَيْنُ
فَقَالَ لَهُ: اجْلِسْ مَعَهُمَا، ثُمَّ دَخَلَ عَلِيٌّ (عَلَيْهِ السَّلَام) فَقَالَ لَهُ: اجْلِسْ مَعَهُمْ، ثُمَّ أَخَذَ
بِمَجَامِعِ الثُّوبِ فَضَمَّهُ عَلَيْنَا ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ هُمْ مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُمْ اللَّهُمَّ ارْضُ عَنْهُمْ كَمَا أَنِّي
عَنْهُمْ رَاضٍ».

بر رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) وارد شدم، جامه ای را گستراند و فرمود:
بنشین، در این وقت حسن(علیه السلام) آمد، فرمود: نزد مادرت بنشین، بعداً
حسین(علیه السلام) آمد. فرمود: با اینها بنشین. پس علی(علیه السلام) آمد. فرمود: تو
نیز با اینان بنشین، آن گاه اطراف جامه را گرفت و روی ما انداخت. فرمود: خدایا!
اینها از من اند و من از اینهایم، خدایا! از اینان راضی باش، همان طور که من از
اینها راضی‌ام.

32-دعای پیامبر در وقت ورود و خروج از مسجد

عَنْهَا (عَلَيْهَا السَّلَام) قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ إِذَا دَخَلَ الْمَسْجِدَ يَقُولُ: «بِسْمِ اللَّهِ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى
مُحَمَّدٍ وَ اغْفِرْ ذُنُوبِي وَ افْتَحْ لِي أَبْوَابَ رَحْمَتِكَ.»
وَ إِذَا خَرَجَ يَقُولُ: «بِسْمِ اللَّهِ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ اغْفِرْ ذُنُوبِي وَ افْتَحْ لِي

أَبْوَابَ فَضْلِكَ.»

فاطمه(علیها السلام) فرموده است: پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) چون داخل

مسجد می‌شد می‌فرمود: «به نام خدا، خدایا بر محمد درود فرست و گناهانم را
بیامرز و درهای رحمتت را برایم باز کن!» و چون خارج می‌شد می‌فرمود: «به
نام خدا، خدایا بر محمد درود بفرست و گناهانم را بیامرز و درهای بخششت را
برایم باز کن!»

-33 سحر خیزی

«عَنْهَا (عَلَيْهَا السَّلَام) قَالَتْ: مَرَّ بِي رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) وَ أَنَا
مُضْطَجِعَةٌ مُتَّصِحَّةٌ فَحَرَّكَنِي بِرَجْلِهِ وَ قَالَ يَا بَنِيَّةُ قَوْمِي فَاشْهَدِي رِزْقَ رَبِّكَ وَ لَا
تَكُونِي مِنَ الْغَافِلِينَ، فَإِنَّ اللَّهَ يُقَسِّمُ أَرْزَاقَ النَّاسِ مَا بَيْنَ طُلُوعِ الْفَجْرِ إِلَى طُلُوعِ
الشَّمْسِ.»

رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) بر من گذشت، در حالی که در خواب
صبحگاهی بودم، مرا با پایش تکان داد و فرمود: دخترم! برخیز شاهد رزق و
روزی پروردگارت باش و از غافلان مباش، زیرا که خداوند روزی های مردم را
بین طلوع فجر تا طلوع آفتاب تقسیم می‌کند.

-34 مریض در پناه خدا

«عَنْهَا (عَلَيْهَا السَّلَام) قَالَتْ: قَالَ النَّبِيُّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ): إِذَا مَرَضَ الْعَبْدُ
أَوْ حَى اللَّهُ إِلَى مَلَائِكَتِهِ أَنْ ارْفَعُوا عَنْ عَبْدِ الْقَلَمِ مَا دَامَ فِي وَثَاقِي، فَإِنِّي أَنَا حَبْسُهُ
حَتَّى أَقْبِضَهُ أَوْ أَخْلِيَ سَبِيلَهُ. كَانَ أَبِي يَقُولُ: أَوْحَى اللَّهُ إِلَى مَلَائِكَتِهِ أَكْتُبُوا لِعَبْدِي أَجْرَ
مَا كَانَ يَعْمَلُ فِي صِحَّتِهِ.»

فاطمه(علیها السلام) فرموده است: پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود:

چون بنده خدا بیمار گردد، خداوند به فرشتگانش وحی می‌کند: قلم تکلیف را از بنده ام — تا وقتی که در عهد و پیمان من است — بردارید، زیرا خودم او را بازداشت نموده تا جاننش را بگیرم یا آزادش گذارم. پدرم می‌فرمود: خداوند به فرشتگانش وحی فرستاد که برای بنده بیمارم پاداش کارهایی را که در وقت سلامتشان انجام می‌داد، بنویسید.

35- نرمخویی در مقابل دیگران و احترام به زنان

عَنْهَا (عَلَيْهَا السَّلَام) قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ): خِيَارُكُمْ أَلْيَنُكُمْ مَنَّاكِبُهُ وَ أَكْرَمُهُمْ لِنِسَائِهِمْ.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرموده است: بهترین شما نرمخوترین شما به اطرافیان و بزرگوارترین شما به زنان است.

36- پاداش آزادی بردگان

«عَنْهَا (عَلَيْهَا السَّلَام) قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ): مَنْ أَعْتَقَ رَقَبَةً مُؤْمِنَةً كَانَ لَهُ بِكُلِّ عَضْوٍ مِنْهَا فَكَاكُ عَضْوٍ مِنَ النَّارِ.»

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: هر که بنده مؤمنی را آزاد کند، به ازای هر عضوی از آن بنده، عضوی از او از آتش جهنم آزاد گردد.

37- زمان استجاب دعا

«عَنْ أَبِيهَا رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) قَالَتْ: قَالَ: إِنَّ فِي الْجُمُعَةِ لَسَاعَةً لَا يُؤَافِقُهَا عَبْدٌ مُسْلِمٌ يَسْأَلُ اللَّهَ تَعَالَى فِيهَا خَيْرًا إِلَّا أَعْطَاهُ إِيَّاهُ، إِذَا تَدَلَّى نِصْفَ الشَّمْسِ لِلْغُرُوبِ.»

رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: در روز جمعه ساعتی است که بنده مسلمان در آن وقت چیزی از خدا نخواهد مگر آن که خداوند به او عطا گرداند، و

آن وقتی است که نیمه خورشید به سوی مغرب نزدیک گردد.

38- سستی در نماز

«عنها (علیها السلام) قالت: سألتُ أبا رَسولَ اللهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) لِمَنْ

تَهَاوَنَ بِصَلَاتِهِ مِنَ الرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ.

قال (صلى الله عليه وآله وسلم): مَنْ تَهَاوَنَ بِصَلَاتِهِ مِنَ الرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ إِبْتِلَاءُ اللهِ

بِخَمْسَ عَشْرَةَ حَصْلَةً: يَرْفَعُ اللهُ الْبَرَكَهَ مِنْ عُمْرِهِ، وَ يَرْفَعُ اللهُ الْبَرَكَهَ مِنْ رِزْقِهِ، وَ

يَمْحُوا اللهُ عَزَّوَجَلَّ سِيَمَاءَ الصَّالِحِينَ مِنْ وَجْهِهِ، وَكُلُّ عَمَلٍ يَعْمَلُهُ لَا يُوجِرُ عَلَيْهِ، وَ لَا

يَرْتَقِعُ دَعَاؤُهُ إِلَى السَّمَاءِ، وَ لَيْسَ لَهُ حِطٌّ فِي دُعَاءِ الصَّالِحِينَ، وَ أَنَّهُ يَمُوتُ ذَلِيلًا، وَ

يَمُوتُ جَائِعًا، وَ يَمُوتُ عَطْشَانًا، فَلَوْ سَقِيَ مِنْ أَثَارِ الدُّنْيَا لَمْ يُرَوْ عَطْشُهُ، وَ يُوكَلُّ اللهُ

مَلَكًا يَزَعَجُهُ فِي قَبْرِهِ، وَ يَضِيقُ عَلَيْهِ قَبْرَهُ وَ تَكُونُ الظُّلْمَةُ فِي قَبْرِهِ، وَ يُوكَلُّ اللهُ بِهِ

مَلَكًا يَسْحَبُهُ عَلَى وَجْهِهِ، وَ الْخَلَائِقُ يَنْظُرُونَ إِلَيْهِ، وَ يُحَاسَبُ حِسَابًا شَدِيدًا، وَ لَا يَنْظُرُ

اللهُ إِلَيْهِ وَ لَا يُرَكِّبُهُ وَ لَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ».

از پدرم رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) درباره مردان و زنانی که در نمازشان

سستی و سهل انگاری می‌کنند، پرسیدم.

آن حضرت فرمودند: هر زن و مردی که در امر نماز، سستی و سهل انگاری

داشته باشد، خداوند او را به پانزده بلا مبتلا می‌گرداند: 1- خداوند، برکت را از

عمرش می‌گیرد، 2- خداوند، برکت را از رزق و روزی‌اش می‌گیرد، 3- خداوند،

سیمای صالحین را از چهره اش محو می‌کند، 4- هر کاری که بکند بدون پاداش

خواهد ماند، 5- دعایش مستجاب نخواهد شد، 6- برایش بهره ای از دعای صالحین

نخواهد بود، 7- ذلیل خواهد مُرد، 8- گرسنه جان خواهد داد، 9- تشنه کام خواهد

مرد، به طوری که اگر با همه نهرهای دنیا آبش دهند، تشنگی‌اش برطرف نخواهد

شد، 10- خداوند، فرشته ای را برمی‌گزیند تا او را در قبرش نآرام سازد، 11-
قبرش را تنگ گرداند، 12- قبرش تاریک باشد، 13- خداوند فرشته ای را
برمی‌گزیند تا او را به صورتش به زمین کشد، در حالی که خلائق به او
بنگردند، 14- به سختی مورد محاسبه قرار گیرد، 15- و خداوند به او ننگرد و او
را پاکیزه نگرداند و او را عذابی دردناک باشد.

39- شکست ظالم

«عَنْهَا (عَلَيْهَا السَّلَام) قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ): مَا اتَّقَى
جُنْدَانِ ظَالِمَانِ إِلَّا تَخَلَّى اللَّهُ مِنْهُمَا، فَلَمْ يُبَالِ أَيُّهُمَا غَلَبَ، وَ مَا اتَّقَى جُنْدَانِ ظَالِمَانِ إِلَّا
كَانَتْ الدَّائِرَةُ عَلَى أَعْتَاهُمَا.»

فاطمه (علیها السلام) فرمود: پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرموده است: دو
سپاه ستمگر به هم نرسند، مگر آن که خداوند آن دو را به حال خود واگذارد، و
باکی نداشته باشد که کدام یک پیروز گردد.
و دو سپاه ستمگر به هم نرسند، مگر آن که هزیمت و شکست از آن سپاه ظالمتر
باشد.

40- بخشی از خطبه زهرا (علیها السلام)

قَالَتْ فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءُ (عَلَيْهَا السَّلَام) فِي خُطْبَتِهَا الْمَعْرُوفَةِ: حَضَرَتْ زَهْرًا (عَلَيْهَا السَّلَام)
در آن سخنرانی معروفش در مسجد فرمود:

— جَعَلَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيرًا لَكُمْ مِنَ الشَّرِّ: خداوند ایمان را برای تطهیر شما از
شرك قرار داد،

— وَ الصَّلَاةَ تَنْزِيهًا لَكُمْ مِنَ الْكِبْرِ: و نماز را برای پاک شدن شما از تکبر،

— وَ الزَّكَاةَ تَرْكِيَةً لِلنَّفْسِ وَ نِمَاءً فِي الرِّزْقِ: و زکات را برای پاک کردن جان و

افزونی رزقتان،

— وَ الصِّيَامَ تَنْبِيْئًا لِلاِخْلَاصِ : و روزه را برای تثبیت اخلاص،

— وَ الْحَجَّ تَشْبِيْدًا لِلدِّينِ : و حج را برای قوت بخشیدن دین،

— وَ الْعَدْلَ تَنْسِيْفًا لِلْقُلُوْبِ : و عدل را برای پیراستن دلها،

— وَ اِطَاعَتَنَا نِظَامًا لِلْمِلَّةِ : و اطاعت ما را برای نظم یافتن ملت،

— وَ اِمَامَتَنَا اَمَانًا لِلْفِرْقَةِ : و امامت ما را برای در امان ماندن از تفرقه،

— وَ الْجِهَادَ عَزًّا لِلاِسْلَامِ : و جهاد را برای عزت اسلام،

— وَ الصَّبْرَ مَعُوْنَةً عَلٰى اسْتِجَابِ الْاَجْرِ : و صبر را برای کمک در استحقاق مزد،

— وَ الْاَمْرَ بِالْمَعْرُوْفِ مَصْلِحَةً لِلْعَامَّةِ : و امر به معروف را برای مصلحت و منافع

همگانی،

— وَ بَرَّ الْوَالِدَيْنِ وَقَايَةً مِنَ السُّخْطِ : و نیکی کردن به پدر و مادر را سپر نگهداری از

خشم،

— وَ صِلَةَ الْاَرْحَامِ مَنَّمَةً لِلْعَدَدِ : و صلهارحام را وسیله ازدیاد نفرات،

— وَ الْقِصَاصَ حَقًّا لِلدِّمَاءِ : و قصاص را وسیله حفظ خونها،

— وَ الْوَفَاءَ بِالنَّذْرِ تَعْرِیْضًا لِلْمَغْفَرَةِ : و وفای به نذر را برای در معرض مغفرت

قرار گرفتن،

— وَ تَوْفِیَةَ الْمَكَابِلِ وَ الْمَوَازِیْنِ تَغْیِیْرًا لِلْبَحْسِ : و به اندازه دادن ترازو و پیمانانه را

برای تغییر خوی کمفروشی،

— وَ النَّهْیَ عَنِ شُرْبِ الْخَمْرِ تَنْزِیْهًا عَنِ الرَّجْسِ : و نهی از شرابخواری را برای

پاکیزگی از پلیدی،

— وَ اجْتِنَابَ الْقَدْفِ حِجَابًا عَنِ اللَّعْنَةِ : و دوری از تهمت را برای محفوظ ماندن از

لعنت،

— وَ تَرَكَ السَّرْقَةَ إِجَابًا لِلْعِقَّةِ : وَ تَرَكَ سُرْقَتِ رَا بَرَاى الزَام بَه پَاكدامنى،

— وَ حَرَّمَ الشِّرْكََ إِخْلَاصًا لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ : وَ شَرِكَ رَا حَرَام كَرْد بَرَاى اِخْلَاص بَه

پروردگارى او،

— فَاتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَ لَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ بِنَابَرَاىن، از خدا آن گونه كه

شايسته است بترسيد و نميريد، مگر آن كه مسلمان باشيد،

— وَ أَطِيعُوا اللَّهَ فِيمَا أَمَرَكُمْ بِهِ وَ نَهَاكُمْ عَنْهُ وَ خُدا رَا دَر اَنچَه بَه اَن اَمَر كَرْدَه وَ

اَنچَه از آن بازتان داشته است اطاعت كنيد،

— فَإِنَّهُ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ زِيْرَا كَه» از بندگانش، فقط آگاهان، از خدا

مىترسند.» (سوره فاطر آيه 28)

اميرالمؤمنين على(عليه السلام)

پرتوى از سيره و سيمای اميرالمؤمنين على(عليه السلام)

اميرالمؤمنين على(عليه السلام)، چهارمين پسر ابوطالب، در حدود سى سال پس از واقعه فيل و بيست و سه سال پيش از هجرت در مگه معظمه، از مادري بزرگوار و باشخصيت، به نام فاطمه، دختر اسد بن هشام بن عبدمناف، روز جمعه سيزده رجب در كعبه به دنيا آمد.

على(عليه السلام) تا شش سالگى در خانه پدرش ابوطالب بود.

در اين تاريخ كه سنّ رسول خدا(صلى الله عليه وآله وسلم) از سىسال گذشته بود در مگه قحطى و گرانى پيش آمد و اين امر سبب شد كه على(عليه السلام) (به مدت هفت سال در خانه پيامبر اكرم(صلى الله عليه وآله وسلم)، تا اول بعثت، زندگى كند و در مكتب كمال و

فضیلت آن حضرت تربیت شود.

امیرالمؤمنین در خطبه 192 نهج البلاغه می‌فرماید: «وَلَقَدْ كُنْتُ أَتَّبِعُهُ إِتْبَاعَ الْفَصِيلِ أَثَرَ أُمَّهِ، يَرْفَعُ لِي فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ أَخْلَاقِهِ عِلْمًا، وَ يَأْمُرُنِي بِالْإِقْتِدَاءِ بِهِ.» «و من در پی او بودم چنانکه بچه در پی مادرش، هر روز برای من از خلق و خوی خویش نشانه‌های برپا می‌داشت و مرا به پیروی آن می‌گماشت.» بعد از آن که محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) به پیامبری مبعوث گردید، علی (علیه السلام) نخستین مردی بود که به او گروید. برای اولین بار ابوطالب پسر خود را دید که با پسر عموی خود مشغول نماز است. گفت: پسر جان چه کار می‌کنی؟ گفت: پدر، من اسلام آورده‌ام و برای خدا با پسر عموی خویش نماز می‌گزارم.

ابوطالب گفت: از وی جدا مشو که البته تو را جز به خیر و سعادت دعوت نکرده است. ابن عباس می‌گوید: نخستین کسی که با رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نماز گزارد، علی بود.

روز دوشنبه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به مقام نبوت برانگیخته شد، و از روز سه شنبه علی نماز خواند.

در سال سوم بعثت بعد از نزول آیه «وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ»؛ «یعنی» «خویشان نزدیکتر خود را انذار کن!» رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بنی عبدالمطلب را که حدود چهل نفر بودند دعوت کرد و به آنها ناهار داد، اما آن روز نشد سخن بگوید، روز دیگر آنها را دعوت کرد و بعد از صرف ناهار به آنها فرمود: کدام يك از شما مرا یاری کرده و به من ایمان می‌آورد تا برادر و جانشین بعد از من باشد، علی (علیه السلام) برخاست و فرمود: ای رسول خدا! من حاضرم تو را در این راه یاری دهم.

فرمود: بنشین.

آن گاه سخن خویش را تکرار کرد و کسی برخواست و فقط علی(علیه السلام) برخاست و فرمود: من آماده ام.

فرمود بنشین.

بار سوم رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) سخن خود را تکرار کرد.

باز علی(علیه السلام) برخاست و آمادگی خود را برای یاری و همراهی پیامبر اعلام کرد. پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «إِنَّ هَذَا أَخِي وَ وَصِيِّي وَ وَزِيرِي وَ وَارِثِي وَ خَلِيفَتِي فِيكُمْ مِنْ بَعْدِي.» «این علی، برادر و وصی و وارث و جانشین من در میان شما پس از من می‌باشد.» بعد از سیزده سال دعوت رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) در مکه، مقدمات هجرت آن حضرت به مدینه فراهم شد.

در شب هجرت، پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) به علی(علیه السلام) فرمود: لازم است در بستر من بخوابی، علی(علیه السلام) در بستر رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) خوابید و آن شب که اول ربیع الاول سال چهاردهم بعثت بود، لیلۃ المبیّت نامیده می‌شود و بر اساس روایات در همین شب آیه ای درباره علی(علیه السلام) نازل شد. چند شب پیش از هجرت، شبی رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم)، همراه علی(علیه السلام) به جانب کعبه حرکت کردند.

پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) به علی(علیه السلام) فرمود: روی شانه من سوار شو. علی(علیه السلام) روی شانه رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) سوار شد و مقداری از بتهای کعبه را از جا کردند و درهم شکستند و آنگاه متواری شدند تا قریش ندانند که این کار را چه کسی انجام داده است.

بعد از هجرت پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم)، علی(علیه السلام) به فاصله سه روز بعد، از آن که امانت های رسول خدا را به صاحبانش داد، همراه فواطم؛ یعنی مادرش

فاطمه بنت اسد و فاطمه دختر رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) و فاطمه دختر زبیر و مسلمانانی که تا آن روز موفق به هجرت نشده بودند، عازم مدینه گردید.

وقتی وارد مدینه شد پاهایش مجروح شده بود، رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) چون او را دید از فداکاری آن حضرت قدردانی و تشکر کرد.

در سال اول هجرت که پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) میان مهاجر و انصار رابطه برادری را برقرار ساخت به علی(علیه السلام) فرمود: «أنتَ أخي في الدنيا و الآخرَة.» «تو در دنیا و آخرت برادر من هستی.» در سال دوم هجرت، امیرالمؤمنین(علیه السلام) با فاطمه زهرا(علیها السلام) ازدواج کرد.

در رمضان سال دوم هجرت، دو افتخار بزرگ نصیب علی بن ابیطالب(علیه السلام) شد؛ روز نیمه ماه رمضان سال دوم (یا سوم) خداوند، امام حسن مجتبی(علیه السلام) را به علی(علیه السلام) داد و در هفدهم ماه رمضان سال دوم، جنگ بدر پیش آمد که شجاعت و قهرمانی امیرالمؤمنین(علیه السلام) زبانزد خاص و عام گردید.

شیخ مفید می‌گوید: مسلمانان در جنگ بدر هفتاد نفر از کفار را کشتند که 36 نفر آنها را علی(علیه السلام) به تنهایی کشت و در کشتن بقیه هم دیگران را یاری نمود.

در شوال سال سوم هجرت، غزوه معروف اُحد پیش آمد.

نام علی(علیه السلام) در این غزوه هم مانند «بدر» پرآوازه است.

در همین غزوه بود که رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) در باره علی(علیه السلام) فرمود

: «إِنَّ عَلِيًّا مِثِّي وَ أَنَا مِثُّهُ.» «همانا علی از من است و من از اویم.» و در همین غزوه بود

که منادی در آسمان ندا کرد: «لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْقَفَّارِ وَ لَا قِتَى إِلَّا عَلِيٌّ.» «شمشیری جز

ذوالقفار و جوانمردی جز علی نیست.» در سال سوم (یا چهارم) هجرت بود که خداوند

متعال، امام حسین(علیه السلام) را به امیرالمؤمنین عطا فرمود، پسری که نه نفر امام بر

حقّ از نسل مبارک وی پدید آمدند.

در شوال سال پنجم، غزوه خندق (یا احزاب) پیش آمد و علی(علیه السلام) در مقابل عمرو بن عبدود به مبارزه ایستاد، رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «بَرَزَ الْإِيمَانُ كُلَّهُ إِلَى الشَّرِكِ كُلِّهِ.» «تمام ایمان که علی است در مقابل تمام شرک که عمرو بن عبدود است به جنگ ایستاد.» و نیز فرمود: «لِمُبَارَزَةِ عَلِيٍّ لِعَمْرُو أَفْضَلُ مِنْ أَعْمَالِ أُمَّتِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.» «مبارزه علی در مقابل عمرو، برتر از اعمال امّت تا روز قیامت است.» در سال هفتم هجرت، غزوه «خبیر» روی داد که رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «إِنِّي دَافِعُ الرَّأْيَةَ غَدًا إِلَى رَجُلٍ يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، كَرَّارٌ غَيْرَ فَرَّارٍ، لَا يَرْجِعُ حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ لَهُ.» «فردا این پرچم را به دست کسی می‌دهم که خدا و رسولش را دوست می‌دارد، و خدا و رسولش هم او را دوست می‌دارند، و حمله کننده ای است که گریزنده نیست و برنمی‌گردد تا خداوند به دست او فتح و پیروزی آورد.» در سال هشتم هجرت، در بیستم ماه رمضان، رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) مکه را فتح کرد و آخرین سنگر مستحکم بتپرستی را از میان برداشت

بعد از فتح مکه غزوه «حنین» و سپس غزوه «طائف» پیش آمد و علی(علیه السلام) همراه رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) بود، در غزوه حنین فقط نه نفر از جمله امیرالمؤمنین با رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) باقی ماندند و دیگران گریختند.

در سال نهم هجرت، غزوه تبوک پیش آمد، و از 27 غزوه رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) فقط در این غزوه علی(علیه السلام) همراه آن حضرت نبود، چون پیغمبر او را به جانشینی خود در مدینه گذاشت، و حدیث معروف «منزلت» در همین باره است که پیامبر اکرم به علی(علیه السلام) فرمود: «أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لِأَنْبِيَّ بَعْدِي.» «آیا خشنود نیستی که منزلت تو نسبت به من، همانند منزلت هارون نسبت به

موسی باشد، جز آن که پس از من پیامبری نیست.» و در همین سال بود که علی(علیه السلام) دستور یافت تا آیات سوره براءت را از ابوبکر بگیرد و آنها را از طرف پیغمبر بر بتپرستان بخواند.

در سال دهم هجرت، در پنجم ذی‌القعدة، پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم)، علی(علیه السلام) را به یمن فرستاد تا مردم را به اسلام دعوت کند، و بر اثر دعوت وی بسیاری از مردم به دین مبین اسلام درآمدند.

در همین سال بود که قضیه «غدیر خم» پیش آمد که رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) در آن روز ضمن معرفی امیرالمؤمنین به عنوان جانشین خود، فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ» «هر که من رهبر اویم، این علی رهبر اوست.» این حدیث را 110 نفر صحابی و 84 نفر از تابعین و 360 نفر از دانشمندان سنی از قرن دوم تا قرن سیزدهم هجری روایت کرده اند.

در سال یازدهم هجری، رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) از دنیا رفت، علی(علیه السلام) می‌گوید: «وَفَاضَتْ بَيْنَ نَحْرِي وَ صَدْرِي نَفْسُكَ.» «جان گرامیات میان سینه و گردنم از تن مفارقت نمود.» در حالی که بنا به وصیت نبی(صلی الله علیه وآله وسلم)، وصی او علی(علیه السلام) (مشغول غسل و کفن و دفن حضرتش بود، «اصحاب سقیفه» در سقیفه بنی ساعده دست به نوعی کودتا زدند.

توطئه شومی که آثار و عوارض آن تاریخ را سیاه و سرنوشت مردم را تیره و تباہ کرد و سنت سیئه ای پایه گذاری شد که از آن پس در هر عصر و نسل در ظلمت شب، بوزینگان اموی و عباسی یکی پس از دیگری بر تخت جستند و رهبری امت اسلامی را به بازی گرفتند.

به عبارت دیگر آنچه در سقیفه اتفاق افتاد زیربنای خیانتی بزرگ و تاریخی به مسلمانان

بود، زیرا به تعبیر فتی کلمه، با تقدّم «مفضول» بر «افضل»، اصحاب سقیفه با تردستی تمام در این ماجرا پیروز شدند و امیرالمؤمنین (علیه السلام) را با آن همه سوابق درخشان جهاد و دانش و تقوا، خانه نشین نمودند.

و 25 سال تمام، نه تنها حقّ مسلم علی (علیه السلام) زیرپای زر و زور و تزویر نهاده شد، بلکه مهمتر آن که حقّ تمامی آحاد و افراد و ملّتی که باید زمامداری عادل و آگاه بر آنها حکومت کند پایمال گردید.

سرانجام همین نوع خلافت بود که زمینه سلطه و حاکمیت بنی امیه و سپس بنی عباس را فراهم ساخت، و همین سنّت سیئه تقدّم مفضول بر افضل بود که بهانه ای به دست بهانه جویان داد تا «حقیقت» را فدای «مصلحت» نفسانی خویش کنند.

در دوران حکومت پنج ساله امیرالمؤمنین، عواملی دست به دست هم داد و مانع اصلاحات و عدالتی که علی (علیه السلام) میخواست شد.

در این مدّت، وقت امیرالمؤمنین بیشتر صرف خنثی کردن توطئه ها و مبارزه با ناکثین؛ یعنی پیمان شکنانی چون طلحه و زبیر و قاسطین؛ یعنی ستمگران و زورگویانی چون معاویه و پیروانش و مارقین؛ یعنی خارج شوندگان از اطاعت علی (علیه السلام) چون خوارج نهروان، گردید.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در تمام دوران عمر 63 ساله خود، در حدّ اعلاّی پاکی و تقوا، درستی، ایمان و اخلاص، روی حساب «لا تأخذهُ فی الله لومة لائم» زندگی کرد و جز خدا هدفی نداشت و هر کاری که می کرد به خاطر خدا بود، و اگر به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) آن همه شیفته بود برای خدا بود.

او غرق ایمان و اخلاص به خدای متعال بود.

او تمام عمرش را با طهارت و تقوا سپری کرد و طیب و طاهر و آراسته به تقوا خدا را

ملاقات نمود، در خانه خدا به دنیا آمد و در خانه خدا هم از دنیا رفت.

او به راستی دلباخته حقّ بود، همان وقتی که شمشیر بر فرق مبارکش رسید فرمود: «فُرْتُ

وَرَبِّ الْكَعْبَةِ»؛ «به خدای کعبه رستگار شدم» شهادت آن حضرت در شب 21 رمضان

سال چهارم هجری اتفاق افتاد.

نکته های برجسته از سیره امام علی(علیه السلام)

1- در جریان شورای شش نفری که به دستور عمر برای انتخاب خلیفه بعد از او تشکیل شد، عبدالرحمان بن عوف که خود را از خلافت معذور داشته بود ظاهراً در مقام بی طرفی قرار گرفت و نامزدی خلافت را در امام علی و عثمان منحصر دانست و بر آن شد تا در میان آنان یکی را برگزیند.

از علی خواست تا با او به کتاب خدا و سنت رسول الله و روش ابوبکر و عمر بیعت کند. اما امام علی(علیه السلام) فرمود: «من بر اساس کتاب خدا و سنت رسول خدا و طریقه و روش خود در این کار می‌کوشم.» اما همین مسأله چون به عثمان پیشنهاد شد، در دم پذیرفت و به آسانی به خلافت رسید!

2- امام علی(علیه السلام) پس از قتل عثمان آن گاه که بنا به درخواست اکثریت قاطع مردم مسلمان، ناچار به پذیرش رهبری بر آنان گردید، در شرایطی حکومت را به دست گرفت که دشواری ها در تمام زمینه ها آشکار شده بود، ولی امام با همه مشکلات موجود، سیاست انقلابی خود را در سه زمینه: حقوقی، مالی و اداری، آشکار کرد.

الف - در عرصه حقوقی: اصلاحات او در زمینه حقوقی، لغو کردن میزان برتری در بخشش و عطا و یکسانی و برابر دانستن همه مسلمان ها در عطایا و حقوق بود و فرمود: «خوار نزد من گرامی است تا حقّ وی را باز ستانم، و نیرومند نزد من ناتوان است تا حقّ

دیگری را از او بگیرم.»

ب — در عرصه مالی: امام علی (علیه السلام) همه آنچه را که عثمان از زمین ها بخشیده بود و آنچه از اموال که به طبقه اشراف هبه کرده بود، مصادره نموده و آنان را در پخش اموال به سیاست خود آگاه ساخت، و فرمود: «ای مردم! من یکی از شمایم، هر چه من داشته باشم شما نیز دارید و هر وظیفه که بر عهده شما باشد بر عهده من نیز هست. من شما را به راه پیغمبر می‌برم و هر چه را که او فرمان داده است در دل شما رسوخ می‌دهم.

جز این که هر قطعه زمینی که عثمان آن را به دیگران داده و هر مالی که از مال خدا عطا کرده باید به بیت المال باز گردانیده شود.

همانا که هیچ چیز حقّ را از میان نمی‌برد، هر چند مالی بیابم که با آن زنی را به همسری گرفته باشند و کنیزی خریده باشند و حتّی مالی را که در شهرها پراکنده باشند آنها را باز می‌گردانم.

در عدل، گشایش است و کسی که حقّ بر او تنگ باشد، ستم بر او تنگتر است.»

ج — در عرصه اداری: امام علی (علیه السلام) سیاست اداری خود را با دو کار عملی کرد:

1— عزل والیان عثمان در شهرها.

2— وا گذاشتن زمامداری به مردانی که اهل دین و پاکی بودند.

به همین جهت فرمان داد تا عثمان بن حنیف، والی بصره گردد و سهل بن حنیف، والی شام، و قیس بن عباد، والی مصر و ابو موسی اشعری، والی کوفه، و دربارۀ طلحه و زبیر که بر کوفه و ولایت داشتند نیز چنین کرد و آنها را با ملایمت از کار بر کنار ساخت.

امام (علیه السلام) معاویه را عزل نمود و حاضر به حاکمیت چنان عنصر ناپاکی بر مردم

شام نبود.

موضع امام در آن شرایط و اوضاع، هجوم به معاویه و پاکسازی او از نظر سیاسی بود. او خویشتن را مسئول می‌دید که مسقیماً انشعاب و کوشش در تمرّد و سر پیچی غیر قانونی را از بین ببرد و این خلل را معاویه و خطّ بنی امیّه به وجود آورده بودند.

امام(علیه السلام) می‌بایست این متمرّدان را پاکسازی کند؛ زیرا پاکسازی کالبد اسلام از آن پلیدی‌ها، وظیفه امام بود؛ هر چند امری دشوار می‌نمود.

به عبارت دیگر علت عزل معاویه و اعلان جنگ بر ضدّ او، انگیزه مکتبی بود که انگیزه ای بزرگ به شمار می‌رفت.

و بدین گونه امام علی(علیه السلام) در دو میدان نبرد می‌کرد: میدانی بر ضدّ تجزیه سیاسی و میدانی بر ضدّ انحراف داخلی در جامعه اسلامی، انحرافی که در نتیجه سیاست سابق از جبهه گیری غیر اسلامی شکل گرفته بود.

و از اینجا ارزش کارهای امام(علیه السلام) در پاکسازی آن اوضاع منحرف و باز ستاندن اموال از خائنان، بی هیچ نرمی و مدارا، آشکار می‌گردد.

امام علی(علیه السلام) می‌فرمود: «همانا که معاویه خطی از خطهای اسلام و مکتب بزرگ آن را نشان نمی‌دهد بلکه جاهلیت پدرش ابوسفیان را مجسم می‌سازد.

او می‌خواهد موجودیت اسلام را به چیزی دیگر تبدیل سازد و جامعه اسلامی را به مجمعی دیگر تغییر دهد، می‌خواهد جامعه ای بسازد که به اسلام و قرآن ایمان نداشته باشند.

او می‌خواهد «خلافت» به صورت حکومت قیصر و کسری در آید.» با همه مشکلاتی برای که امام(علیه السلام) پیش آمد آن حضرت از مسیر خویش عقب نشینی نکرد، بلکه در خطّ خویش باقی ماند و کار ضربه زدن به تجزیه طلبان را تا پایان زندگانی شریف خود ادامه داد و تا آن دم که در مسجد کوفه به خون خویش در غلطید، برای از بین بردن تجزیه، با

سپاهی آماده حرکت به سوی شام بود تا سپاهی را که از باقی سپاهیان اسلام جدا شده بود و به رهبری معاویه اداره می‌شد از بین ببرد.

بنابراین امام(علیه السلام) در چشم مسلمانان آگاه تنها کسی بود که می‌توانست پس از عمیق شدن انحراف و ریشه دوانیدن آن در پیکره اسلام، دست به کار شود و با هر عامل جور و تبعیض و انحصار طلبی بجنگد.

از میان سخنان سازنده امام(علیه السلام)، چهل حدیث را که هر کدام درسی از معارف پر بار آن «انسان کامل» است برگزیدم، باشد که در پرتو اشعه تابناک آن خورشید هدایت و ولایت، فضای تاریک جهل و ضلالت را بشکافیم و به رشد و تعالی کامل انسانی خویش نائل آییم.

چهل حدیث

قال أمير المؤمنين علي بن أبي طالب (عليه السلام): (

1- خیر پنهانی و کتمان گرفتاری

من كُنُوزِ الْجَنَّةِ الْبُرِّ وَ إِخْفَاءِ الْعَمَلِ وَ الصَّبْرِ عَلَى الرَّزَايَا وَ كِتْمَانِ الْمَصَائِبِ.

از گنجهای بهشت؛ نیکی کردن و پنهان نمودن کار [نیک] و صبر بر مصیبتها و نهان کردن گرفتاریها (یعنی عدم شکایت از آنها) است.

2- بویژگی های زاهد

أَزَاهِدٌ فِي الدُّنْيَا مَنْ لَمْ يَغْلِبِ الْحَرَامُ صَبْرَهُ، وَ لَمْ يَشْغَلِ الْحَلَالُ شُكْرَهُ.

زاهد در دنیا کسی است که حرام بر صبرش غلبه نکند، و حلال از شکرش باز ندارد.

3-تعادل در جذب و طرد افراد

«أَحِبُّ حَبِيبَكَ هَوًّا مَا عَسَى أَنْ يَعْصِيَكَ يَوْمًا مَا. وَ أَبْغِضْ بَغِيضَكَ هَوًّا مَا عَسَى أَنْ يَكُونَ حَبِيبَكَ يَوْمًا مَا».

با دوستت آرام بیا، بسا که روزی دشمنت شود، و با دشمنت آرام بیا، بسا که روزی دوستت شود.

4-بهای هر کس

قِيمَةُ كُلِّ امْرَأٍ مَا يُحْسِنُ.

ارزش هر کسی آن چیزی است که نیکو انجام دهد.

5-فقیه کامل

«أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِالْفَقِيهِ حَقَّ الْفَقِيهِ؟ مَنْ لَمْ يُرَخِّصِ النَّاسَ فِي مَعَاصِيِ اللَّهِ وَ لَمْ يُفْتِنَّهُمْ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ وَ لَمْ يُؤْمِنْهُمْ مِنْ مَكْرِ اللَّهِ وَ لَمْ يَدْعِ الْقُرْآنَ رَغْبَةً عَنْهُ إِلَى مَا سِوَاهُ، وَ لَا خَيْرَ فِي عِبَادَةِ لَيْسَ فِيهَا تَفَقُّهُ. وَ لِأَخَيْرِ فِي عِلْمٍ لَيْسَ فِيهِ تَفَكُّرٌ. وَ لَا خَيْرَ فِي قِرَاءَةِ لَيْسَ فِيهَا تَدَبُّرٌ».

آیا شما را از فقیه کامل، خبر ندهم؟ آن که به مردم اجازه نافرمانی خدا را ندهد، و آنها را از رحمت خدا نومید نسازد، و از مکر خدایشان آسوده نکند، و از قرآن رو به چیز دیگر نکند، و خیری در عبادت بدون تفقه نیست، و خیری در علم بدون تفکر نیست، و خیری در قرآن خواندن بدون تدبیر نیست.

6-خطرات آرزوی طولانی و هوای نفس

«إِنَّمَا أَخْشَى عَلَيْكُمْ إِثْنَيْنِ: طُولَ الْأَمَلِ وَ اتِّبَاعَ الْهَوَى، أَمَّا طُولُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْأَخْرَةَ وَ أَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَى فَيَأْتِيهِ يَصْدُ عَنْ الْحَقِّ».

همانا بر شما از دو چیز می‌ترسم: درازی آرزو و پیروی هوای نفس. اما درازی

آرزو سبب فراموشی آخرت شود، و اما پیروی از هوای نفس، آدمی را از حق باز دارد.

7- مرز دوستی

«لَا تَتَّخِذَنَّ عَدُوَّ صَدِيقَكَ صَدِيقًا فَتَعْدَى صَدِيقَكَ».

با دشمن دوستت دوست مشو که [با این کار] با دوستت دشمنی می‌کنی.

8- اقسام صبر

«الصَّبْرُ ثَلَاثَةٌ: الصَّبْرُ عَلَى المُصِيبَةِ، وَ الصَّبْرُ عَلَى الطَّاعَةِ، وَ الصَّبْرُ عَلَى

المَعْصِيَةِ».

صبر بر سه گونه است: صبر بر مصیبت، و صبر بر اطاعت، و صبر بر [ترك]

معصیت.

9- تنگدستی مقدر

مَنْ ضَيَّقَ عَلَيْهِ فِي ذَاتِ يَدِهِ، فَلَمْ يَظُنَّ أَنَّ ذَلِكَ حُسْنُ نَظَرٍ مِنَ اللَّهِ لَهُ فَقَدْ ضَيَّعَ مَأْمُولًا.

وَ مَنْ وَسَّعَ عَلَيْهِ فِي ذَاتِ يَدِهِ فَلَمْ يَظُنَّ أَنَّ ذَلِكَ اسْتِدْرَاجٌ مِنَ اللَّهِ فَقَدْ أَثِمَ مَخَوفًا.

هر که تنگدست شد و نپنداشت که این از لطف خدا به اوست، يك آرزو را ضایع

کرده و هر که وسعت در مال یافت و نپنداشت که این يك غافلگیری از سوی

خداست، در جای ترسناکی آسوده مانده است.

10- عزت، نه ذلت

الْمَنِيَّةُ وَ لَا الدَّنِيَّةُ وَ النَّجْدُ وَ لَا التَّبَدُّ وَ الدَّهْرُ يَوْمَانِ: فَيَوْمٌ لَكَ وَ يَوْمٌ عَلَيْكَ فَإِذَا كَانَ

لَكَ فَلَا تَبْطُرْ، وَ إِذَا كَانَ عَلَيْكَ فَلَا تَحْزَنْ فَبِكُلَيْهِمَا سَخَّتَبِرُ.

مردن نه خوار شدن! و بی باکی نه خود باختن! روزگار دو روز است، روزی به

نفع تو، و روزی به ضرر تو! چون به سودت شد شادی مکن، و چون به زیان

گردید غم مخور، که به هر دوی آن آزمایش شوی.

11- طلب خیر

مَا حَارَ مَنْ اسْتَخَارَ، وَ لَا نَدِمَ مَنْ اسْتَشَارَ.

هر که خیر جوید سرگردان نشود، و کسی که مشورت نماید پشیمان نگردد.

12- وطن دوستی

عُمِّرَتِ الْبِلَادُ بِحُبِّ الْأَوْطَانِ.

شهرها به حبّ و دوستی وطن آباداند.

13- سه شعبه علوم لازم

الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ: الْفِقْهُ لِالْأَدْيَانِ، وَ الطَّبُّ لِالْأَبْدَانِ، وَ النُّحُوُّ لِلِّسَانِ.

دانش سه قسم است: فقه برای دین، و پزشکی برای تن، و نحو برای زبان.

14- سخن عالمانه

تَكَلَّمُوا فِي الْعِلْمِ تَبَيَّنَ أَقْدَارُكُمْ.

عالمانه سخن گوئید تا قدر شما روشن گردد.

15- منع تلقین منفی

لَا تُحَدِّثْ نَفْسَكَ بِفَقْرٍ وَ لَا طُولِ عُمُرٍ.

فقر و تنگدستی و طول عمر را به خود تلقین نکن.

16- حرمت مؤمن

سِيَابُ الْمُؤْمِنِ فِسْقٌ وَ قِتَالُهُ كُفْرٌ وَ حُرْمَةُ مَالِهِ كَحُرْمَةِ دَمِهِ.

دشنام دادن به مؤمن فسق است، و جنگیدن با او کفر، و احترام مالش چون احترام

خونش است.

17- فقر جانکاه

أَفْقَرُ الْمَوْتِ الْكَبِيرُ، وَ قَلَّةُ الْعِيَالِ أَحَدُ الْيَسَارِينِ وَ هُوَ نِصْفُ الْعَيْشِ.

فقر و نداری بزرگترین مرگ است! و عائله کم یکی از دو توانگری است، که آن نیمی از خوشی است.

18- دو پدیده خطرناک

أَهْلَكَ النَّاسَ إِثْنَانِ: خَوْفُ الْفَقْرِ وَ طَلْبُ الْفَخْرِ.

دو چیز مردم را هلاک کرده: ترس از نداری و فخرطلبی.

19- سه ظالم

الْعَامِلُ بِالظُّلْمِ وَ الْمُعِينُ عَلَيْهِ وَ الرَّاضِي بِهِ شُرَكَاءُ ثَلَاثَةٌ.

شخص ستمکار و کمک کننده بر ظلم و آن که راضی به ظلم است، هر سه با هم شریکانند.

20- صبر جمیل

الصَّبْرُ صَبْرَانِ: صَبْرٌ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ حَسَنٌ جَمِيلٌ، وَ أَحْسَنُ مِنْ ذَلِكَ الصَّبْرُ عِنْدَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْكَ.

صبر بر دو قسم است: صبر بر مصیبت که نیکو و زیباست، و بهتر از آن صبر بر چیزی است که خداوند آن را حرام گردانیده است.

21- ادای امانت

أَدُوا الْأَمَانَةَ وَ لَوْ إِلَى قَاتِلِ وَوَلَدِ الْأَنْبِيَاءِ.

امانت را بپردازید گرچه به کشته شده فرزندان پیغمبران باشد.

22- پرهیز از شهرت طلبی

قال (عليه السلام) لِكَمِيلِ بْنِ زِيَادٍ: رُوِيَكَ لِاتِّشْهَرَهُ، وَ أَخْفِ شَخْصَكَ لَا تُدَكِّرْ، تَعَلَّمَ تَعَلَّمَ

وَ اصْمُتْ تَسْلَمَ، لَا عَلَيكَ إِذَا عَرَفَكَ دِينَهُ، لَا تَعْرِفُ النَّاسَ وَلَا يَعْرِفُونَكَ.

آرام باش، خود را شهره مساز، خود را نهان دار که شناخته نشوی، یاد گیر تا بدانی، خموش باش تا سالم بمانی.

بر تو هیچ باکی نیست، آن گاه که خدا دینش را به تو فهمانید، که نه تو مردم را بشناسی و نه مردم تو را بشناسند (یعنی، گمنام زندگی کنی).

23- عذاب شش گروه

إِنَّ اللَّهَ يُعَذِّبُ سَيِّئَةً بَسِئَةً : الْعَرَبَ بِالْعَصْبِيَّةِ وَالذَّهَاقِينَ بِالْكِبْرِ وَالْأَمْرَاءَ بِالْجَوْرِ وَالْفُقَهَاءَ بِالْحَسَدِ وَالنُّجَّارَ بِالْخِيَانَةِ وَأَهْلَ الرُّسْتِاقِ بِالْجَهْلِ.

خداوند شش کس را به شش خصلت عذاب کند: عرب را به تعصب، و خان های ده را به تکبر، و فرمانروایان را به جور، و فقیهان را به حسد، و تجار را به خیانت، و روستایی را به جهالت.

24- ارکان ایمان

الْإِيمَانُ عَلَى أَرْبَعَةِ أَرْكَانٍ: التَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ، وَالنَّفْوَاضُ إِلَى اللَّهِ وَالنَّسْلِيمُ لِأَمْرِ اللَّهِ، وَالرِّضَا بِقَضَاءِ اللَّهِ.

ایمان چهارپایه دارد: توکل بر خدا، واگذاردن کار به خدا، تسلیم به امر خدا و رضا به قضای الهی.

25- تربیت اخلاقی

«ذَلُّوا أَخْلَاقَكُمْ بِالْمَحَاسِنِ، وَ قَوِّدُوا إِلَى الْمَكَارِمِ. وَ عَوِّدُوا أَنْفُسَكُمْ الْحِلْمَ.»

اخلاق خود را رام خوبی ها کنید و به بزرگواری هایشان بکشانید و خود را به بردباری عادت دهید.

26- آسانگیری بر مردم و دوری از کارهای پست

«لَا تُدَاوُوا النَّاسَ وَزَنَا بوزن، وَ عَظُّوا أَقْدَارَكُمْ بِالتَّعَاوُلِ عَنِ الدَّيِّ مِنَ الْأُمُورِ».

نسبت به مردم، زیاد خرده گیری نکنید، و قدر خود را با کناره گیری از کارهای پست بالا برید.

27-نگهبانان انسان

«كفى بالمرء حرزاً، إنه ليس أحد من الناس إلا ومعه حفظة من الله يحفظونه أن لا يتردى في بئر ولا يقع عليه حائط ولا يصيبه سبع، فإذا جاء أجله خلوا بينه وبين أجله».

آدمی را همین دژ بس که کسی از مردم نیست، مگر آن که با او از طرف خدا نگهبان هاست که او را نگه می‌دارند که به چاه نیفتد، و دیوار بر سرش نریزد، و درنده ای آسایش نرساند، و چون مرگ او رسد او را در برابر اجلش رها سازند.

28-روزگار تباهیها

«يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يُعْرَفُ فِيهِ إِلَّا الْمَاحِلُ وَلَا يُظَرَّفُ فِيهِ إِلَّا الْفَاجِرُ وَلَا يُؤْتَمَنُ فِيهِ إِلَّا الْخَائِنُ وَلَا يُخَوَّنُ إِلَّا الْمُؤْتَمَنُ، يَتَّخِذُونَ الْفِيءَ مَعْنَمَا وَالصَّدَقَةَ مَعْرَمًا وَصِلَةَ الرَّحِمِ مَنًّا، وَالْعِبَادَةَ اسْتِطَالَةً عَلَى النَّاسِ وَتَعَدِّيًّا وَذَلِكَ يَكُونُ عِنْدَ سُلْطَانِ النِّسَاءِ، وَ مَشَاوِرَةِ الْأِمَاءِ، وَ إِمَارَةِ الصِّبْيَانِ».

زمانی بر مردم خواهد آمد که در آن ارج نیابد، مگر فرد بی‌عرضه و بی‌حاصل، و خوش طبع و زیرک دانسته نشود، مگر فاجر، و امین و مورد اعتماد قرار نگیرد، مگر خائن و به خیانت نسبت داده نشود، مگر فرد درستکار و امین! در چنین روزگاری، بیتالمال را بهره شخصی خود گیرند، و صدقه را زیان به حساب آورند، و صله رحم را با منت به جای آرند، و عبادت را وسیله بزرگی فروختن و تجاوز نمودن بر مردم قرار دهند و این وقتی است که زنان، حاکم و کنیزان، مشاور و

کودکان، فرمانروا باشند!

29- زیرکی به هنگام فتنه

«كُنْ فِي الْفِتْنَةِ كَابْنِ اللَّبُونِ؛ لَا ظَهْرَ فَيُرْكَبَ، وَلَا ضَرْعَ فَيُحْلَبَ.»

هنگام فتنه چون شتر دو ساله باش که نه پشتی دارد تا سوارش شوند و نه پستانی تا شیرش دوشند.

30- اقبال و ادبار دنیا

«إِذَا أَقْبَلْتَ الدُّنْيَا عَلَى أَحَدِ أَعَارِثِهِ مَحَاسِنَ غَيْرِهِ، وَإِذَا أَدْبَرْتَ عَنْهُ سَلْبَتُهُ مَحَاسِنَ نَفْسِهِ.»

چون دنیا به کسی روی آرد، نیکویی های دیگران را بدو به عاریت سپارد، و چون بدو پشت نماید، خوبی هایش را برآید.

31- ناتوان ترین مردم

«أَعْجَزُ النَّاسِ مَنْ عَجَزَ عَنِ اكْتِسَابِ الْأَخْوَانِ، وَأَعْجَزُ مِنْهُ مَنْ ضَيَّعَ مَنْ ظَفَرَ بِهِ مِنْهُمْ.»

ناتوانترین مردم کسی است که توان به دست آوردن دوستان را ندارد، و ناتوانتر از او کسی است که دوستی به دست آرد و او را از دست بدهد.

32- فریاد رسی و فرح بخشی گرفتار

«مِنْ كَقَارَاتِ الدُّنُوبِ الْعِظَامِ إِغَاثَةُ الْمَلْهُوفِ وَالتَّنْفِيسُ عَنِ الْمَكْرُوبِ.»

از ققاره گناهان بزرگ، فریاد خواه را به فریاد رسیدن، و غمگین را آسایش بخشیدن است.

33- نشانه کمال عقل

«إِذَا تَمَّ الْعَقْلُ نَقَصَ الْكَلَامُ.»

چون خرد کمال گیرد، گفتار نقصان پذیرد.

34- رابطه با خدا

«مَنْ أَصْلَحَ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ أَصْلَحَ اللَّهُ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّاسِ وَمَنْ أَصْلَحَ أَمْرَ آخِرَتِهِ

أَصْلَحَ اللَّهُ لَهُ أَمْرَ دُنْيَاهُ. وَمَنْ كَانَ لَهُ مِنْ نَفْسِهِ وَاعِظَ كَانَ عَلَيْهِ مِنَ اللَّهِ حَافِظًا.»

آن که میان خود و خدا را اصلاح کند، خدا میان او و مردم را اصلاح می‌کند و آن

که کار آخرت خود را درست کند، خدا کار دنیای او را سامان دهد. و آن که او را

از خود بر خویشتن واعظی است، خدا را بر او حافظی است.

35- افراط و تفریط

«هَلَكَ فِي رَجُلَانِ مُحِبُّ غَالٍ وَ مُبْغِضٌ قَالَ.»

دو تن به خاطر من هلاک شدند: دوستی که اندازه نگاه نداشت و دشمنی که بغض —

مرا — در دل کاشت.

36- روایت و درایت

«إِعْقِلُوا الْخَبَرَ إِذَا سَمِعْتُمُوهُ عَقْلَ رِعَايَةِ لِعَقْلِ رِوَايَةٍ، فَإِنَّ رِوَاةَ الْعِلْمِ كَثِيرٌ، وَ رِعَايَتُهُ

قَلِيلٌ.»

هر گاه حدیثی را شنیدید آن را با دقت عقلی فهم و رعایت کنید، نه بشنوید و روایت

کنید! که روایان علم بسیارند و رعایت کنندگان آن اندک در شمار.

37- پاداش تارك گناه

«مَا الْمُجَاهِدُ الشَّهِيدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَعْظَمَ أَجْرًا مِمَّنْ قَدَرَ فَعَفَّ، لَكَادَ الْعَوِيفُ أَنْ يَكُونَ

مَلَكًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ.»

مُزِدْ جِهَادِغَر كَشْتَه دَر رَاه خَدَا بِيَشْتَر نِيَسْت اَز مَرْد پَارَسَا كَه — مَعْصِيَت كَرْدَن —

تَوَانَد — لِيَكَن — پَارَسَا مَانَد وَ چِنَان اَسْت كَه كَوِيِي پَارَسَا فَرَشْتَه اِي اَسْت اَز فَرَشْتَه

ها.

38- پایان ناگوار گناه

«أَذْكُرُوا انْقِطَاعَ اللَّذَاتِ وَ بَقَاءَ التَّوْبَاتِ».

به یاد آرید که لذتها تمام شدنی است و پایان ناگوار آن بر جای ماندنی.

39- صفت دنیا

«فِي صِفَةِ الدُّنْيَا: تَعْرُ وَ تَضُرُّ وَ تَمُرُّ».

در صفت دنیا فرموده است: می‌فریبد و زیان می‌رساند و می‌گذرد.

40- دینداران آخر الزمان

«يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَبْقَى فِيهِ مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا رَسْمُهُ وَمِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا اسْمُهُ».

مَسَاجِدُهُمْ يَوْمَئِذٍ عَامِرَةٌ مِنَ الْبِنَاءِ خَرَابٌ مِنَ الْهُدَى. سَكَّانُهَا وَ عُمَارُهَا شَرُّ أَهْلِ

الْأَرْضِ، مِنْهُمْ تَخْرُجُ الْفِتْنَةُ وَ إِلَيْهِمْ تَأْوِي الْخَطِيئَةُ يَرْتُدُّونَ مَنْ شَدَّ عَنْهَا فِيهَا.

وَ يَسُوفُونَ مَنْ تَأَخَّرَ إِلَيْهَا.

يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى «فَبِي حَلْفَتِي لَأُبْعَثَنَّ عَلَى أَوْلِيكَ فِتْنَةً أَتْرُكُ الْحَلِيمَ فِيهَا حَيْرَانَ» وَ قَدْ

فَعَلَ. وَ نَحْنُ نَسْتَقْبِلُ اللَّهَ عَثْرَةَ الْعَقْلَةِ».

مردم را روزگاری رسد که در آن از قرآن جز نشان نماند و از اسلام جز نام آن،

در آن روزگار ساختمان مسجدهای آنان نو و تازه ساز است و از رستگاری ویران.

ساکنان و سازندگان آن مسجدها بدترین مردم زمین اند، فتنه از آنان خیزد و خطا به

آنان درآویزد.

آن که از فتنه به کنار ماند بدان بازش گردانند، و آن که از آن پس افتد به سوبش

برانند.

خدای تعالی فرماید: «به خودم سوگند، بر آنان فتنه ای بگمارم که بردبار در آن

سرگردان مآند» و چنین کرده است، و ما از خدا می‌خواهیم از لغزش غفلت
درگذرد.

امام حسن مجتبی(علیه السلام)

پرتوی از سیره و سیمای امام حسن مجتبی(علیه السلام)

امام حسن(علیه السلام)، اولین فرزند امام علی و فاطمه زهرا(علیهما السلام)، در نیمه ماه
رمضان سال دوم یا سوم هجری در شهر مدینه به دنیا آمد و بعد از شهادت امام علی(علیه
السلام) شش ماه حکومت کرد و در سال پنجاه هجری، به وسیله زهری که همسرش جعه
به دستور معاویه به او خورد، در 48 سالگی به شهادت رسید.
مزار شریفش در قبرستان بقیع، در کنار سه امام معصوم دیگر، زیارتگاه خیل شیفتگان آن
حضرت است.

جلال الدین سیوطی در کتاب «تاریخ الخلفاء» می‌نویسد: «امام حسن در سال سوم هجرت به
دنیا آمد و شبیه ترین شخص به پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) بود، در روز هفتم
تولدش، پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) گوسفندی را برای او عقیقه کرد و موی سرش را
تراشید و هم وزن آن را نقره صدقه داد.
او یکی از پنج نفر اهل کساء است.

پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: پروردگارا! من او را دوست می‌دارم پس او را
دوست داشته باش.

و فرمود: حسن و حسین دو سرور جوانان اهل بهشت اند.

ابن عباس گفت: حسن بر دوش پیامبر سوار بود، شخصی به آن حضرت گفت: ای پسر! خوب مرکبی را سوار شده ای! پیامبر فرمود: بلکه او خوب راکی است. «امام مجتبی (علیه السلام) شخصیتی آرام، با وقار، متین، بخشنده و مورد توجه مردم بود. به فقیران و بینوایان رسیدگی می نمود و بیش از حد در خواست آنها به آنان کمک می کرد تا زندگی شان تأمین گردد، زیرا روا نمی دید که سائلی بیش از يك بار از او چیزی بخواهد که موجب شرمساری اش شود.

او در طول عمرش دو بار تمام ثروت و دارایی خویش را در راه خدا بخشید و سه بار تمام اموال خود را وقف کرد، نیمی از آن را برای خود و نیم دیگر آن را در راه خدا بخش نمود.

امام مجتبی (علیه السلام)، فردی شجاع، دلیر و مبارز بود و در جنگهایی که در رکاب پدرش امیرالمؤمنین (علیه السلام) می جنگید در خط مقدم حرکت می کرد. او در جنگ جمل و صفین از مبارزان پرتلاش لشکر آن حضرت بود.

روزگار امامت آن حضرت

امام حسن (علیه السلام) مسئولیت امامت و رهبری را در جوئی مضطرب و ناآرام، در وضعی بسیار پیچیده و پر کشاکش که در پایان زندگانی پدر بزرگوارش امام علی (علیه السلام) بروز کرده و شعله ور شده بود، به عهده گرفت. در نتیجه وضع نابسامان مردمی که امام با آنان روبه رو بود تنها این راه باقی ماند که یا وارد جنگی بی حاصل و یأس آور شود، او و جماعتش به شهادت رسند، یا پس از سپری شدن مدتی مواضع خود را مسجل گردانند و صلحی را که به صلاح ملت است بر جنگ بی ثمر ترجیح دهد.

و این امری طبیعی است که جنگی که مردم به آن به دید شك می‌نگرند، بی‌نتیجه و یأس‌آور خواهد بود.

نشانه های تاریخی بسیاری وجود دارد که به تأکید بیان می‌کند امام حسن (علیه السلام) موضع خود را به خوبی درک می‌کرد و می‌دانست که مبارزه او با معاویه، با وجود شك و تردیدی که در توده های مردم وجود دارد، محال است به پیروزی برسد.

کار طرفداران امام (علیه السلام) به حدّ خیانت رسید و از روی طمع به سوی معاویه گرایش یافتند و به دلیل پول و مقام و آسایشی که برای آنان فراهم آورد، روی به سوی او نمودند.

زعمای کوفه کار را به جایی رساندند که به معاویه نوشتند: هر وقت بخواید امام (علیه السلام) را دست بسته نزدش می‌فرستند! و چون به امام می‌رسیدند به او اظهار اطاعت و ارادت می‌نمودند و می‌گفتند: «تو جانشین پدرت و وصی او هستی و ما سراپا در مقابل تو مطیع و فرمان برداریم، هر فرمان که داری بفرمای!» امام به آنها می‌گفت: «به خدا قسم، دروغ می‌گویید، به خدا سوگند شما به کسی که بهتر از من بود وفا نکردید، پس چگونه به من وفا می‌کنید؟ و چگونه به شما اطمینان کنم؟ اگر راست می‌گویید، اردوگاه مدائن، میعادگاه و قرارگاه ما باشد، به آنجا بروید.» امام به مدائن رفت، اما بیشتر سپاهیان، او را رها کردند.

حال آیا امام مجتبی (علیه السلام) با چنین مردمی می‌توانست با معاویه بجنگد؟ هرگز. بنابراین، امام حسن (علیه السلام) به خاطر نداشتن نیروی کافی مطمئن، ناچار به پذیرش صلح تحمیلی شد.

مواد صلحنامه:

ماده اول: وا گذاشتن حکومت به معاویه به این شرط که به کتاب خدا و سنت فرستاده

او (صلی الله علیه و آله وسلم) و به سیره خلفای صالح، عمل کند.

ماده دوم: پس از معاویه، امر حکومت بر عهده حسن است و اگر برای او حادثه ای روی

داد حکومت از آن حسین است و معاویه نمی‌تواند آن را به عهده دیگری بگذارد.

ماده سوم: باید سبّ امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) و بدگفتن از او بر منابر ترک شود و از

علی (علیه السلام) جز به نیکی یاد نکنند.

ماده چهارم: باید آنچه در بیت المال کوفه قرار دارد، یعنی پنج میلیون درهم یا دینار، استثنا

بشود و تابع خلافت و حکومت نباشد، و بر عهده معاویه است که هر سال دو میلیون درهم

برای حسین بفرستد و در عطا و صلوات، بنی‌هاشم را بر بنی‌عبدشمس برتری دهد و میان

فرزندان کسانی که در رکاب امیرالمؤمنین در جنگ جمل جنگیدند و فرزندان کسانی که در

صقین در خدمت امام علی (علیه السلام) مجاهدت کردند، یک میلیون درهم تقسیم شود و این

مبلغ را از خراج ولایت «دارابگرد»، که یکی از شهرهای فارس در حدود اهواز است،

بپردازد.

ماده پنجم: مردم هر جا بر روی زمین خدا باشند، چه در شام و عراق چه در حجاز و یمن،

باید ایمن باشند و سیاه و سرخ باید در امان بمانند، معاویه باید خطاهای آنان را تحمل کند و

ببخشاید و هیچ کس را به جرم گذشته کیفر ندهد و با اهل عراق با کینه و دشمنی رفتار

نکند.

و یاران علی (علیه السلام) را در هر کجا باشند امان دهد و به هیچ یک از شیعیان علی (علیه

السلام) آسیبی نرساند، یاران و شیعیان علی (علیه السلام) (از حیث جان و مال و زن و فرزند

در امان و از هر گزند محفوظ باشند، و هیچ کس متعرض هیچ یک از آنان نشود، و هر

صاحب حقی به حقش برسد و هر چه یاران علی در هر کجا به دست آورده اند برای آنان

محفوظ بماند، و برای حسن بن علی و برادرش حسین (علیه السلام) و هیچ يك از اهل بیت رسول الله در نهان و آشکار هیچ بدی نخواهند و در امنیت آنان، در هیچ منطق های، اخلاص نکنند.

برنامه و صلح امام حسن (علیه السلام)، چهره واقعی معاویه را آشکار ساخت و ماهیت او را به مردم نشان داد.

به طوری که معاویه بعد از قبضه نمودن حکومت در يك سخنرانی گفت: «به خدا سوگند من با شما برای این جنگیدم که نماز بگذارید و روزه بدارید و حجّ به جا آورید و زکات بپردازید، بلکه به این منظور با شما جنگیدم که به شما فرمان دهم! و همانا این مقام را خدا به من عطا کرده در حالی که شما ناخشنود بودید.

هان! من حسن را امیدوار کردم، چیزهایی را به او دادم و اکنون همه آنها زیر پای من است و به هیچ شرطی وفا نمی‌کنم! «سیاست معاویه در طول بیست سال حکومت سرکوب و زور این بود که پیوسته برنامه ای تنظیم کند که وجدان و اراده امت را از میان ببرد و مردم را از اندیشیدن درباره مسائل بزرگ جامعه منصرف سازد، تا تنها در اندیشه گرفتاری‌های کوچک روزانه خود باشند و از هدف هایی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) در پی آن بود منصرف شوند و تنها به زندگانی و منافع شخصی خویش بیندیشند و به جوهری که از بیت المال به دست می‌آورند فکر کنند.

برخی از شیوخ قبایل کوفه، با وجود این که از شیعیان امیر المؤمنین (علیه السلام) بودند، از جاسوسان معاویه شدند و خبرها را در باب کوچکترین حرکت یا مخالفت مردان قبیله، گزارش می‌دادند آن گاه مأموران دولتی سر می‌رسیدند و کسانی را که خلاف معاویه چیزی گفته بودند یا حرکتی در سر می‌پروراندند دستگیر می‌کردند و نفس مخالفان را می‌پریدند. و این گونه، خلافت بازیچه ای شده بود در دست کودکان بنی‌امیه.

معاویه به خوبی می‌فهمید که امام (علیه السلام) صاحب مکتب و هدف است و ناچار برای اجرای رسالت خود از هیچ کوششی خودداری نمی‌کند و همه سعی خود را در راه اعتلای مکتب و روشهای دگرگونسازی امت به کار می‌برد، از این رو، احساس خطر می‌کرد، تا آن که سرانجام، نقشه کشتن امام را طراحی نمود و آن حضرت را با سمی مهلك، به وسیله «جعه» همسر امام، به شهادت رساند.

ابوالفرج اصفهانی در کتاب «مقاتل الطالبیین» می‌نویسد: «معاویه می‌خواست برای پسرش یزید بیعت بگیرد و در انجام این منظور، هیچ کس برای او مزاحمت از حسن بن علی و سعد بن ابی‌وقاص نبود، بدین جهت هر دو را با وسایل مخفی مسموم کرد.» و نیز همین نویسنده می‌گوید: «چون خواستند حسن بن علی را به خاک بسپارند، عایشه بر استری نشست و بنی‌امیه و بنی‌مروان و هر کس از یاوران و سپاهشان را که در آنجا بود به کمک برداشت و اینجا بود که گوینده ای گفت: يك روز بر استر و يك روز بر شتر.» سبط ابن جوزی به سند خود از طبقات ابن سعد و او از واقعی روایت کرده: حسن بن علی در هنگام احتضار گفت: مرا در کنار جدّم رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) دفن کنید، امویان و مروان حکم و سعید بن العاص — که والی مدینه بود — به پاخواستند و نگذاشتند. ابن سعد مؤلف کتاب طبقات می‌گوید: یکی از مخالفان، عایشه بود که گفت: «هیچ کس نباید در کنار رسول خدا دفن شود!» سرانجام، جنازه حسن بن علی را از آنجا به قبرستان بقیع بردند و در کنار قبر جدّه اش فاطمه بنت اسد به خاک سپردند. در کتاب «الإصابه» از واقعی نقل شده که آن روز جمعیت آن چنان انبوه بود که اگر در بقیع سوزنی می‌افکندند بر سر انسانی می‌افتاد و به زمین نمی‌رسید.

سَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ اسْتُشْهِدَ وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا.

از میان سخنان پربهای امام مجتبی (علیه السلام)، چهل حدیث برگزیده را که هر کدام

گشاینده بابی از کرامت و اخلاق انسانی به روی حقیقت جویان است، به اهل مطالعه تقدیم می‌دارم.

چهل حدیث

قال الإمام المُجْتَبَى (عليه السلام): (

- [نصیحت از سر اخلاص

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ مَنْ نَصَحَ لِلَّهِ وَ أَخَذَ قَوْلَهُ دَلِيلًا هُدَىٰ لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَ وَفَّقَهُ اللَّهُ لِلرَّشَادِ وَ سَدَّدَهُ لِلْحُسْنَىٰ فَإِنَّ جَارَ اللَّهِ آمِنٌ مَحْفُوظٌ وَ عَدُوَّهُ خَائِفٌ مَخْذُولٌ، فَاحْتَرِسُوا مِنَ اللَّهِ بِكَثْرَةِ الذِّكْرِ».

هان ای مردم! کسی که برای خدا نصیحت کند و کلام خدا را راهنمای خود گیرد، به راهی پایدار رهنمون شود و خداوند او را به رشد و هدایت موفق سازد و به نیکویی استوار گرداند، زیرا پناهنده به خدا در امان و محفوظ است و دشمن خدا ترسان و بی‌یاور است و با ذکر بسیار خود را از [معصیت خدای] بپایید.

-2 شناخت هدایت

«وَ اعْلَمُوا عِلْمًا يَقِينًا أَنْكُمْ لَنْ تَعْرِفُوا التَّقَىٰ حَتَّىٰ تَعْرِفُوا صِفَةَ الْهُدَىٰ، وَ لَنْ تُمَسِّكُوا بِمِثْقَالِ الْكِتَابِ حَتَّىٰ تَعْرِفُوا الَّذِي نَبَدَهُ وَ لَنْ تَتْلُوا الْكِتَابَ حَقَّ تِلَاوَتِهِ حَتَّىٰ تَعْرِفُوا الَّذِي حَرَفَهُ، فَإِذَا عَرَفْتُمْ ذَلِكَ عَرَفْتُمْ الْبِدْعَ وَ التَّكْلِيفَ وَ رَأَيْتُمْ الْفَرِيَةَ عَلَى اللَّهِ وَ التَّحْرِيفَ وَ رَأَيْتُمْ كَيْفَ يَهْوَىٰ مَنْ يَهْوَىٰ».

به یقین بدانید که شما هرگز تقوا را نشناسید تا آن که صفت هدایت را بشناسید، و هرگز به پیمان قرآن تمسک پیدا نمی‌کنید تا کسانی را که دورش انداختند بشناسید، و هرگز قرآن را چنان که شایسته تلاوت است تلاوت نمی‌کنید تا آنها را که تحریفش کردند بشناسید، هر گاه

این را شناختید بدعتها و بر خود بستن ها را خواهید شناخت و دروغ بر خدا و تحریف را خواهید دانست و خواهید دید که آن که اهل هوی است چگونه سقوط خواهد کرد.

3- فاصله میان حق و باطل

«بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ أَرْبَعُ أَصَابِعَ، مَا رَأَيْتَ بَعَيْنَيْكَ فَهُوَ الْحَقُّ وَ قَدْ تَسْمَعُ بِأُذُنَيْكَ بَاطِلًا كَثِيرًا».

بین حق و باطل به اندازه چهار انگشت فاصله است، آنچه با چشمت بینی حق است و چه

بسا با گوش خود سخن باطل بسیاری را بشنوی.

4- آزادی و اختیار انسان

«مَنْ أَحَالَ الْمَعَاصِيَ عَلَى اللَّهِ فَقَدْ فَجَرَ، إِنَّ اللَّهَ لَمْ يُطْعَمْ مَكْرُوهًا وَ لَمْ يُعْصَ مَغْلُوبًا وَ لَمْ يُهْمَلْ

الْعِبَادَ سُدًى مِنَ الْمَمْلَكَةِ، بَلْ هُوَ الْمَالِكُ لِمَا مَلَكَهُمْ وَ الْقَادِرُ عَلَى مَا عَلَيْهِ أَقْدَرَهُمْ، بَلْ أَمْرَهُمْ

تَخْيِيرًا وَ نَهَاؤُهُمْ تَحْذِيرًا».

هر که گناهان را به خداوند نسبت دهد، به تحقیق، فاجر و نابکار است. خداوند به زور اطاعت نشود، و در نافرمانی مغلوب نگردد، او بندگان را مهمل و سرخود در مملکت وجود رها نکرده، بلکه او مالک هر آنچه آنها را داده و قادر بر آنچه آنان را توانا کرده است می‌باشد، آنان را فرمان داده تا به اختیار خودشان آن را بپذیرند و نهیشان نموده تا به اختیار خود بر حذر باشند.

5- زهد و حلم و درستی

«قِيلَ لَهُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) مَا الزُّهْدُ؟ قَالَ: أَلرَّغْبَةُ فِي النَّقْوَى وَ الزَّهَادَةُ فِي الدُّنْيَا. قِيلَ: فَمَا الْحِلْمُ؟

قَالَ كَظْمُ الْغَيْظِ وَ مَلَكُ النَّفْسِ. قِيلَ مَا السَّدَادُ؟ قَالَ: دَفْعُ الْمُتَكْرَرِ بِالْمَعْرُوفِ».

از حضرت امام حسن مجتبی (علیه السلام) پرسیده شد که زهد چیست؟ فرمود: رغبت به تقوا

و بی‌رغبتی در دنیا. سؤال شد حلم چیست؟ فرمود: فرو بردن خشم و تسلط بر نفس. سؤال

شد سداد و درستی چیست؟ فرمود: برطرف نمودن زشتی به وسیله خوبی .

6-تقوا

«التَّقْوَى بَابُ كُلِّ تَوْبَةٍ وَرَأْسُ كُلِّ حِكْمَةٍ وَشَرَفُ كُلِّ عَمَلٍ

بِالتَّقْوَى فَازَ مَنْ فَازَ مِنَ الْمُتَّقِينَ».

تقوا و پرهیزکاری سرآغاز هر توبه ای، و سر هر حکمتی، و شرف و بزرگی هر عملی است، و هر که از با تقوایان کامیاب گشته به وسیله تقوا کامیاب شده است.

7-خلیفه به حق

«إِنَّمَا الْخَلِيفَةُ مَنْ سَارَ بِسِيرَةِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) (وَ عَمِلَ بِطَاعَةِ اللَّهِ وَ

لِعَمْرِى إِنَّا لِأَعْلَامُ الْهُدَى وَ مَنَارُ التَّقَى».

خلافت فقط از آن کسی است که به روش رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم)برود، و به طاعت خدا عمل کند، و به جان خودم سوگند که ما اهل بیت نشانه های هدایت و جلوه های پرفروغ پرهیزکاری هستیم.

8-حقیقت کرم و دنائت

«قِيلَ لَهُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): مَا الْكِرْمُ؟ قَالَ: الْأُبْدَاءُ بِالْعَطِيَّةِ قَبْلَ الْمَسْأَلَةِ وَ إِطْعَامُ الطَّعَامِ فِي الْمَحَلِّ.

قِيلَ فَمَا الدَّنِيئَةُ؟ قَالَ: أَلَنْظَرُ فِي الْيَسِيرِ وَ مَنَعُ الْحَقِيرِ».

از امام مجتبی سؤال شد: کرم چیست؟فرمود: آغاز به بخشش نمودن پیش از درخواست نمودن و اطعام نمودن در وقت ضرورت و قحطی.سؤال شد: دنائت و پستی چیست؟

فرمود: كوچك بينى و دريغ از اندك.

9-مشورت مایه رشد و هدایت

«مَا تَشَاوَرَ قَوْمٌ إِلَّا هُدُوا إِلَى رُشْدِهِمْ».

هیچ قومی با همدیگر مشورت نکنند، مگر آن که به رشد و کمالشان هدایت شوند.

10- ثنات و پستی

«الْوَمُّ أَنْ لَا تَشْكُرَ النِّعْمَةَ».

پستی آن است که شکر نعمت را نکنی.

11- بدتر از ننگ و زبونی

«الْعَارُ أَهْوَنُ مِنَ النَّارِ».

نگ و زبونی بهتر از دوزخ رفتن است.

12- رفیق شناسی

«قَالَ الْحَسَنُ (عَلَيْهِ السَّلَام) لِبَعْضِ وُلْدِهِ: يَا بَنِيَّ لَا تُوَاخِ أَحَدًا حَتَّى تَعْرِفَ مَوَارِدَهُ وَ مَصَادِرَهُ

فَإِذَا اسْتَنْبَطْتَ الْخُبْرَةَ وَ رَضَيْتَ الْعِشْرَةَ فَآخِهِ عَلَى إِقَالَةِ الْعَثْرَةِ وَ الْمُوَاسَاةِ فِي الْعُسْرَةِ».

امام حسن (علیه السلام) به یکی از فرزندان فرمود: ای پسر! با احدی برادری مکن تا

بدانی کجاها می‌رود و کجاها می‌آید، و چون از حالش خوب آگاه شدی و معاشرتش را

پسندیدی با او برادری کن به شرط این که معاشرت، بر اساس چشم پوشی از لغزش و

همراهی در سختی باشد.

13- کار با توکل

«لَا تُجَاهِدِ الطَّلَبَ جِهَادَ الْغَالِبِ وَ لَا تَتَّكِلْ عَلَى الْقَدْرِ إِتْكَالَ الْمُسْتَسَلِّمِ».

چون شخص پیروز در طلب مکوش، و چون انسان تسلیم شده به قدر اعتماد مکن [بلکه با

تلاش پیگیر و اعتماد و توکل به خداوند، کار کن.]

14- خویشاوند و بیگانه واقعی

«الْقَرِيبُ مَنْ قَرَّبَتْهُ الْمَوَدَّةُ وَ إِنْ بَعُدَ نَسَبُهُ، وَ الْبَعِيدُ مَنْ بَاعَدَتْهُ الْمَوَدَّةُ وَ إِنْ قَرَّبَ نَسَبُهُ».

خویشاوند کسی است که دوستی و محبت، او را نزدیک کرده باشد و اگر چه

نژادش دور باشد.

و بیگانه کسی است که از دوستی و محبت به دور است و گرچه نژادش نزدیک باشد.

15- اعتماد به مقدرات الهی

«مَنْ اتَّكَلَ عَلَى حُسْنِ الْإِخْتِيَارِ مِنَ اللَّهِ لَهُ لَمْ يَتَمَنَّ أَنْهُ فِي غَيْرِ الْحَالِ الَّتِي إِخْتَارَهَا اللَّهُ لَهُ».

هر که به نیک گزینی خداوند دلگرم باشد، آرزو نمی‌کند در وضعی جز آنچه خدا برایش برگزیده، باشد.

16- آثار رفت و آمد در مسجد

«مَنْ أَدَامَ الْإِخْتِلَافَ إِلَى الْمَسْجِدِ أَصَابَ إِحْدَى ثَمَانِ آيَةٍ مُحْكَمَةٍ وَ أَحَا مُسْتَفَادًا وَ عِلْمًا مُسْتَطْرَفًا وَ رَحْمَةً مُنْتَظَرَةً وَ كَلِمَةً تَدُلُّهُ عَلَى الْهُدَى أَوْ تَرُدُّهُ عَنِ رَدَى وَ تَرَكَ الذُّنُوبَ حَيَاءً أَوْ خَشْيَةً».

هر که پیوسته به مسجد رود به یکی از این هشت فایده می‌رسد: 1- نشانه ای استوار (فهم آیات الهی)، 2- دوستی قابل استفاده، 3- دانشی تازه، 4- رحمتی مورد انتظار، 5- سخنی که به راه راستش کشد، 6- یا سخنی که او را از پستی برهاند، 7- و ترک گناهان به خاطر شرم از خدا، 8- یا ترک گناهان به خاطر خوف از خدا.

17- بهترین چشم و گوش و دل

«إِنَّ أَبْصَرَ الْأَبْصَارِ مَا نَقَدَ فِي الْخَيْرِ مَذْهَبُهُ، وَ أَسْمَعَ الْأَسْمَاعِ مَا وَعَى التَّذْكَيرَ وَ انْتَفَعَ بِهِ، أَسْلَمَ الْقُلُوبِ مَا طَهَّرَ مِنَ الشُّبُهَاتِ».

همانا بیناترین دیده‌ها آن است که در طریق خیر نفوذ کند، و شنواترین گوشها آن است که پند و اندرز را در خود فرا گیرد و از آن سود برد، سالمترین دلها آن است که از شبهه‌ها پاک باشد.

18- تزکیه در پرتو عبادت

«إِنَّ مَنْ طَلَبَ الْعِبَادَةَ تَزَكَّى لَهَا، إِذَا أَضْرَّتِ النَّوَافِلُ بِالْفَرِيضَةِ فَارْقُضُوهَا».

به راستی هر که عبادت را به خاطر عبادت طلب کند خود را تزکیه نموده‌است. هر گاه مستحبات به واجبات زیان رساند آن را ترك کنید.

19- عاقل خیرخواه

«لَا يَعْشُ الْعَاقِلُ مَنْ اسْتَنْصَحَهُ».

عاقل و خردمند به کسی که از او نصیحت و اندرز خواهد، خیانت نکند.

20- ارزش دادن به آثار عبادت

«إِذَا لَقِيَ أَحَدَكُمْ أَخَاهُ فَلْيَقْبَلْ مَوْضِعَ النُّورِ مِنْ جِبْهَتِهِ».

هر گاه یکی از شما برادر خود را ملاقات کند، باید که محل نور پیشانی (یعنی محل سجده) او را ببوسد.

21- امید و پشتکار

«وَأَعْمَلْ لِدُنْيَاكَ كَأَنَّكَ تَعِيشُ أَبَدًا، وَاعْمَلْ لِآخِرَتِكَ كَأَنَّكَ تَمُوتُ غَدًا، وَإِذَا أُرِدْتَ عِزًّا بِلَا

عَشِيرَةٍ، وَهَيْبَةً بِلَا سُلْطَانٍ فَاخْرُجْ مِنْ ذَلِكَ مَعْصِيَةَ اللَّهِ إِلَى عِزِّ طَاعَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ».

برای دنیایت چنان کار کن که گویا همیشه زندگی می‌کنی، و برای آخرتت به گونه ای کار کن که گویا فردا خواهی مُرد، و اگر عزتی بدون بستگان و شکوهی بدون سلطنت خواهی، از معصیت و نافرمانی خدا به طاعت و فرمانبری خداوند عَزَّوَجَلَّ در آی.

22- نشانه های مکارم اخلاق

«مَكَارِمُ الْأَخْلَاقِ عَشْرَةٌ: صِدْقُ اللِّسَانِ وَ صِدْقُ النَّبَاسِ وَ إِعْطَاءُ السَّائِلِ وَ حُسْنُ الْخُلُقِ وَ

الْمُكَافَاتُ بِالصَّنَائِعِ وَ صَلَةُ الرَّحِمِ وَ التَّدَمُّمُ عَلَى الْجَارِ، وَ مَعْرِفَةُ الْحَقِّ لِلصَّاحِبِ وَ قِرْءُ

الضَّيْفِ وَ رَأْسُهُنَّ الْحَيَاءُ».

مکارمو فضائل اخلاق ده چیز است: 1 - راستگویی، 2 - راستگویی در وقت سختی و گرفتاری، 3 - بخشش به سائل، 4 - خوش خلقی، 5 - پاداش در مقابل کارها و ابتکارات، 6 - پیوند با خویشان، 7 - حمایت از همسایه، 8 - حق شناسی درباره دوست و رفیق، 9 - میهمان نوازی، 10 - و در رأس همه اینها شرم و حیاست.

23- پرهیز از تملق و بدگویی

«قال (عليه السلام) لِرَجُلٍ : إِيَّاكَ أَنْ تَمْدَحَنِي فَأَنَا أَعْلَمُ بِنَفْسِي مِنْكَ أَوْ تُكَذِّبَنِي فَإِنَّهُ لَا رَأْيَ لِمُكَذِّوبٍ أَوْ تُعْتَابَ عِنْدِي أَحَدًا».

امام به شخصی فرمود : مبادا مرا ستایش کنی، زیرا من خود را بهتر می‌شناسم، یا مرا دروغگو شماری، زیرا دروغگو اندیشه و عقیده [ثابتی] ندارد، یا کسی را نزد من بدگویی نمایی.

24- عوامل هلاکت آدمی

هَلَاكُ النَّاسِ فِي ثَلَاثٍ: الْكِبْرُ، الْحِرْصُ، الْحَسَدُ.

الْكِبْرُ بِهِ هَلَاكُ الدِّينِ وَبِهِ لَعْنُ إِبْلِيسَ.

الْحِرْصُ عَدُوُّ النَّفْسِ وَبِهِ أُخْرِجَ آدَمُ مِنَ الْجَنَّةِ.

الْحَسَدُ رَأْدُ السُّوءِ وَبِهِ قَتَلَ قَابِيلُ هَابِيلَ.

هلاکت و نابودی مردم در سه چیز است: کبر، حرص، حسد.

تکبر که به سبب آن دین از بین می‌رود و به واسطه آن، ابلیس، مورد لعنت قرار گرفت.

حرص که دشمن جان آدمی است و به واسطه آن آدم از بهشت خارج شد.

حسد که سررشته بدی است و به واسطه آن قابیل، هابیل را کشت.

25- تقوا و تفکر

«أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ إِدَامَةِ التَّفَكُّرِ فَإِنَّ التَّفَكُّرَ أَبُو كُلِّ خَيْرٍ وَ أُمُّهُ».

شما را به پرهیزگاری و ترس از خدا و ادامه تفکر و اندیشه سفارش می‌کنم، زیرا که تفکر و اندیشه، پدر و مادر تمام خیرات است.

26- شستشوی دستها قبل و بعد از غذا

«غَسَلُ الْيَدَيْنِ قَبْلَ الطَّعَامِ يُنْفِي الْفَقْرَ وَ بَعْدَهُ يُنْفِي الْهَمَّ».

شستن دستها پیش از غذا، فقر را از بین می‌برد و بعد از غذا، غم و اندوه را می‌زداید.

27- دنیا، سرای عمل

«الْأَنَاسُ فِي دَارِ سَهْوٍ وَعَقْلَةٌ يَعْمَلُونَ وَ لَا يَعْمَلُونَ فَإِذَا صَارُوا إِلَى دَارِ الْآخِرَةِ صَارُوا إِلَى دَارِ يَقِينٍ يَعْمَلُونَ وَ لَا يَعْمَلُونَ».

مردم در این دنیا در سرای بی‌خبری و غفلت به سر می‌برند، کار می‌کنند و نمی‌دانند. وقتی که به سرای آخرت رفتند، به خانه یقین می‌رسند، آن گاه است که می‌دانند، ولی دیگر کار نمی‌کنند.

28- همراهی با مردم

«صَاحِبِ النَّاسِ بِمِثْلِ مَا تُحِبُّ أَنْ يُصَاحِبُوكَ».

چنان با مردم مصاحبت داشته باش که خود دوست داری به همان گونه با تو مصاحبت کنند.

29- عقاب و ثواب مضاعف

«وَ اللَّهُ إِنِّي لِأَخَافُ أَنْ يُضَاعَفَ لِلْعَاصِي مِنَّا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَ أَرْجُوا أَنْ يُؤْتِيَ الْمُحْسِنَ مِنَّا أَجْرَهُ مَرَّتَيْنِ».

به خدا قسم من ترس از آن دارم که عذاب گناهکاران از ما اهل بیت دو چندان گردد، و امید آن را دارم که نیکوکار از ما اهل بیت نیز پاداشش دو برابر باشد.

30- نقش عقل، همت و دین

«لَا أَدَبَ لِمَنْ لَا عَقْلَ لَهُ، وَلَا مَرْوَةَ لِمَنْ لَا هِمَّةَ لَهُ، وَلَا حَيَاءَ لِمَنْ لَا دِينَ لَهُ.»

کسی که عقل ندارد، ادب ندارد و کسی که همت ندارد، جوانمردی ندارد و کسی که دین

ندارد، حیا ندارد.

31-تعلیم و تعلم

«عَلَّمَ النَّاسَ عِلْمَكَ وَتَعَلَّمَ عِلْمَ غَيْرِكَ.»

مردم را با دانشت، دانش بیاموز و خود نیز دانش دیگران را فراگیر.

32-روی آوردن به چه کسی؟

«لَا تَأْتِ رَجُلًا إِلَّا أَنْ تَرْجُوَ نَوَالَهُ أَوْ تَخَافَ بَأْسَهُ أَوْ تَسْتَفِيدَ مِنْ عِلْمِهِ أَوْ تَرْجُوَ بَرَكَتَهُ وَدُعَائِهِ

أَوْ تَصِلَ رَحِمًا بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ.»

نزد کسی مرو، مگر آن که به بخشش او امیدوار، یا از قدرتش بیمناک، یا از دانشش بهره

مند، یا به برکت و دعایش امیدوار باشی، یا آن که بین تو و او پیوند خویشاوندی‌ای باشد.

33-عقل و جهل

«لَا غِنَى أَكْبَرُ مِنَ الْعَقْلِ وَلَا فَقْرٌ مِثْلُ الْجَهْلِ وَلَا وَحْشَةٌ أَشَدُّ مِنَ الْعُجْبِ، وَلَا عَيْشَ أَلَدٌ مِنَ

حُسْنِ الْخُلُقِ.»

هیچ بی‌نیازی‌ای بزرگتر از عقل و هیچ فقری مانند جهل و هیچ وحشتی سختتر از

خودپسندی و هیچ عیشی لذت بخشتر از خوش اخلاقی نیست.

34-علی(علیه السلام)، دروازه ایمان

«إِنَّ عَلِيًّا بَابٌ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ مُؤْمِنًا وَمَنْ خَرَجَ مِنْهُ كَانَ كَافِرًا.»

علی(علیه السلام) دروازه ایمان است، هر که داخل آن شد مؤمن و هر که خارج از آن شد

کافر است.

35-حقّ اهل بیت

«وَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ لَا يَنْتَقِصُ أَحَدٌ مِنْ حَقِّنَا إِلَّا نَقَصَهُ اللَّهُ مِنْ عَمَلِهِ».

قسم به خدایی که محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) را به حق برانگیخت، هیچ کس از حق ما اهل بیت چیزی را کم نکند، مگر آن که خداوند از عملش چیزی را کم گرداند.

36-اول سلام، آن گاه کلام

«مَنْ بَدَأَ بِالْكَلامِ قَبْلَ السَّلَامِ فَلَا تُجِيبُوهُ».

کسی که پیش از سلام کردن، آغاز به سخن گفتن نماید، جوابش را ندهید!

37-نیکی و پرسش؟

«الشَّرُّوعُ بِالْمَعْرُوفِ وَالْإِعْطَاءُ قَبْلَ السُّؤَالِ مِنْ أَكْبَرِ السُّؤَالِ».

آغاز نمودن به نیکی و بذل و بخشش، پیش از درخواست نمودن، از بزرگترین شرافتها و بزرگی هاست.

38-فراگیری و کتابت دانش

«تَعَلَّمُوا الْعِلْمَ فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِيعُوا حِفْظَهُ فَاكْتُبُوهُ وَضَعُوهُ فِي بُيُوتِكُمْ».

دانش را فرا گیرید و اگر توان حفظ کردنش را ندارید آن را بنویسید و در خانه هایتان بگذارید.

39-دعای مستجاب

«أَنَا الضَّامِنُ لِمَنْ لَمْ يَهْجِسْ فِي قَلْبِهِ إِلَّا الرِّضَا أَنْ يَدْعُوَ اللَّهَ فَيُسْتَجَابَ لَهُ».

کسی که در قلبش جز رضا و خشنودی خدا خطور نکند، چون خدا را بخواند، من ضامن اجابت دعای او هستم.

40-عبادت و پرستش

«مَنْ عَبَدَ اللَّهَ عَبَدَ اللَّهَ لَهُ كُلَّ شَيْءٍ».

کسی که خدا را اطاعت و عبادت کند، خداوند همه چیز را مطیع او گرداند.

امام حسین (علیه السلام)

پرتوی از سیره و سیمای سالار شهیدان (علیه السلام)

می‌لاد با برکت حضرت ابی عبدالله الحسین (علیه السلام)، دومین فرزند امام علی و فاطمه زهرا (علیهما السلام) بنا بر مشهور، روز سوم شعبان سال چهارم هجری در مدینه بوده است.

پس از ولادت، پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) نام وی را «حسین» گذاشت، آن گاه او را بوسید و گریست و فرمود: تو را مصیبتی عظیم در پیش است، خداوندا! کشنده او را لعنت کن! آن حضرت به مصباح الهدی و سفینه النجاة و سید الشهداء و ابوعبدالله معروف است.

مسعودی می‌نویسد: امام حسین (علیه السلام) مدت هفت سال با رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بود و در این مدت، آن حضرت خود متصدی غذا دادن و علم و ادب آموختن به امام حسین (علیه السلام) بود.

شدت علاقه پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) به حسین (علیه السلام) به قدری بود که کوچکترین ناراحتی او را نمی‌توانست تحمل کند.

روزی پیامبر از در خانه فاطمه (علیها السلام) می‌گذشت، صدای گریه حسین را شنید، وارد خانه شد و به دخترش فرمود: مگر نمی‌دانی که گریه حسین در من چقدر مؤثر است، آن گاه طفل را بوسید و گفت: «خداوندا! من این کودک را دوست دارم تو نیز او را دوست مدار.» حدیث معروف «حُسَيْنٌ مَبِيٌّ وَأَنَا مِنْ حُسَيْنٍ، أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ أَحَبَّ حُسَيْنًا، حُسَيْنٌ سَبِيٌّ مِنَ الْأَسْبَابِ».

یعنی: «حسین از من است و من از حسینم، خداوند دوست دارد کسی را که حسین را

دوست می‌دارد، حسین سبطی از اسباط است.» مورد قبول شیعه و سنی است.

حسین بن علی (علیه السلام) مدت شش سال دوران کودکی‌اش را با پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) سپری کرد و پس از رحلت آن بزرگوار، مدت سی سال در کنار پدرش علی (علیه السلام) به سر برد و در همه حوادث پرتلاطم دوران آن حضرت حضوری پرتلاش داشت.

پس از شهادت امیرمؤمنان (علیه السلام) ده سال تمام همراه و همگام با برادر عزیزش امام حسن (علیه السلام) زندگی کرد و پس از شهادت برادر در سال 50 هجری، به مدت ده سال، به ارزیابی حوادث زمان پرداخت و بارها به معاویه پرخاش کرد و پس از مرگ او در برابر حکومت یزید، شجاعانه ایستادگی و از بیعت با او خودداری کرد، تا این که در محرم سال 61 هجری به همراه گروهی از بستگان و یاران باوفایش، در سرزمین کربلا به شهادت رسید.

حسین بن علی (علیه السلام) نمونه کامل یک انسان برجسته و متشخص بود و نام حسین در اذهان، همراه با شجاعت و ظلم ستیزی و جوش و خروش بر ضد هر گونه ستم و تبعیض است.

در دوران پنج سال حکومت پدر با او همکاری می‌کرد و در پی چاره می‌گشت که پیش از آن که امت، نفس واپسین را برآورد، نفعه حیاتی در او بدمد و در تاریخ طرحی نو دراندازد.

سال شصتم به پایان نرسیده بود، امام حسین (علیه السلام) دید که مردم در مقابل برادرش امام حسن (علیه السلام) از نفس افتاده و هرچه از باقیمانده مکتب در میانشان بوده از آنها دور گردیده و توده مردم، خود را در گلوی گشاد بنی‌امیه انداخته‌اند.

امام احساس کرد که برای به حرکت درآوردن امت، دیگر خطابه و سخنرانی حماسی کافی

نیست، بلکه باید اراده شکست خورده امت را به پذیرفتن فداکاری وادارد و آنان را بر ضدّ باطل بشوراند تا زمینه تحقق حق را فراهم سازد و در این راه، با فداکاری منحصر به فرد خود، برای حال و آینده معیاری ارزشمند و ثابت بر جای نهاد.

هدف قیام

هدف قیام امام حسین(علیه السلام) را به آسانی و بدون تکلف می‌توان از سخنان آن حضرت استنباط کرد.

آن گاه که امام(علیه السلام) بر اثر تهاجم عمال حکومت ناچار شد از مدینه خارج گردد، در ضمن نوشته های، هدف حرکت خود را چنین شرح داد :

1- «إِنِّي لَمْ أُخْرَجْ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا وَإِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلْبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي، أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي وَأَبِي عَلِيٍّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ»؛ یعنی: «من از روی خود خواهی و خوشگذرانی و یا برای فساد و ستمگری قیام نکردم، من فقط برای اصلاح در امتّ جدّم از وطن خارج شدم.

می‌خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم و به سیره و روش جدّم و پدرم علی بن ابیطالب عمل کنم.» در این سخن چند نکته مهمّ، شایان توجه است: 1- اصلاح امتّ، 2- امر به معروف و نهی از منکر، 3- تحقق سیره و روش پیامبر و علی(علیهم السلام).

2- آن حضرت در مقام دیگری فرموده است: «اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ مَا كَانَ مِنَّا تَنَافُسًا فِي سِلْطَانٍ وَلَا اِتِّمَاسًا مِنْ فُضُولِ الْحُطَامِ وَلَكِنْ لِنَرُدَّ الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ وَنَظْهَرَ الْإِصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ وَيَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ وَيُعْمَلَ بِفَرَائِضِكَ وَسُنَنِكَ وَأَحْكَامِكَ.» «بار خدایا! تو می‌دانی که آنچه از ما اظهار شده برای رقابت در قدرت و دستیابی به کالای دنیا نبوده، بلکه هدف ما این

است که نشانه های دینت را به جای خود برگردانیم و بلادت را اصلاح نماییم، تا

ستمیدگان از بندگانت امنیّت یابند و به واجبات و سنّت‌ها و دستورهای دینت عمل شود.» در این سخن هم چند نکته قابل توجّه است: 1- برگرداندن نشانه و علائم دین به جای اصلی خود، 2- اصلاحات در همه شهرها، 3- ایجاد امنیّت برای مردم، 4- فراهم ساختن زمینه عمل به واجبات و مستحبات و احکام الهی.

3- در برخورد با سپاه حرّ بن یزید ریاحی فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ فَإِنَّكُمْ إِن تَتَّقُوا اللَّهَ وَتَعْرِفُوا الْحَقَّ لِأَهْلِهِ يَكُنْ أَرْضِي اللَّهِ وَنَحْنُ أَهْلُ بَيْتِ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله وسلم) (أولى بولايّة هذا الأمر من هؤلاء المدّعين ما ليس لهم والسائرين بالجور والعدوان.» «ای مردم اگر شما از خدا بترسید و حقّ را برای اهلس بشناسید، این کار بهتر موجب خشنودی خداوند خواهد بود. و ما اهل بیت پیامبر (صلى الله عليه وآله وسلم)، به ولایت و رهبری، از این مدّعیان نالایق و عاملان جور و تجاوز، شایسته تریم.»

4- و نیز در مقام دیگر فرمود: «إِنَّا أَحَقُّ بِذَلِكَ الْحَقِّ الْمُسْتَحَقِّ عَلَيْنَا مِمَّنْ تَوَلَّاهُ.» «ما اهل بیت به حکومت و زمامداری - نسبت به کسانی که آن را تصرف کرده اند - سزاوارتریم.» از این دو بخش از سخن امام (علیه السلام) نیز به وضوح استفاده می‌شود که آن حضرت خود را شایسته رهبری و زمامداری بر مردم می‌داند، نه یزید فاسد و دستگاه جائز او را.

بنابراین، هدف امام حسین (علیه السلام) در این قیام، تحقق کامل حقّ بوده است. اموری که آن حضرت به عنوان فلسفه قیامش به آنها اشاره می‌کند، از قبیل: اصلاح امت، امر به معروف و نهی از منکر، تحقق سیره پیامبر و علی، برگرداندن علائم و نشانه های دین به جای خود، اصلاحات در شهرها، امنیّت اجتماعی، فراهم ساختن زمینه اجرای احکام، همه و همه این امور، زمانی قابل تحقق و اجراست که ولایت و حکومت در مجرا و مسیر اصلی‌اش قرار گیرد و به دست امام (علیه السلام) بیفتد؛ لذا فرمود: «ما اهل بیت شایسته این

مقامیم نه متصرفان متجاوز و جائز.»

پس هدف نهایی آن حضرت، تشکیل حکومت اسلامی بر اساس سیره پیامبر و علی بوده است؛ که در پرتو آن، احکام الهی اجرا می‌شود و نشانه های دین آشکار و شهرها اصلاح و امنیت پابرجا و امر به معروف و نهی از منکر انجام، و سیره و سنت پیامبر و علی متحقق، و در نتیجه کار امت اصلاح می‌گردد.

نکته شایان توجه این که تلاش خالصانه برای تشکیل حکومت اسلامی که منبع و منشأ تمام خیرات و برکات است — و شعبه مهم ولایت علی و آل علی (علیه السلام) هم که همان قبول حاکمیت و پذیرش تفسیر آنان از دین است — غیر از حکومت و سلطنت استبدادی و ریاست طلبی و کشورگشایی بر اساس هواهای نفسانی است که منشأ تمام مفساد و شرور است.

نتایج قیام حسینی

1— در هم شکستن ارکان مخوف دین سالاری ساختگی اموی که امویان و یارانشان سلطه سلطنتی خود را بر آن استوار ساخته بودند و رسوا ساختن حاکمان تبهکار بنی‌امیه که پیوسته در صدد احیای نظام جاهلی بودند.

2— بیدار کردن وجدانهای خفته : شهادت فجیع امام حسین (علیه السلام) در کربلا موجی شدید از احساس گناه در وجدان مسلمانانی که او را یاری نکردند برانگیخت. این احساس گناه دو جنبه داشت: از یک طرف آنها را وادار می‌ساخت که گناهی را که مرتکب شده اند با کقاره بشویند و از طرف دیگر به کسانی که آنها را به ارتکاب چنین گناهی واداشته بودند، کینه و نفرت بورزند.

به طوری که انگیزه قیام توأبین همان کقاره یاری نکردن امام حسین (علیه السلام)، و انتقام گرفتن از امویان بود.

مقدّر چنین بود که آتش این احساس گناه، پیوسته بر افروخته ماند و انگیزه انتقام از بنی‌امیه در هر فرصت به انقلاب و قیام بر ضدّ ستمگران منتهی گردد.

3- ارائه اخلاق جدید : قیام امام حسین (علیه السلام) موجب آن گردید که در جامعه، نوعی اخلاق بلند نظرانه پدید آید.

امام (علیه السلام) و فرزندان و یارانش در قیام بر ضدّ بنی‌امیه، اخلاق عالی اسلامی را با همه صفات و طراوت آن نشان دادند.

آنان این اخلاق را بر زبان نیاوردند، بلکه با خون خود آن را مسجّل ساختند.

مردم عادی قبایل عادت کرده بودند که دین و وجدان خود را به بهای اندک بفروشند و در برابر ستمکاران گردن خم کنند تا از عطا‌های آنان بهره مند گردند.

هدف مسلمانان عادی همان زندگی روزمره شخصی بود و تنها به زندگانی خویش می‌اندیشیدند.

در آنان، دردهای اجتماعی تأثیری نداشت، به قول شاعر : از درد سخن گفتن و از درد شنیدن با مردم بی‌درد ندانی که چه دردی است! تنها کوشش آنان این بود که دسترنج خویش را حفظ کنند و به توجیّهات رهبران رام باشند، مبدا نامشان از فهرست حقوق بگیران حذف شود، لذا در مقابل جور و ستمی که می‌دیدند، خاموشی می‌گزیدند و تمام تلاش آنها این بود که مفاخر قبیله ای خود را بازگو کنند و سنتهای جاهلی خویش را زنده سازند.

اصحاب حسین (علیه السلام) مردمی دیگر بودند که در سرنوشت خویش با امام همراه شدند و با این که دارای زن و فرزند و دوستانی بودند و از بیت المال هم حقوقی دریافت می‌نمودند و زندگانی نسبتاً راحتی داشتند و می‌توانستند از لذت های حیات برخوردار گردند، از همه اینها چشم پوشیدند و برای نثار جان در راه حسین (علیه السلام) با ستمگران به ستیز برخاستند.

برای بیشتر مسلمانان آن روز، این نکته بسی جالب بود که يك انسان بين زندگانی زبونه و مرگ شرافتمندانه، مرگ با عزت را بر زندگی با ذلت ترجیح دهد.

برای مردم این نمونه ای عالی و شگفت انگیز بود.

چنان خصلتی وجدان هر مسلمانی را تکان می‌داد و او را از خواب سنگین و طولانی راحت طلبی و فرصت طلبی و بیدار می‌کرد تا زندگی اسلامی شکلی دیگر گیرد؛ شکلی که سالها پیش از قیام حسین (علیه السلام) از میان رفته بود.

قیام امام حسین (علیه السلام) پس از دیری خاموشی، از نو موجب برانگیختن روح مبارزه جویی گردید و این چنین قیام حسینی و کربلای خونین او، همه سدهای روحی و اجتماعی را که مانع قیام و انقلاب می‌شد، درهم فرو ریخت.

قیام حسین (علیه السلام) به مردم این درس را آموخت که به آنان بگوید: تسلیم نشوید، انسانیت خود را مورد معامله قرار ندهید، با نیروی اهریمن بجنگید، و همه چیز را در راه تحقق آرمانهای اسلام محمدی (صلی الله علیه و آله وسلم) فدا سازید.

قیام حسینی در وجدان گروه بسیاری از مردم این اندیشه را برانگیخت که با حمایت نکردن از حسین (علیه السلام) مرتکب گناه شده اند و باید کفاره بپردازند و کفاره آن جز مبارزه با حاکمان جور و ظلم و ریشه کن نمودن بنیاد فاسد استبداد، چیز دیگری نیست.

این گونه پس از نهضت حسینی (علیه السلام)، در مکتب، روح انقلاب دمیده شد و مردم در انتظار رهبری قاطع بودند و هرگاه پیشگام ظلم ستیزی را می‌یافتند بر ضد حکومت بنی‌امیه دست به انقلاب می‌زدند.

در همه این انقلابها، شعار انقلابیون، خونخواهی حسین (علیه السلام) بود.

انقلاب توأبیین و انقلاب مردم مدینه و قیام مختار ثقفی در سال 66 هجری و انقلاب زید بن

علی بن حسین (علیه السلام) در سال 122 هجری، نمونه هایی از ظلم ستیزی است که همه آنها ریشه در حرکت و قیام بی نظیر حسینی (علیه السلام) دارد.

در این انقلابها مسلمانان پیوسته به دنبال آزادی و عدالت بودند — که حکومتکنندگان آن را خفه کرده بودند — و تمام این تحرکات به برکت تحرک و قیام حسینی بود.

و این گونه حسین (علیه السلام) درس حریت و آزادگی و استقلال و ظلم ستیزی را تا دامنه قیامت به همه انسانها آموخت.

سخنان حضرت ابی عبدالله الحسین، بهترین معرف هدف والای آن حضرت است، از سرتاسر کلمات حضرتش ندای انسان دوستی و حریت و عدالت و ظلم ستیزی و مقاومت در برابر جور حاکمان زر و زور به گوش می رسد.

از میان کلمات قدسی آن حضرت، چهل حدیث را برگزیده ایم که تقدیم خوانندگان ارجمند می کنیم.

چهل حدیث

رَوَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ):

1- پند امام به عالمان

«أَيُّهَا الْعَصَابَةُ بِالْعِلْمِ مَشْهُورَةٌ وَ بِالْخَيْرِ مَذْكُورَةٌ وَ بِالنَّصِيحَةِ مَعْرُوفَةٌ وَ بِاللَّهِ فِي
أَنْفُسِ النَّاسِ مَهَابَةٌ، يُهَابِكُمُ الشَّرِيفُ، وَ يُكْرِمُكُمُ الضَّعِيفُ وَ يُؤْتِرُكُمُ مَنْ لَأَفْضَلَ لَكُمْ
عَلَيْهِ وَ لَا يَدَّ لَكُمْ عِنْدَهُ، تَشْفَعُونَ فِي الْحَوَائِجِ إِذَا امْتَنَعَتْ مِنْ طَلَابِهَا، وَ تَمْشُونَ فِي
الطَّرِيقِ بِهَيْبَةِ الْمُلُوكِ وَ كِرَامَةِ الْأَكَابِرِ... فَأَمَّا حَقُّ الضُّعْفَاءِ فَضِيْعَتُهُمْ وَ أَمَّا حَقُّكُمْ
بِرَعْمِكُمْ فَطَلِبْتُمْ أَنْتُمْ تَتَمَنَّوْنَ عَلَى اللَّهِ جَنَّتَهُ وَ مُجَاوَرَةَ رَسَلِهِ وَ أَمَانًا مِنْ عَذَابِهِ؟! ح

ضرت ابی عبدالله الحسین (علیه السلام) خطاب به عالمان بی‌عمل و تارکان امر به معروف و نهی از منکر فرموده اند: ای گروه نیرومندی که به دانش مشهور و به نیکی مذکور و به خیرخواهی معروف و با نام خدا و مذهب در نفوس مردم، با مهابت جلوه‌گرید! شریف از شما حساب می‌برد و ضعیف شما را گرامی می‌دارد، و کسانی که بر آنها برتری و حقی ندارید، شما را بر خود ترجیح می‌دهند، شما وسیله حوائجی هستید که بر خواستارانش ممتنع است، و به هیبت پادشاهان و کرامت بزرگان در راه گام برمی‌دارید...! و اما حق ضعیفان را ضایع کردید! و حق خود را که به گمانتان شایسته آنید طلب نمودید...! و با این حال آرزوی بهشت الهی را دارید و همجواری پیامبران و امان از عذابش را در سر می‌پرورانید!

2- اصلاح امت، نه قدرت طلبی

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ مَا كَانَ مِنَّا تَنَافُسًا فِي سُلْطَانٍ وَ لَا ائْتِمَاسًا مِنْ فُضُولِ الْحُطَامِ وَ لَكِنْ لِنَرْدِ الْمَعَالِمِ مِنْ دِينِكَ وَ نُظْهِرَ الْأَصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ وَ يَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ وَ يُعْمَلُ بِفَرَائِضِكَ وَ سُنَنِكَ وَ أَحْكَامِكَ:».

در باره فلسفه قیامش فرمود: بار خدایا! تو میدانی که آنچه از ما اظهار شده برای رقابت در قدرت و دستیابی به کالای دنیا نیست؛ بلکه هدف ما این است که نشانه‌های دینت را به جای خود برگردانیم و بلادت را اصلاح نماییم تا ستمدیدگان از بندگانت امنیت یابند و به واجبات و سنتها و دستورهای دینت عمل شود.

3- بهداشت جسم و خودسازی

«أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ أَحَدِّرْكُمْ أَيَّامَهُ... فَبَادِرُوا بِصِحَّةِ الْأَجْسَامِ فِي مَدَّةِ الْأَعْمَارِ... فَإِنَّكَ أَنْ تَكُونَ مِمَّنْ يَخَافُ عَلَى الْعِبَادِ مِنْ ذُنُوبِهِمْ وَ يَأْمَنَ الْعُقُوبَةَ مِنْ ذَنْبِهِ:».

ای مردم! شما را به تقوای الهی سفارش می‌کنم و از (گناه کردن) در ایامش برحذر

می‌دارم... در مدّت عمر به سلامت و تندرستی جسم پیشی گیرید... و از کسانی
مباشید که بر گناه بندگان بیم دارند و خود از عقوبت گناه خویش آسوده‌خاطراند!

4- اقسام جهاد

«الْجِهَادُ عَلَى أَرْبَعَةٍ أَوْجُهُ: فَجِهَادَانِ فَرَضٌ وَ جِهَادٌ سُنَّةٌ لَا يُقَامُ إِلَّا مَعَ فَرَضٍ وَ جِهَادٌ
سُنَّةٌ، فَأَمَّا أَحَدُ الْفَرَضَيْنِ فَجِهَادُ الرَّجُلِ نَفْسَهُ عَنِ مَعَاصِي اللَّهِ وَ هُوَ مِنْ أَعْظَمِ الْجِهَادِ،
وَ مُجَاهِدَةُ الَّذِينَ مِنَ الْكُفَّارِ فَرَضٌ.»

وَ أَمَّا الْجِهَادُ الَّذِي هُوَ سُنَّةٌ لَا يُقَامُ إِلَّا مَعَ فَرَضٍ فَإِنَّ مُجَاهِدَةَ الْعَدُوِّ فَرَضٌ عَلَى جَمِيعِ
الْأُمَّةِ لَوْ تَرَكَوْا الْجِهَادَ لَاتَاهُمُ الْعَذَابُ وَ هُوَ مِنْ عَذَابِ الْأُمَّةِ وَ هُوَ سُنَّةٌ عَلَى الْإِمَامِ،
وَ حُدُّهُ أَنْ يَأْتِيَ مَعَ الْأُمَّةِ فَيُجَاهِدَهُمْ. وَ أَمَّا الْجِهَادُ الَّذِي هُوَ سُنَّةٌ فَكُلُّ سُنَّةٍ أَقَامَهُ الرَّجُلُ وَ
جَاهَدَ فِي إِقَامَتِهَا وَ بُلُوغِهَا وَ إِحْيَائِهَا، فَالْعَمَلُ وَ السَّعْيُ فِيهَا مِنْ أَفْضَلِ الْأَعْمَالِ لِأَنَّهَا
إِحْيَاءُ سُنَّةٍ وَ قَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم): «(مَنْ سَنَّ سُنَّةً حَسَنَةً فَلَهُ
أَجْرُهَا وَ أَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَجُورِهِمْ شَيْئًا)».

جهاد بر چهارگونه است: دوتای آن فرض، و یکی سنت که جز با فرض برپاداشته
نشود، و دیگر جهاد سنت.

اما آن دوتایی که فرض است، یکی جهاد شخص با نفس خود در مقابل معصیت‌های
الهی است، و آن بزرگترین جهاد است، و جهاد با کفار که هم مرز با شمايند فرض
است.

و اما جهادی که سنت است و جز با فرض برپا نشود، جهاد با دشمن است، و
واجب است بر همه امت، و اگر جهاد را ترك کنند عذاب بر آنان آید و این عذابی
است که از خود امت است.

و چنین جهادی بر امام سنت است و حدّ آن این است که امام با امت به سراغ دشمن

روند و با آنها جهاد کنند.

و اما جهادی که سنت مطلق است عبارت از هر سنتی است که شخص آن را برپا می‌دارد و در برپایی و اجرا و زنده کردن آن تلاش می‌کند.

بنابراین، هر نوع کار و کوشش در اقامه آن از بهترین اعمال خواهد بود، زیرا که آن زنده نمودن سنت است و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) فرموده است: «هر که سنت و روش نیکویی را به وجود آورد پاداشش برای او خواهد بود و نیز ثواب هر که تا روز قیامت بدان عمل کند، بدون آن که از ثواب آنها هم چیزی کاسته شود.»

-کتابهای دنیا

«إِنَّ هَذِهِ الدُّنْيَا قَدْ تَغَيَّرَتْ وَ تَنَكَّرَتْ وَ أَدْبَرَ مَعْرُوفُهَا، فَلَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا صُبَابَةٌ كَصُبَابَةِ الْإِنَاءِ وَ خَسِيسُ عَيْشٍ كَالْمَرْعَى الْوَيْبِلِ، أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يُعْمَلُ بِهِ وَ أَنَّ الْبَاطِلَ لَا يُنْتَاهَى عَنْهُ، لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ اللَّهِ مُحِقًّا، فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَ لَا الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا، إِنَّ النَّاسَ عَبِيدُ الدُّنْيَا وَ الدِّينُ لَعَقٌّ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ يَحُوطُونَهُ مَادَرَّتْ مَعَانِسُهُمْ فَإِذَا مُحْصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ.»

امام حسین (علیه السلام) در هنگام سفر به کربلا فرمود: راستی این دنیا دیگرگونه و ناشناس شده و معروفش پشت کرده، و از آن جز نمی که بر کاسه نشیند و زندگی‌های پست، همچون چراگاه تباه، چیزی باقی نمانده است. آیا نمی‌بینید که به حق عمل نمی‌شود و از باطل نهی نمی‌گردد؟ در چنین وضعی مؤمن به لقای خدا سزاوار است. و من مرگ را جز سعادت، و زندگی با ظالمان را جز هلاکت نمی‌بینم. به راستی که مردم بنده دنیا هستند و دین بر سر زبان آنهاست و مادام که برای معیشت آنها باشد پیرامون آناند، و وقتی به بلا آزموده شوند دینداران اندکاند.

6- نعمت ناخوش انجام

«الاستِذْرَاجُ مِنَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ لِعَبْدِهِ أَنْ يُسْمِعَ عَلَيْهِ النِّعَمَ وَ يَسْلُبَهُ الشُّكْرَ».

غافلگیر کردن بنده از جانب خداوند به این شکل است که به او نعمت فراوان دهد و توفیق شکرگزاری را از او بگیرد.

7- عبادت تاجران، عابدان و آزادگان

«إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَغْبَةً فَتِلْكَ عِبَادَةُ التُّجَّارِ وَ إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَهْبَةً فَتِلْكَ عِبَادَةُ

الْعَبِيدِ، وَ إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ شُكْرًا فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ وَ هِيَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ:»

گروهی خدا را از روی میل و رغبت (به بهشت) عبادت می‌کنند که این عبادت تاجران است، و گروهی خدا را از روی ترس (از دوزخ) می‌پرستند و این عبادت بندگان است و گروهی خدا را از روی شکر (و شایستگی پرستش) عبادت می‌کنند و این عبادت آزادگان است که بهترین عبادت است.

8- پرهیز از ستمکاری

«إِيَّاكَ وَ الظُّلْمَ مَنْ لَا يَجِدُ عَلَيْكَ نَاصِرًا إِلَّا اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ»

برحذر باشید از ستم کردن به کسی که یاورى جز خداوند عزوجل ندارد.

9- روی آوردن به دیندار، جوانمرد و اصیل

«لَا تَرْفَعْ حَاجَتَكَ إِلَّا إِلَى أَحَدٍ ثَلَاثَةً: إِلَى ذِي دِينٍ، أَوْ مُرُوَّةٍ، أَوْ حَسَبٍ.»

جز به یکی از سه نفر حاجت مبر: به دیندار، یا صاحب مروّت، یا کسی که اصالت خانوادگی داشته باشد.

10- نشانه های مقبول و نامقبول انسانها

«مِنْ دَلَائِلِ عِلْمَاتِ الْقَبُولِ: الْجُلُوسُ إِلَى أَهْلِ الْعُقُولِ. وَ مِنْ عِلْمَاتِ أَسْبَابِ الْجَهْلِ

الْمُمَارَاةُ لِغَيْرِ أَهْلِ الْكُفْرِ. وَ مِنْ دَلَائِلِ الْعَالِمِ إِنْتِقَاذُهُ لِحَدِيثِهِ وَ عِلْمُهُ بِحَقَائِقِ فُنُونِ

النَّظَرُ:».

از دلایل نشانه های قبول، همنشینی با خردمندان است.

و از نشانه های موجبات نادانی، مجادله با مسلمانان.

و از نشانه های دانا این است که سخن خود را نقادی می‌کند و به حقایق فنون نظر، داناست.

11- نشانه های مؤمن

«إِنَّ الْمُؤْمِنَ اتَّخَذَ اللَّهُ عِصْمَتَهُ وَقَوْلُهُ مِرَاتَهُ، فَمَرَّةً يَنْظُرُ فِي نَعْتِ الْمُؤْمِنِينَ وَ تَارَةً يَنْظُرُ فِي وَصْفِ الْمُتَجَبِّرِينَ، فَهُوَ مِنْهُ فِي لَطَائِفَ وَمِنْ نَفْسِهِ فِي تَعَارُفٍ وَمِنْ فِطْنَتِهِ فِي يَقِينٍ وَمِنْ قُدْسِهِ عَلَى تَمَكِينٍ:».

به راستی که مؤمن خدا را نگهدار خود گرفته و گفتارش را آئینه خود، يك بار در وصف مؤمنان می‌نگرد و بار دیگر در وصف زورگویان، او از این جهت نکته سنج و دقیق است و اندازه و قدر خود را می‌شناسد و از هوش خود به مقام یقین می‌رسد و به پاکی خود استوار است.

12- بخل و رزی در سلام

«الْبَخِيلُ مَنْ بَخَلَ بِالسَّلَامِ:».

بخیل کسی است که به سلام کردن بخل ورزد.

13- نتیجه پیروی از گناهکار

«مَنْ حَاوَلَ امْرَأً بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ كَانَ أَفْوَتًا لِمَا يَرْجُو وَ أَسْرَعَ لِمَا يَحْذَرُ:».

کسی که با نافرمانی خدا گردد، آنچه را امید دارد از دست رفتنی‌تر است و از آنچه برحذر است زودتر دچارش گردد.

14- احترام به ذریه زهرا(علیه السلام)

«وَاللَّهِ لَا أُعْطِيَ الدِّينِيَّةَ مِنْ نَفْسِي أَبَدًا وَالتَّقِيْنَ فَاطِمَةَ أَبَاهَا شَاكِيَّةَ مَا لَقِيَتْ دُرِّيَّتَهَا أُمَّتَهُ
وَ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ أَحَدٌ أَذَاهَا فِي دُرِّيَّتِهَا:».

به خدا قسم من هرگز زیر بار پستی و ذلت نخواهم رفت و در روز قیامت، فاطمه
زهر را پدرش را ملاقات خواهد کرد، در حالی که از آزاری که فرزندان از امت
پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) دیده اند به پدر خویش شکایت خواهد برد و کسی
که ذریه فاطمه را آزار دهد داخل بهشت نخواهد شد.

15- فلسفه قیام

«إِنِّي لَمْ أُخْرَجْ أَشْرًا وَ لَا بَطْرًا وَ لَا مُفْسِدًا وَ لَا ظَالِمًا وَ إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ
فِي أُمَّةٍ جَدِّي (صلى الله عليه وآله وسلم) أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَ
أَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي وَ أَبِي عَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ:».

من از روی خودخواهی و خوشگذرانی و یا برای فساد و ستمگری قیام نکردم، بلکه
قیام من برای اصلاح در امت جدّم می‌باشد، می‌خواهم امر به معروف و نهی از
منکر کنم و به سیره و روش جدّم و پدرم علی بن ابیطالب عمل کنم.

16- ما اهل بیت شایسته حکومتیم

«إِنَّا أَحَقُّ بِذَلِكَ الْحَقِّ الْمُسْتَحَقِّ عَلَيْنَا مِمَّنْ تَوَلَّاهُ:».

ما اهل بیت به حکومت و زمامداری — نسبت به کسانی که آن را تصرف کرده‌اند
— سزاوارتریم.

17- امام کیست؟

«فَلَعَمْرِي مَا الْإِمَامُ إِلَّا الْعَامِلُ بِالْكِتَابِ وَالْإِخْذُ بِالْقِسْطِ وَ الدَّائِنُ بِالْحَقِّ وَ الْحَابِسُ نَفْسَهُ
عَلَى ذَاتِ اللَّهِ:».

به جان خودم سوگند، امام و پیشوا نیست، مگر کسی که به قرآن عمل کند و راه

قسط و عدل را در پیش گیرد و تابع حق باشد و خود را در راه رضای خدا وقف سازد.

18- اهل بیت شایستگان حکومت

«أَيُّهَا النَّاسُ فَإِنَّكُمْ إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ وَتَعَرَّفُوا الْحَقَّ لِأَهْلِهِ يَكُنْ أَرْضَى لِلَّهِ وَنَحْنُ أَهْلُ بَيْتِ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله وسلم) أَوْلَى بِوَلَايَةِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ هُوَلاءِ الْمُدَّعِينَ مَا لَيْسَ لَهُمْ وَ السَّائِرِينَ بِالْجَوْرِ وَ الْعُدْوَانِ».

ای مردم! اگر شما از خدا بترسید و حق را برای اهلش بشناسید، این کار بهتر موجب خشنودی خداوند خواهد بود و ما اهل بیت پیامبر، به ولایت و رهبری، از این مدعیان نالایق و عاملان جور و تجاوز، شایسته‌تریم.

19- قیام در مقابل ظالم

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) قَالَ: مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحُرْمِ اللَّهِ نَاكِثًا لِعَهْدِ اللَّهِ مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ يَعْمَلُ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ فَلَمْ يُغَيِّرْ عَلَيْهِ بِفِعْلٍ وَ لَا قَوْلٍ كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مُدْخَلَهُ».

هان ای مردم! پیامبر خدا فرموده است: کسی که زمامداری ستمگر را ببیند که حرام خدا را حلال می‌سازد و عهدش را می‌شکند و با سنت پیامبر (صلى الله عليه وآله وسلم) مخالفت می‌ورزد و در میان بندگان خدا بر اساس گناه و تجاوز عمل می‌کند، ولی در مقابل او با عمل یا گفتار، اظهار مخالفت ننماید، بر خداوند است که او را با همان ظالم در جهنم اندازد.

20- خشنودی خالق، ملاک رستگاری

«لَا أَفْلَحَ قَوْمٌ إِشْتَرَوْا مَرْضَاتِ الْمَخْلُوقِ بِسَخَطِ الْخَالِقِ».

رستگار مباد مردمی که خشنودی مخلوق را در مقابل غضب خالق خریدند.

21- بهترین یاران

«إِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا أَوْلَىٰ وَلَا خَيْرًا مِنْ أَصْحَابِي وَلَا أَهْلَ بَيْتِ أُبْرُ وَلَا أَوْصَلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَجَزَاكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا خَيْرًا:».

در شب عاشورا فرمود: من اصحاب و یارانی را بهتر از یاران خود ندیده‌ام و اهل بیت و خاندانی بهتر و باوفاتر از اهل بیت خود سراغ ندارم، خداوند به همه شما جزای خیر دهد.

22- آزمودگان استوار امام (علیه السلام)

«وَاللَّهِ لَقَدْ بَلَوْتَهُمْ فَمَا وَجَدْتُ فِيهِمْ إِلَّا الْإِقْعَسَ يَسْتَأْنِسُونَ بِالْمَنِيَّةِ دُونِي إِسْتِنَاسَ الطَّغْلِ إِلَىٰ مَحَالِبِ أُمَّه:».

درباره اصحاب خود فرمود: به خدا قسم آنان را آزمودم، دلاور و استوارشان دیدم، به کشته شدن در رکاب من چنان مشتاقانند که طفل شیرخوار به پستان مادرش!

23- بهترین سخن تسلی بخش

«إِنَّ أَهْلَ الْأَرْضِ يَمُوتُونَ وَأَهْلَ السَّمَاءِ لَا يَبْقُونَ وَأَنَّ كُلَّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَ اللَّهِ الَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ بِقُدْرَتِهِ وَيَبْعَثُ الْخَلْقَ فَيَعُودُونَ وَهُوَ قَرْدٌ وَحْدَهُ:».

در مقام تسلی به خواهر بزرگوارش فرمود: اهل زمین می‌میرند و اهل آسمان باقی نمی‌مانند و همه چیز رو به فناست، جز ذات پروردگاری که زمین را به قدرتش آفریده، و خلق را برانگیزاند و همه به سوی او باز می‌گردند، و او تنهای یگانه است.

24- شکیبایی، پل پیروزی

«صَبْرًا يَا بَنِي الْكِرَامِ فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا قَنْطَرَةٌ تَعْبُرُ بِكُمْ عَنِ الْبُؤْسِ وَالضَّرَاءِ إِلَى الْجَنَانِ الْوَاسِعَةِ وَالنَّعْمِ الدَّائِمَةِ:».

به اصحاب رزمنده خود در روز عاشورا فرمود: ای بزرگ زادگان! صبر و شکیبایی ورزید که مرگ چیزی جز يك پُل نیست که شما را از سختی و رنج عبور داده به بهشت پهناور و نعمتهای همیشگی آن می‌رساند.

25- فرجام دنیا

«عِبَادَ اللَّهِ اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مِنَ الدُّنْيَا عَلَى حَذَرٍ فَإِنَّ الدُّنْيَا لَوُ بَقِيَّتٍ عَلَى أَحَدٍ أَوْ بَقِيَ عَلَيْهَا لَكَانَتِ الْأَنْبِيَاءُ أَحَقَّ بِالْبَقَاءِ وَ أَوْلَى بِالرِّضَا وَ أَرْضَى بِالْقَضَاءِ غَيْرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ الدُّنْيَا لِقَنَاءِ فَجْدِيدِهَا بِالِ وَ نَعِيمِهَا مُضْمَلٌ وَ سُرُورُهَا مُكْفَهَرٌ وَ الْمَنْزِلُ تَلْعَةٌ وَ الدَّارُ قَلْعَةٌ. فَتَرَوُّوْا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ النَّقْوَى وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ:».

بندگان خدا! از خدا بترسید و از دنیا برحذر باشید که اگر بنا بود همه دنیا به يك نفر داده شود و یا يك فرد برای همیشه در دنیا بماند، پیامبران برای بقا سزاوارتر بودند و جلب خشنودی آنان بهتر و چنین حکمی خوش آیندتر بود، ولی هرگز! زیرا خداوند دنیا را برای فانی شدن خلق نموده که تازه هایش کهنه و نعمت هایش زایل خواهد شد و سرور و شادی‌اش به غم و اندوه مبدل خواهد گردید، منزلی پست و خانه ای موقت است، پس برای آخرت خود توشه ای برگزید. و بهترین توشه آخرت تقواست، از خدا بترسید، باشد که رستگار شوید.

26- مقاومت مردانه

«لَا وَاللَّهِ لَا أُعْطِيهِمْ بِيَدِي إِعْطَاءَ الدَّلِيلِ وَ لَا أُفِرُّ مِنْهُمْ فِرَارَ الْعَبِيدِ:».

نه به خدا سوگند، نه دست ذلت در دست آنان می‌گذارم و نه مانند بردگان از صحنه جنگ در برابرشان فرار می‌کنم.

27- آثار غذای حرام

«وَيَلِكُمْ مَا عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْصِبُوا إِلَيَّ فَتَسْمَعُوا قَوْلِي وَ إِنَّمَا أَدْعُوكُمْ إِلَى سَبِيلِ الرَّسَادِ فَمَنْ

أَطَاعَنِي كَانَ مِنَ الْمُرْشِدِينَ وَ مَنْ عَصَانِي كَانَ مِنَ الْمُهْلِكِينَ وَ كُتِبَ عَلَيَّ عَصَايَ لَأَمْرِي غَيْرُ مُسْتَمْعٍ لِقَوْلِي قَدْ انْخَزَلْتُ عَطِيَّاتِكُمْ مِنَ الْحَرَامِ وَ مَلَيْتُ بَطُونَكُمْ مِنَ الْحَرَامِ فَطَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِكُمْ».

در روز عاشورا خطاب به سپاه ظلم فرمود: «وای بر شما چرا ساکت نمی‌شوید، تا گفتارم را بشنوید؟ همانا من شما را به راه هدایت و رستگاری فرامی‌خوانم، هر کس از من پیروی کند سعادت‌مند است و هر کس نافرمانی‌ام کند از هلاک شدگان است، شما همگی نافرمانی‌ام می‌کنید و به سخنم گوش نمی‌دهید، آری در اثر هدایای حرامی که به شما رسیده و در اثر غذاهای حرامی که شکم هایتان از آنها انباشته شده، خداوند این چنین بر دلهای شما مهر زده است!

28- هیهات که زیر بار ذلت روم!

«أَلَا إِنَّ الدَّعِيَّ بْنَ الدَّعِيِّ قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اثْنَتَيْنِ بَيْنَ السَّلَّةِ وَ الدَّلَّةِ وَ هَيْهَاتَ مِمَّا الدَّلَّةُ يَأْبَى اللَّهُ لَنَا ذَلِكَ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ حُجُورٌ طَابَتْ وَ طَهَّرَتْ وَ أَنْوْفٌ حَمِيَّةٌ وَ نُفُوسٌ آبِيَّةٌ مِنْ أَنْ تُؤْتِرَ طَاعَةَ اللُّثَامِ عَلَى مَصَارِعِ الْكِرَامِ».

آگاه باشید که فرومایه، فرزند فرومایه، مرا در بین دو راهی شمشیر و ذلت قرار داده است و هیهات که ما زیر بار ذلت برویم، زیرا خدا و پیامبرش و مؤمنان از این که ما ذلت را بپذیریم دریغ دارند، دامنه‌های پاک مادران و مغزهای با غیرت و نفوس با شرافت پدران، روا نمی‌دارند که اطاعت افراد لئیم و پست را بر قتلگاه کریمان و نیک‌منشان مقدم بداریم.

29- خشم الهی بر یهود، مجوس و دشمن اهل بیت (علیه السلام)

«إِشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى الْيَهُودِ إِذْ جَعَلُوا لَهُ وُلْدًا وَ اشْتَدَّ غَضَبُهُ عَلَى النَّصَارَى إِذْ جَعَلُوهُ ثَالِثَ ثَلَاثَةٍ وَ اشْتَدَّ غَضَبُهُ عَلَى الْمَجُوسِ إِذْ عَبَدُوا الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ دُونَهُ وَ اشْتَدَّ غَضَبُهُ

عَلَى قَوْمٍ انْفَقَتْ كَلِمَتُهُمْ عَلَى قَتْلِ ابْنِ بَنْتِ نَبِيِّهِمْ:».

خشم خداوند بر یهود آن گاه شدت گرفت که برای او فرزندی قرار دادند، و خشمش بر نصاری وقتی شدت یافت که برای او قائل به خدایان سه گانه شدند، و غضبش بر مجوس آن گاه سخت شد که به جای او آفتاب و ماه را پرستیدند، و خشمش بر قوم دیگری آن گاه شدت یافت که بر کشتن پسر دختر پیامبرشان هماهنگ گردیدند.

30- اگر دین ندارید، لااقل آزاد باشید

«يَا شِيعَةَ آلِ أَبِي سُفْيَانَ إِنَّمَا يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ وَ كُنْتُمْ لَا تَخَافُونَ الْمَعَادَ فَكُونُوا أَحْرَارًا فِي دُنْيَاكُمْ وَ ارْجِعُوا إِلَى أَحْسَابِكُمْ إِن كُنْتُمْ عَرَبًا كَمَا تَزْعُمُونَ:».

ای پیروان خاندان ابوسفیان! اگر دین ندارید و از روز قیامت نمی‌ترسید لااقل در زندگی دنیاتان آزادمرد باشید، و اگر خود را عرب می‌پندارید به نیاکان خود ببندیشید.

31- پیشی گیرنده در آشتی

«أَيُّمَا اثْنَيْنِ جَرَى بَيْنَهُمَا كَلَامٌ فَطَلَبَ أَحَدُهُمَا رِضَا الْآخَرَ كَانَ سَابِقُهُ إِلَى الْجَنَّةِ:».

هر يك از دو نفری که میان آنها نزاعی واقع شود و یکی از آن دو رضایت دیگری را بجوید، سبقت گیرنده، اهل بهشت خواهد بود.

32- ثواب سلام

«لِلسَّلَامِ سَبْعُونَ حَسَنَةً تِسْعٌ وَ سِتُّونَ لِلْمُبْتَدِئِ وَ وَاحِدَةٌ لِلرَّادِّ:»

سلام کردن هفتاد حسنه دارد، شصت و نه حسنه از آن سلامکننده و یکی از آن جواب دهنده است.

33- رضای خدا، نه هوای مردم

«مَنْ طَلَبَ رِضَا اللَّهِ بِسَخَطِ النَّاسِ كَفَاهُ اللَّهُ أُمُورَ النَّاسِ، وَ مَنْ طَلَبَ رِضَا النَّاسِ

بِسَخَطِ اللَّهِ وَكَلَهُ اللَّهُ إِلَى النَّاسِ:».

هر کس رضای خدا را به غضب مردم بجوید، خدا او را از کارهای مردم کفایت می‌کند، و هر کس خشنودی مردم را به غضب خدا بجوید، خدا او را به مردم واگذارد.

34-ویژگیهای حضرت مهدی(علیه السلام)

«تَعْرِفُونَ الْمَهْدِيَّ بِالسَّكِينَةِ وَالْوَقَارِ وَبِمَعْرِفَةِ الْحَلَالِ وَبِحَاجَةِ النَّاسِ إِلَيْهِ وَلَا يَحْتَاجُ إِلَى أَحَدٍ:».

درباره حضرت مهدی(علیه السلام) فرموده: شما مردم، آن حضرت را به داشتن آرامش و متانت و به شناخت حلال و حرام و به رو آوردن مردم به او و بینیازی او از مردم می‌شناسید.

35-رؤیای دنیا

«وَأَعْلَمُوا أَنَّ الدُّنْيَا حُلُوهَا وَمُرُّهَا حُلْمٌ وَالْإِنْتِبَاهُ فِي الْآخِرَةِ:».

بدانید که دنیا شیرینی و تلخی‌اش رؤیایی بیش نیست، و آگاهی و بیداری واقعی در آخرت است.

36-پرهیز از کلام پست و سبک

«لَا تَقُولُوا بِالسُّنَنِكُمْ مَا يَنْقُصُ عَنْ قَدْرِكُمْ:».

چیزی به زبانتان نیاورید که از ارزش شما بکاهد.

37-جاودانگی در مرگ با عزت

«لَيْسَ الْمَوْتُ فِي سَبِيلِ الْعِزِّ إِلَّا حَيَاةٌ خَالِدَةٌ وَ لَيْسَتِ الْحَيَاةُ مَعَ الدُّلِّ إِلَّا الْمَوْتُ الَّذِي لَا حَيَاةَ مَعَهُ:».

مرگ در راه عزت جز زندگی جاوید، و زندگی با ذلت جز مرگ بی‌حیات نیست.

38- حرمت حيله و نيرنگ

«وَ الْخَدْعُ عِنْدَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ مُحَرَّمٌ:».

حيله و نيرنگ نزد ما اهل بيت حرام است.

39- مرگ، پديده گريبانگر

«خُطَّ الْمَوْتُ عَلَى وُلْدِ آدَمَ مَخَطَّ الْقِلَادَةِ عَلَى جِيدِ الْفَتَاةِ وَ مَا أَوْلَهَنِي إِلَى أَسْلَافِي إِشْتِيَاقَ

يَعْقُوبَ إِلَى يُوسُفَ:».

قبل از حرکت از مکه به سوی عراق در میان جمعی از بنی‌هاشم فرمود: مرگ

گردنگیر فرزندان آدم است؛ همچون گردنبنند بر گردن دختر جوان، و من مشتاق

دیدن گذشتگانم هستم، مانند اشتیاقی که یعقوب به دیدن یوسف داشت.

40- اندیشه پایان کار

«فَإِنْ تَكُنِ الدُّنْيَا نُعْدُ نَفِيسَةً فَدَارُ ثَوَابِ اللَّهِ أَعْلَى وَ أَنْبَلُوْا إِنْ تَكُنِ الْأَمْوَالُ لِلتَّرَكِ

جَمَعَهَا فَمَا بِالْ مَثْرُوكِ بِهِ الْمَرْءُ يَبْخُلُوْا إِنْ تَكُنِ الْأَرْزَاقُ قِسْمًا مُّقْسَمًا فَقَلِّهْ حِرْصَ الْمَرْءِ

فِي الْكَسْبِ أَجْمَلُوْا إِنْ تَكُنِ الْأَبْدَانُ لِلْمَوْتِ أَنْشَاءً فَتَقْتُلُ امْرَأً بِالسَّيْفِ فِي اللَّهِ أَفْضَلُ عَلَيْكُمْ

سَلَامُ اللَّهِ يَا آلَ أَحْمَدَ فَإِنِّي أُرَانِي عَنْكُمْ سَوْفَ أُرْحَلُ:»

حضرت در مسیر حرکت به جانب کوفه فرموده است: زندگی دنیا گرچه نفیس و

پربهاست، ولی پاداش خدا در جهان دیگر بالاتر و پربهاتر است.

و اگر سرانجام جمع آوری مال و ثروت، ترك نمودن آن است، پس نباید مرد برای

آن بخل ورزد.

و اگر روزی های بندگان، تقسیم و مقدر شده است، پس کمی حرص مرد در کسب،

زیباتر و اگر بدن ها برای مرگ آفریده شده است، پس کشته شدن مرد در راه خدا

چه بهتر. درود بر شما ای خاندان پیامبر، که من به زودی از میان شما کوچ خواهم کرد.

امام سجّاد (علیه السلام)

پرتوی از سیره و سیمای امام زین العابدین (علیه السلام)

حضرت علی بن الحسین ، ملقب به سجّاد و زین العابدین، روز پنجم شعبان سال 38 هجری یا 15 جمادی الاولی همان سال، در مدینه دیده به جهان گشود و در روز 12 و یا 25 محرّم سال 95 هجری، در مدینه، به دسیسه هشام بن عبدالملک، مسموم گردید و در 56 سالگی به شهادت رسید.

مزار شریف آن حضرت در مدینه در قبرستان بقیع می‌باشد.

مادر مکرمه آن حضرت بنا بر منابع تاریخ اسلامی، غزاله از مردم سند یا سجستان که به سلافه یا سلامه نیز مشهور است، می‌باشد.

ولی بعضی از منابع دیگر نام او را شهربانویه، شاه زنان ، شهرناز، جهان بانویه و خوله، یاد کرده‌اند.

امام سجّاد (علیه السلام) در بدترین زمان از زمان هایی که بر دوران رهبری اهل بیت

گذشت می‌زیست، چه، او با آغاز اوج انحرافی، معاصر بود که پس از وفات رسول

اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) روی داد.

امام (علیه السلام) با همه محنتها و بلاها که در روزگار جدّ بزرگوارش امیرالمؤمنین (علیه

السلام) آغاز گردیده بود همزمان بود.

او سه سال پیش از شهادت امام علی(علیه السلام) متولد گردید، وقتی دیده به جهان گشود، جدش امیرمؤمنان(علیه السلام) در خطّ جهاد جنگِ جمل، غرق گرفتاری بود و از آن پس با پدرش امام حسین(علیه السلام) در محنت و گرفتاریهای فراوان او شریک بود.

او همه این رنج ها را طی کرد و خود به طور مستقل رویاروی گرفتاریها قرار گرفت. محنت و رنج او وقتی بالا گرفت که لشکریان یزید در مدینه وارد مسجد رسول الله شدند و اسب های خویش را در مسجد بستند، یعنی همان جایی که انتظار آن میرفت مکتب رسالت و افکار مکتبی در آنجا انتشار یابد، اما برعکس، آن مکان مقدّس در عهد آن امام تقوا و فضیلت، به دست سپاه منحرف بنیامیه افتاد و آنان ضمن تجاوز به نوامیس مردم مدینه و کشتار فراوان، بی‌پروایی را از حدّ گذراندند و حرمت مدفن مقدّس رسول اکرم(صلی الله علیه و آله وسلم) و مسجدش را هتک نمودند.

امام سجّاد(علیه السلام) برای پیش راندن مسلمانان به سوی نفرت از بنیامیه و افزودن مبارزه جویی با آنان، تلاش های مؤثری نمود.

و هر گاه فرصتی به دست می‌آمد، مردم را بر ضدّ امویان تحریک می‌کرد. و با احتیاط، برنامه حاکمان منحرف را تحت نظر قرار می‌داد.

امام(علیه السلام) برای آگاهی مردم، اسلوب دعا را به کار برد، به طوری که دعاهای آن حضرت، رویدادهای عصر او را تفسیر می‌کند.

صحیفه سجّادیه که به زبور آل محمد مشهور است، اثر بی‌نظیری است که در جهان اسلام، جز قرآن کریم و نهج البلاغه، کتابی به این عظمت و ارزش، پدید نیامده که پیوسته مورد توجه بزرگان و علما و مصتّفان باشد.

از دیگر آثار ارزنده به جا مانده از امام سجّاد(علیه السلام)، مجموعه ای تربیتی و اخلاقی است به نام رساله حقوق که امام(علیه السلام) در آن وظایف گوناگون انسان را در برابر

خدا و خود و دیگران، با بیانی شیوا و گویا بیان کرده است.

مجموعه حقوقی که در این رساله ذکر شده جمعاً 51 حق می‌باشد.

امام و حکومت

امام سجّاد (علیه السلام) به این امر آگاه بود که تا وقتی از طرف پایگاه‌های مردمی پشتیبانی

نشود، تنها در دست گرفتن قدرت برای تحقق بخشیدن به عمل دگرگون سازی اجتماع

اسلامی کافی نیست.

پایگاه‌های مردمی نیز باید به هدف‌های این قدرت آگاه باشند و به نظریه‌های او در

حکومت ایمان داشته باشند و در راه حمایت از آن حرکت کنند و مواضع آن را برای توده

مردم تفسیر نمایند و در برابر تندبادهای استواری و قدرت بایستند.

امام سجّاد (علیه السلام) این امکانات را نداشت و به علت آگاهی نداشتن مردم چنین شکایت

می‌فرمود: «پروردگار! در پیشامدهای ناگوار روزگار به ناتوانی خویش نگریستم و

درماندگی خود را از جهت یاری طلبیدن از مردم در برابر کسانی که قصد جنگ با من

داشتند دیدم و به تنهایی خود در برابر بسیاری کسانی که با من دشمنی داشتند، نظر

کردم.» امام (علیه السلام)، از جنبه انقلابی، به صورتی که مستقیماً عهده دار آن گردد، کناره

جویی فرمود و به این بسنده کرد که کار قیام را به کسانی واگذارد که در این مورد برپای

می‌خیزند.

به طور کلی وضع اجتماعی که هر امام در آن زیست می‌کرد، شکل کار سیاسی او را

محدود و مشخص می‌ساخت.

پیشوایان معصوم با وجود توطئه‌هایی که دشمنان، علیه آنها می‌نمودند تا آنان را از زمینه

حکومت دور سازند، پیوسته مسئولیت خود را در نگاه داری مکتب و تجربه اسلامی و

مصون نگاه داشتن آن از فرو افتادن در ورطه انحراف و جدا شدن از مبادی و معیارها و ارزش های آن به گونه ای کامل ایفا می‌کردند و هر وقت انحراف شدت می‌یافت و از خطر فرو افتادن در ورطه نابودی بیم می‌داد، پیشوایان (علیهم السلام) بر ضد آن حوادث تدبیرهای لازم می‌اندیشیدند، و هر گاه تجربه اسلامی و عقیدتی در تنگنای مشکلی گرفتار می‌آمد و رهبری های منحرف به حکم بی‌کفایتی از درمان آن ناتوان می‌شد، امامان به نشان دادن راه حلّ و حفظ امتّ از خطرهایی که مردم را تهدید می‌کرد مبادرت می‌فرمودند.

دستگیری از درماندگان

یکی از خدمات ارزشمند امام سجّاد (علیه السلام)، رسیدگی به درماندگان، یتیمان، تهیدستان و بردگان بوده‌است.

روایت شده است که آن حضرت، هزینه زندگی صد خانواده تهیدست را عهده دار بود. گروهی از اهل مدینه، از غذایی که شبانه به دستشان می‌رسید، گذران معیشت می‌کردند، اما آورنده غذا را نمی‌شناختند.

پس از در گذشت علی بن الحسین (علیه السلام) متوجه شدند که آن شخص، امام زین العابدین (علیه السلام) بوده است.

او شبانه به صورت ناشناس، انبان نان و مواد غذایی را خود به دوش می‌کشید و به در خانه فقیران و بینوایان می‌برد و می‌فرمود: صدقه پنهانی آتش خشم خدا را خاموش می‌سازد.

اهل مدینه می‌گفتند: ما صدقه پنهانی را هنگامی از دست دادیم که علی بن الحسین در گذشت.

او در طول سالها به قدری انبان حاوی آرد و دیگر مواد غذایی را به دوش کشیده و به در

خانه فقیران برده بود که شانه اش پینه بسته بود، به طوری که پس از شهادت او، هنگام غسل دادن جنازه اش، جلب توجه می‌کرد.

علی‌بن طاووس در کتاب اقبال الاعمال، ضمن بیان اعمال ماه رمضان می‌نویسد: علی‌بن الحسین (علیه السلام) شب آخر ماه رمضان، بیست نفر برده را آزاد می‌کرد و می‌فرمود: «دوست دارم خداوند ببیند که من در دنیا بردگان خود را آزاد می‌کنم، بلکه مرا در روز رستاخیز از آتش دوزخ آزاد سازد.» او هیچ خدمتکاری را بیش از يك سال نگه نمی‌داشت، وقتی که برده ای را در اول یا وسط سال به خانه می‌آورد، شب عید فطر او را آزاد می‌ساخت.

بردگان سیاه پوست را می‌خرید و آنان را در مراسم حج، به عرفات می‌آورد و آن گاه به سوی مشعر کوچ می‌کرد، آنان را آزاد می‌کرد و جوایز مالی به آنان می‌داد. تا آنجا که در شهر مدینه گروه عظیمی از بندگان و کبیزان، آزاد شده آن حضرت بودند و آنان هم بعد از آزادی، پیوند معنوی خود را با امام (علیه السلام) قطع نمی‌کردند. اینک توجه خوانندگان عزیز این کتاب را به مطالعه چهل حدیث از سخنان دلپذیر آن حضرت جلب می‌کنم.

چهل حدیث

قال الإمام السَّجَّادُ (عليه السلام):

1- مقام رضا

«الرِّضَا بِمَكْرُوهِ الْقَضَاءِ أَرْفَعُ دَرَجَاتِ الْيَقِينِ:».

خشنودی از پیشامدهای ناخوشایند، بلندترین درجه یقین است.

2- کرامت نفس

«مَنْ كَرُمَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ هَانَتْ عَلَيْهِ الدُّنْيَا:».

هر که کرامت و بزرگواری نفس داشته باشد، دنیا را پست انگارد.

3- دنیا مایه ارزش نیست

«أَعْظَمُ النَّاسِ خَطْرًا مَنْ لَمْ يَرَ الدُّنْيَا خَطْرًا لِنَفْسِهِ:».

پرارزش ترین مردم کسی است که دنیا را مایه ارزش خود نداند.

4- پرهیز از دروغ

«إِنْفُوا الْكُذْبَ الصَّغِيرَ مِنْهُ وَ الْكَبِيرَ فِي كُلِّ جِدٍّ وَ هَزَلٍ فَإِنَّ الرَّجُلَ إِذَا كَذَبَ فِي

الصَّغِيرِ اجْتَرَأَ عَلَى الْكَبِيرِ:».

از دروغ کوچک و بزرگ در هر جدی و شوخی بپرهیزید، زیرا چون کسی دروغ

کوچک گفت بر دروغ بزرگ نیز جرأت پیدا می‌کند.

5- خود نگهداری

«الْخَيْرُ كُلُّهُ صِيَانَةُ الْإِنْسَانِ نَفْسَهُ:».

تمام خیر آن است که انسان خود را نگهدارد.

6- همنشینان ناشایسته

«إِيَّاكَ وَ مُصَاحَبَةَ الْكُذَّابِ، فَإِنَّهُ يَمُنُّ لَكَ السَّرَّابَ يُقَرِّبُ لَكَ الْبَعِيدَ وَ يُبَعِّدُ لَكَ الْقَرِيبَ. وَ

إِيَّاكَ وَ مُصَاحَبَةَ الْفَاسِقِ فَإِنَّهُ بَايَعَكَ بِأَكْلَةِ أَوْ أَقْلٍ مِنْ ذَلِكَ. وَ إِيَّاكَ وَ مُصَاحَبَةَ الْبَخِيلِ

فَإِنَّهُ يَخْذُلُكَ فِي مَالِهِ أَحْوَجَ مَا تَكُونُ إِلَيْهِ. وَ إِيَّاكَ وَ مُصَاحَبَةَ الْأَحْمَقِ، فَإِنَّهُ يُرِيدُ أَنْ

يَنْفَعَكَ فَيَضُرُّكَ. وَ إِيَّاكَ وَ مُصَاحَبَةَ الْقَاطِعِ لِرَحْمِهِ، فَإِنِّي وَجَدْتُهُ مَلْعُونًا فِي كِتَابِ اللَّهِ:».

1— مبادا با دروغگو همنشین شوی که او چون سراب است، دور را به تو نزدیک

کند و نزدیک را به تو دور نماید.

2- مبدا با فاسق و بدکار همنشین شوی که تو را به يك لقمه و یا کمتر بفروشد.

3- مبدا همنشین بخیل شوی که او در نهایت نیازت بدو، تو را واگذارد.

4- مبدا با احمق رفیق شوی که چون خواهد سودت رساند، زیانت میزند.

5- مبدا با آن که از خویشان خود میبرد، مصاحبت کنی که من او را در قرآن

ملعون یافتم.

7- ترك سخن بی فایده و دوری از جدل

«إِنَّ الْمَعْرِفَةَ وَ كَمَالَ دِينِ الْمُسْلِمِ تَرْكُهُ الْكَلَامَ فِيمَا لَا يَعْنِيهِ وَ قَلَّةَ مِرَائِهِ وَ حِلْمَهُ وَ

صَبْرَهُ وَ حُسْنَ خُلُقِهِ:».

معرفت و کمال دینت مسلمان، ترك کلام بی فایده و کم جدل کردن، و حلم و صبر

و خوشخویی اوست.

8- محاسبه نفس و توجه به معاد

«إِنَّ آدَمَ! إِنَّكَ لَا تَزَالُ بِخَيْرٍ مَا كَانَ لَكَ وَ اعِظْ مِنْ نَفْسِكَ، وَ مَا كَانَتْ الْمَحَاسِبَةُ مِنْ

هَمِّكَ، وَ مَا كَانَ الْخَوْفُ لَكَ شِعَارًا وَ الْحَذَرُ لَكَ دِثَارًا.

إِنَّ آدَمَ! إِنَّكَ مَيِّتٌ وَ مَبْعُوثٌ وَ مَوْقُوفٌ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ جَلًّا وَ عَزًّا، فَأَعِدْ لَهُ جَوَابًا:».

ای فرزند آدم! به راستی که تو پیوسته رو به خیری، تا خودت را پند دهی و حساب

خودت را برسی و ترس از خدا را روپوش و پرهیز را زیرپوش خود سازی.

ای فرزند آدم! تو خواهی مرد و برانگیخته خواهی شد و در حضور خداوند عزّ و

جلّ قرار خواهی گرفت، پس برای او جوابی را آماده کن.

9- نتایج دعا

«الْمُؤْمِنُ مِنْ دُعَائِهِ عَلَى ثَلَاثٍ: إِمَّا أَنْ يُدْخَرَ لَهُ وَ إِمَّا أَنْ يُعَجَّلَ لَهُ وَ إِمَّا أَنْ يُدْفَعَ عَنْهُ

بَلَاءٌ يُرِيدُ أَنْ يُصِيبَهُ:».

مؤمن از دعایش سه نتیجه می‌گیرد: 1- یا برایش ذخیره گردد، 2- یا در دنیا برآورده شود، 3- یا بلایی را که خواست به او برسد، از او بگرداند.

10- مبعوضیت گدای بخیل

«إِنَّ اللَّهَ لِيُبْغِضَ الْبَخِيلَ السَّائِلَ الْمُحْلِفَ:».

به راستی که خداوند، گدای بخیلی را که سوگند می‌خورد دشمن دارد.

11- اسباب نجات

«ثَلَاثٌ مُنْجِيَاتٌ لِلْمُؤْمِنِ: كَفُّ لِسَانِهِ عَنِ النَّاسِ وَاعْتِيَابِهِمْ. وَاسْتِغَاةُ نَفْسِهِ بِمَا يَنْفَعُهُ لِآخِرَتِهِ وَدُنْيَاهُ وَطُولُ الْبُكَاءِ عَلَى خَطِيئَتِهِ:».

سه چیز سبب نجات مؤمن است: 1- بازداشتن زبان از غیبت مردم، 2- مشغول کردن خودش به آنچه که برای آخرت و دنیایش سود دهد، 3- و گریستن طولانی بر گناهش.

12- به سوی بهشت

«مَنْ اسْتَنَاقَ إِلَى الْجَنَّةِ سَارَعَ إِلَى الْخَيْرَاتِ وَ سَلَ عَنِ الشَّهَوَاتِ وَ مَنْ اسْتَفَقَ مِنَ النَّارِ بَادَرَ بِالتَّوْبَةِ إِلَى اللَّهِ مِنْ دُنُوهِ وَ رَاجَعَ عَنِ الْمَحَارِمِ:».

هر که مشتاق بهشت است به حسنات شتابد و از شهوات دوری گزیند، هر که از دوزخ ترسد برای توبه از گناهانش به درگاه خدا پیشی گیرد و از حرامها برگردد.

13- ثواب نگاه

«نَظَرُ الْمُؤْمِنِ فِي وَجْهِ أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ لِلْمَوَدَّةِ وَ الْمَحَبَّةِ لَهُ عِبَادَةٌ:».

نگاه مهرآمیز مؤمن به چهره برادر مؤمنش و محبت به او عبادت است.

14-پارسایی و دعا

«ما مِنْ شَيْءٍ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ بَعْدَ مَعْرِفَتِهِ مِنْ عِقَّةِ بَطْنٍ وَ فَرْجٍ وَ مَا مِنْ شَيْءٍ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ مِنْ أَنْ يُسْأَلَ:».

چیزی نزد خدا، پس از معرفت او، محبوبتر از پارسایی شکم و شهوت نیست، و چیزی نزد خدا محبوبتر از درخواست کردن از او نیست.

15-پذیرش عذر دیگران

«إِنْ سَتَمَكَ رَجُلٌ عَنْ يَمِينِكَ ثُمَّ تَحَوَّلَ إِلَى يَسَارِكَ وَ اعْتَذَرَ إِلَيْكَ فَأَقْبَلْ عُدْرَهُ.».

اگر مردی از طرف راستت به تو دشنام داد و سپس به سوی چپت گردید و از تو عذرخواهی نمود، عذرش را بپذیر.

16-حق خدا بر بنده

«فَأَمَّا حَقُّ اللَّهِ الْأَكْبَرِ فَإِنَّكَ تَعْبُدُهُ لَا يُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا فَإِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ بِإِخْلَاصٍ جَعَلَ لَكَ عَلَى نَفْسِهِ أَنْ يَكْفِيكَ أَمْرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ يَحْفَظَ لَكَ مَا تُحِبُّ مِنْهَا.».

حق خداوند بزرگ این است که او را بپرستی و چیزی را شریکش ندانی و چون از روی اخلاص این کار را کردی، خدا بر عهده گرفته که کار دنیا و آخرت تو را کفایت کند و آنچه از او بخواهی برایت نگهدارد.

17-حق پدر بر فرزند

«وَ أَمَّا حَقُّ أَبِيكَ فَتَعَلَّمْ أَنَّهُ أَصْلُكَ وَ أَنَّكَ فَرْعُهُ وَ أَنَّكَ لَوْلَاهُ لَمْ تَكُنْ، فَمَهْمَا رَأَيْتَ فِي نَفْسِكَ مِمَّا تُعْجِبُكَ فَاعْلَمْ أَنَّ أَبَاكَ أَصْلُ النُّعْمَةِ عَلَيْكَ فِيهِ وَ أَحْمَدِ اللَّهَ وَ اشْكُرْهُ عَلَى قَدْرِ ذَلِكَ:».

و اما حق پدرت را باید بدانی که او اصل و ریشه توست و تو شاخه او هستی، و بدانی که اگر او نبود تو نبود، پس هر زمانی در خود چیزی دیدی که خوش است آمد

بدان که [از پدرت داری] زیرا اساس نعمت و خوشی تو، پدرت می‌باشد، و خدا را سپاس بگزار و به همان اندازه شکر کن.

18- تقدّم طاعت خدا بر هر چیز

«قَدِّمُوا أَمْرَ اللَّهِ وَ طَاعَتَهُ وَ طَاعَةَ مَنْ أَوْجَبَ اللَّهُ طَاعَتَهُ بَيْنَ يَدَيِ الْأُمُورِ كُلِّهَا.»

طاعت خدا و طاعت هر که را خدا واجب کرده بر همه چیز مقدّم بدارید.

19- حقّ مادر بر فرزند

«فَحَقُّ أُمِّكَ فَإِنَّ تَعْلَمَ أَنَّهَا حَمَلْتِكَ حَيْثُ لَا يَحْمِلُ أَحَدٌ وَ أَطَعَمَتْكَ مِنْ ثَمَرَةِ قَلْبِهَا مَا لَا

يُطْعِمُ أَحَدٌ أَحَدًا. وَ أَنَّهَا وَقَّتْكَ بِسَمْعِهَا وَ بَصَرِهَا وَ يَدَيْهَا وَ رِجْلَيْهَا وَ شَعْرَهَا وَ بَشَرَهَا وَ

جَمِيعَ جَوَارِحِهَا مُسْتَبْشِرَةً بِذَلِكَ، فَرِحَةٌ، مُوَبِّلَةٌ مُحْتَمِلَةٌ لِمَا فِيهِ مَكْرُوهٌ هُهَا وَ أَلْمَهَا وَ ثَقَلَهَا

وَ غَمُّهَا حَتَّى دَفَعَتْهَا عَنكَ يَدَ الْقَدْرَةِ وَ أَخْرَجَتْكَ إِلَى الْأَرْضِ فَرَضِيَّتْ أَنْ تَشْبَعَ وَ تَجُوعَ

هِيَ وَ تَكْسُوكَ وَ تَعْرَى وَ تَرْوِيكَ وَ تَنْظُمًا وَ تُظَلِّكَ وَ تَضْحَى وَ تُنْعِمَكَ بِبُؤْسِهَا وَ تُلَذِّدَكَ

بِالنَّوْمِ بِأَرْقِهَا وَ كَانَ بَطْنُهَا لَكَ وَعَاءً وَ حَجْرُهَا لَكَ حِوَاءً وَ تَدْيُهَا لَكَ سِقَاءً، وَ نَفْسُهَا لَكَ

وَقَاءً، تُبَاشِرُ حَرَّ الدُّنْيَا وَ بَرْدَهَا لَكَ وَ دُونَكَ، فَتَشْكُرُهَا عَلَى قَدْرِ ذَلِكَ وَ لَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ

إِلَّا بِعَوْنِ اللَّهِ وَ تَوْفِيقِهِ:».

و اما حقّ مادرت این است که بدانی او تو را در شکم خود حمل کرده که احدی

کسی را آن گونه حمل نکند، و از میوه دلش به تو خورانیده که کسی از آن به

دیگری نخوراند، و اوست که تو را با گوش و چشم و دست و پا و مو و همه

اعضایش نگهداری کرده و بدین فداکاری شاداب و شادمان و مواظب بوده و هر

ناگواری و درد و سنگینی و غمی را تحمل کرده تا [توانسته] دست قدرت

[مکروهات] را از تو دفع نموده و تو را از آنها رها کرده و به روی زمین کشانده و

باز هم خوش بوده که تو سیر باشی و او گرسنه، و تو جامه پوشی و او برهنه

باشد، تو را سیراب کند و خود تشنه بماند، تو را در سایه بدارد و خود زیر آفتاب باشد و با سختی کشیدن تو را به نعمت رساند، و با بیخوابی خود، تو را به خواب کند، شکمش ظرف وجود تو بوده و دامنش آسایشگاه تو و پستانش مشک آب تو و جانش فدای تو و به خاطر تو، و به حساب تو، گرم و سرد روزگار را چشیده است. به این اندازه قدرش را بدانی و این را نتوانی مگر به یاری و توفیق خدا.

20- ترغیب به علم

«لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي طَلْبِ الْعِلْمِ لَطَلَبُوهُ وَ لَوْ بِسَقِّكَ الْمُهْجِ وَ خَوْضِ اللُّجَجِ:».

اگر مردم بدانند که در طلب علم چه فایده ای است، آن را می‌طلبند اگر چه با ریختن خون دل و فرو رفتن در گرداب‌ها باشد.

21- ارزش مجالس صالحان

«مَجَالِسُ الصَّالِحِينَ دَاعِيَةٌ إِلَى الصَّلَاحِ وَ آدَابُ الْعُلَمَاءِ زِيَادَةٌ فِي الْعَقْلِ:».

مجلس‌های شایستگان، دعوت‌کننده به سوی شایستگی است و آداب دانشمندان، فزونی در خرد است.

22- گناهانی که مانع اجابت دعایند

«الدُّنُوبُ الَّتِي تَرُدُّ الدُّعَاءَ: سُوءُ النِّيَّةِ، وَ خُبْتُ السَّرِيرَةَ، وَ النِّفَاقَ مَعَ الْإِخْوَانِ، وَ تَرَكَ

النَّصِيقَ بِالْإِجَابَةِ، وَ تَأْخِيرُ الصَّلَوَاتِ الْمَقْرُوضَةِ حَتَّى تَذَهَبَ أَوْقَاتُهَا، وَ تَرَكَ التَّقَرُّبَ

إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ بِالْبِرِّ وَ الصَّدَقَةِ، وَ اسْتِعْمَالُ الْبِدَآءِ وَ الْفُحْشِ فِي الْقَوْلِ:».

گناهانی که دعا را رد می‌کنند، عبارتند از: 1- نیت بد، 2- ناپاکی باطن، 3- نفاق با

برادران، 4- عدم اعتقاد به اجابت دعا، 5- تأخیر نمازهای واجب از وقت

خودش، 6- ترک تقرب به خداوند عزوجل به وسیله ترک احسان و صدقه، 7-

ناسزاگویی و بدزبانی.

23- تارکان جاودانگی

«عَجَبًا كُلَّ الْعَبِّ لِمَنْ عَمِلَ لِدَارِ الْفَنَاءِ وَ تَرَكَ دَارَ الْبَقَاءِ:».

شگفتا! از کسی که کار می‌کند برای دنیای فانی و ترک می‌کند سرای جاودانی را!

24- نتیجه اتهام

«مَنْ رَمَى النَّاسَ بِمَا فِيهِمْ رَمَوْهُ بِمَا لَيْسَ فِيهِ:».

هر که مردم را به چیزی که در آنهاست متهم کند، او را به آنچه که در او نیست متهم کنند.

25- دنیا وسیله است، نه هدف

«مَا تَعِبَ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ فِي الدُّنْيَا لِلدُّنْيَا، بَلْ تَعَبُوا فِي الدُّنْيَا لِالْآخِرَةِ:».

اولیای خدا در دنیا برای دنیا رنج نمی‌کشند، بلکه در دنیا برای آخرت رنج می‌کشند.

26- به خدا پناه می‌برم!

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَيْجَانِ الْحِرْصِ وَ سَوْرَةِ الْغَضَبِ وَ غَلْبَةِ الْحَسَدِ... وَ سُوءِ

الْوَلَايَةِ لِمَنْ تَحْتَ أَيْدِينَا:».

خدایا! به تو پناه می‌برم از طغیان حرص و تندوی خشم و غلبه حسد... و سرپرستی بد برای زیر دستانمان.

27- پرهیز از گناهکاران، ظالمان و فاسقان

إِيَّاكُمْ وَ صُحْبَةَ الْعَاصِينَ، وَ مَعُونَةَ الظَّالِمِينَ وَ مُجَاوَرَةَ الْفَاسِقِينَ، إِحْذَرُوا فِتْنَتَهُمْ، وَ

تَبَاعَدُوا مِنْ سَاحَتِهِمْ.

از همنشینی با گناهکاران و یاری ستمگران و نزدیکی با فاسقان بپرهیزید.

از فتنه هایشان برحذر باشید و از درگاهشان دوری گزینید.

28- نتیجه مخالفت با اولیاء الله

«وَاعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ خَالَفَ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ وَدَانَ بِغَيْرِ دِينِ اللَّهِ، وَاسْتَبَدَّ بِأَمْرِهِ دُونَ أَمْرِ وَلِيِّ اللَّهِ، فِي نَارٍ تَلْتَهَبُ:».

بدانید هر که با اولیای خدا مخالفت کند، و به غیر از دین خدا، دین دیگری را پیروی نماید و به رأی خویش استبداد ورزد، نه به فرمان ولیّ خدا، در آتشی فروزان درافتد.

29- توجه به قدرت و قرب خدا

«خَفِ اللَّهَ تَعَالَى لِقُدْرَتِهِ عَلَيْكَ وَاسْتَحْيِ مِنْهُ لِقُرْبِهِ مِنْكَ:».

از خدای متعال به خاطر قدرتت بر تو بترس، و به خاطر نزدیکی‌اش به تو، از او شرم و حیا داشته باش.

30- پرهیز از دشمنی و توجه به دوستی

«لَا تُعَادِينَ أَحَدًا وَ إِنْ ظَنَنْتَ أَنَّهُ لَا يَضُرُّكَ، وَ لَا تَزْهَدَنَّ فِي صِدَاقَةِ أَحَدٍ وَ إِنْ ظَنَنْتَ أَنَّهُ لَا يَنْفَعُكَ:» ...

حتماً با هیچ کس دشمنی نکن، هر چند گمان کنی که او به تو زیان نرساند، و حتماً دوستی هیچ کس را ترك نکن هر چند گمان کنی که او سودی به تو نرساند. ...

31- بهترین میوه شنوایی

«لِكُلِّ شَيْءٍ فَكِهَةٌ وَ فَكِهَةُ السَّمْعِ الْكَلَامُ الْحَسَنُ:».

برای هر چیزی میوه ای است و میوه شنوایی، کلام نیکوست.

32- فایده سکوت

«كَفُّ الْأَذَى رَفْضُ الْبَدَاءِ، وَ اسْتِعْنُ عَلَى الْكَلَامِ بِالسُّكُوتِ، فَإِنَّ لِلْقَوْلِ حَالَاتٍ تَضُرُّ، فَأَحْذَرِ الْأَحْمَقَ:».

جلوگیری از آزار، ترك کلام قبیح است، و در سخن گفتن از سکوت کمک بخواه،

زیرا برای سخن، حالاتی است که زیان میزند، بنابراین از سخن احمق برحذر باش.

33- راستگویی و وفا

«خَيْرُ مَفَاتِيحِ الْأُمُورِ الصِّدْقُ، وَ خَيْرُ خَوَاتِمِهَا الْوَفَاءُ:».

بهترین کلید گشایش کارها، راستگویی، و بهترین مهر پایانی آن وفاداری است.

34- غیبت

«إِيَّاكَ وَ الْغَيْبَةَ فَإِنَّهَا إِدَامُ كِلَابِ النَّارِ:».

از غیبت کردن بپرهیز، زیرا که خورش سگهای جهنم است.

35- کریم و لئیم

«الْكَرِيمُ يَبْتَهِجُ بِفَضْلِهِ، وَ اللَّئِيمُ يَفْتَخِرُ بِمَلِكِهِ:».

کریم و بخشنده به بخشش خویش خوشحال است و لئیم و پست به دارایی‌اش مفتخر است.

36- پاداش احسان

«مَنْ كَسَا مُؤْمِنًا كَسَاهُ اللَّهُ مِنَ الثِّيَابِ الْخَضِرِ:».

هر که مؤمنی را بپوشاند، خداوند به او از جامه های سبز بهشتی بپوشاند.

37- اخلاق مؤمن

«مِنْ أَخْلَاقِ الْمُؤْمِنِ الْأَنْفَاقُ عَلَى قَدْرِ الْإِقْتَارِ، وَ التَّوَسُّعُ عَلَى قَدْرِ التَّوَسُّعِ، وَ إِتْصَافُ

النَّاسِ، وَ إِبْتِدَاؤُهُ إِيَّاهُمْ بِالسَّلَامِ عَلَيْهِمْ:».

از اخلاق مؤمن، انفاق به قدر تنگدستی، و توسعه در بخشش به قدر توسعه، و

انصاف دادن به مردم، و پیشی گرفتن سلام بر مردم است.

38- درباره عافیت

«إِنِّي لَأَكْرَهُ لِلرَّجُلِ أَنْ يُعَافِيَ فِي الدُّنْيَا فَلَا يُصِيبُهُ شَيْءٌ مِنَ الْمَصَائِبِ:».

من برای کسی نمی‌پسندم که در دنیا عافیت داشته باشد و هیچ مصیبتی به او نرسد.

-39 ثواب و عقاب زودرس

«إِنَّ أَسْرَعَ الْخَيْرِ ثَوَابًا الْبِرُّ، وَأَسْرَعَ الشَّرِّ عُقُوبَةٌ الْبَغْيُ:».

به راستی که ثواب نیکوکاری، زودتر از هر کار خیری خواهد رسید، و عقوبت

ستمگری، زودتر از هر بدی دامنگیر آدمی شود.

-40 دعا، سپر بلا

«إِنَّ الدُّعَاءَ لِيَرُدَّ الْبَلَاءَ وَقَدْ أَبْرَمَ إِبْرَامًا. الدُّعَاءُ يَدْفَعُ الْبَلَاءَ النَّازِلَ وَمَا لَمْ يَنْزَلْ.».

به راستی که دعا، بلا را برگرداند، آن هم بلائی حتمی را. دعا بلائی را که نازل

شده و آنچه را نازل نشده دفع کند.

امام محمد باقر (علیه السلام)

پرتوی از سیره و سیمای امام محمد باقر (علیه السلام)

حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) اوّل ماه رجب، یا سوم صفر سال 57 هجری قمری

در مدینه متولد گردید.

پدر بزرگوارش، حضرت علی بن الحسین، زین العابدین (علیه السلام)، و مادر مکرّمه اش

، فاطمه معروف به «امّ عبدالله» دختر امام حسن مجتبی می‌باشد.

از این رو، آن حضرت از ناحیه پدر و مادر به بنی‌هاشم منسوب است.

شهادت امام باقر (علیه السلام) در روز دوشنبه 7 ذیحجه سال 114 هجری قمری در 57

سالگی، به دستور هشام بن عبدالملك خلیفه اموی، به وسیله خورانندن سم، اتفاق افتاد و مزار شریفش در مدینه در قبرستان بقیع می‌باشد.

آن حضرت یکی از اطفال اسیر فاجعه کربلا می‌باشد که در آن وقت سه سال و شش ماه و ده روز از سنّ مبارکش گذشته بود.

حضرت باقر(علیه السلام) به علم و دانش و فضیلت و تقوا معروف بود و پیوسته مرجع حلّ مشکلات علمی مسلمانان به شمار می‌رفت.

وجود امام محمد باقر(علیه السلام) مقدّمه ای بود برای اقدام به وظایف دگرگون سازی امت. زیرا مردم، او را نشانه های فرزند کسانی می‌شناختند که جان خود را فدا کردند تا موج انحراف — که نزدیک بود نشانه های اسلام را از میان ببرد — متوقف گردد.

آنان از این رو قربانی شدند تا مسلمانان بدانند که حکامی که به نام اسلام حکومت می‌کنند، از تطبیق اسلام با واقعیت آن به اندازه ای دوراند که مفاهیم کتاب خدا و سنت رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) در يك طرف قرار دارد و آن حاکمان منحرف در طرف دیگر.

امام باقر(علیه السلام) بر آن شد تا انحراف حاکمان و دوری آنان از حقایق اسلام را به مردم بفهماند و برای مسلمانان آشکار سازد که چنان اموری تحقق یافته است.

هشام بن عبدالملك خلیفه نابکار اموی وقتی به امام(علیه السلام) اشارت می‌کند و می‌پرسد که این شخص کیست؟ به او می‌گویند او کسی است که مردم کوفه شیفته و مفتون اویند. این شخص، امام عراق است.

در موسم حجّ، از عراق و خراسان و دیگر شهرها، هزاران مسلمان از او فتوا می‌خواستند و از هر باب از معارف اسلام از او می‌پرسیدند.

این امر اندازه نفوذ وسیع او را در قلوب توده های مردم نشان می‌داد.

از سوی فقیهان بزرگ که وابسته به حوزه های فکری و علمی بودند، مسائل دشوار در محضر او مطرح می‌شد و گفتگوهای بسیار با امام به عمل می‌آمد، از او پاسخ می‌خواستند تا امام را در تنگنا قرار دهند و در مقابل مردم او را به خاموشی وادارند، ولی آن حضرت با پاسخ های قانع کننده و مستدلّ و محکم خود آنان را به اعجاب وامی‌داشت.

حوزه علمی او برای صدها دانشمند و محدّث که تربیت کرده بود پایگاهی مهمّ به شمار می‌آمد.

جابر جعفی گوید: «ابوجعفر هفتاد هزار حدیث برای من روایت کرد.» و محمد بن مسلم گوید: «هر مسئله که در نظرم دشوار می‌نمود از ابوجعفر (علیه السلام) می‌پرسیدم تا جایی که سی هزار حدیث از او سؤال کردم.» امام باقر (علیه السلام) شیعیان خود را چنین وصف می‌کند: «همانا شیعه ما، شیعه علی، با دست و دل گشاده و از سر گشاده دستی و بی‌ریایی از ما طرفداری می‌کنند و برای زنده نگاه داشتن دین، متحد و پشتیبان ما هستند. اگر خشمگین گردند، ستم نمی‌کنند و اگر خرسند باشند از اندازه نمی‌گذرند. برای آن کس که همسایه آنان باشد برکت دارند و با هر کس که با آنان مخالف باشد طریق مسالمت پیش می‌گیرند. و شیعه ما اطاعت خدا می‌کند.»

امام باقر (علیه السلام) و خلفای جور

امام باقر (علیه السلام) با پنج خلیفه از خلفای بنی‌امیه معاصر بود که عبارتند از: 1- ولید بن عبدالملک 2- سلیمان بن عبدالملک 3- عمر بن عبدالعزیز 4- یزید بن عبدالملک 5- هشام بن عبدالملک.

و همه آنان جز عمر بن عبدالعزیز در ستمگری و استبداد و خودکامگی دست کمی از نیاکان خود نداشتند و پیوسته برای امام باقر (علیه السلام) مشکلاتی فراهم می‌نمودند.

ولی در عین حال، او از طریق تعلیم و تربیت، جنبشی علمی به وجود آورد و مقدمات تأسیس يك مرکز علمی اسلامی را در دوران امامت خود پیریزی کرد که در زمان فرزند بزرگوارش امام جعفر صادق (علیه السلام) به نتیجه کامل رسید.

روش کار پیشوایان ما به ویژه امام سجّاد و امام باقر (علیهم السلام) که در اوضاع فشار و خفقان به سر می‌بردند به شیوه مخفی و زیرزمینی بود، شیوه ای که موجب می‌شد کسی از کارهای آنان مطلع نشود.

همین کارهای پنهانی، گاهی که آشکار می‌شد، خلفا را سخت عصبانی می‌نمود در نتیجه، وسایل تبعید و زندانی آنها فراهم می‌شد.

سرانجام، امام باقر (علیه السلام) که پیوسته مورد خشم و غضب خلیفه وقت، هشام بن عبدالملک بود، به وسیله ایادی او مسموم شد و در سال 114 هجری به شهادت رسید. جنازه آن بزرگوار، کنار قبر پدر بزرگوارش، در قبرستان بقیع، به خاک سپرده شد.

فضل و دانش امام باقر (علیه السلام)

امام محمدباقر (علیه السلام) در دوران امامت خود، به نشر و پخش معارف دین به ویژه فقه و احکام اسلامی پرداخت و ضمن حلّ مشکلات علمی به تعلیم و تربیت شاگردانی فاضل و آگاه مانند: محمدبن مسلم، زرارقین اعین، ابونصیر، هشام بن سالم و جابرین یزید و حمران بن اعین و بُریدبن معاویه عجلّی، همّت گماشت.

آن حضرت در فضل و فضیلت، زهد و تقوا، اخلاف و معاشرت، سر آمد بزرگان بنی هاشم در عصر خود بود.

آوازه علوم و دانش او چنان اطراف و اکناف پیچیده بود که ملقب به باقر العلوم؛ یعنی شکافته دانش ها گردید.

یکی از علمای بزرگ سنی به نام ابن حجر هیتمی درباره او می‌نویسد: «محمد باقر به اندازه ای گنج‌های پنهان معارف و دانش‌ها را آشکار ساخته، حقایق احکام و حکمت‌ها و لطایف دانش‌ها را بیان نموده که جز بر عناصر بی بصیرت یا بد سیرت پوشیده نیست و از همین جاست که وی را شکافنده دانش و جامع علوم و برافروزنده پرچم دانش خوانده اند.» عبدالله بن عطا یکی از شخصیت‌های علمی زمان امام، می‌گوید: «من هرگز دانشمندان اسلام را در هیچ محفل و مجمعی به اندازه محفل محمد بن علی (علیه السلام) از نظر علمی حقیر و کوچک ندیدم.» امام باقر (علیه السلام) در سخنان خود، اغلب به آیات قرآن کریم استناد می‌نموده و از کلام خدا شاهد می‌آورده و فرموده است: «هر مطلبی را گفتم، از من بپرسید که در کجای قرآن است تا آیه مربوط به آن موضوع را معرفی کنم.»

امام و مسابقه تیراندازی

هشام بن عبدالملک تصمیم گرفت امام باقر را به مسابقه تیراندازی فرا خواند تا به واسطه شکست او در مسابقه، امام را در نظر مردم حقیر و کوچک جلوه دهد! به همین جهت پیش از ورود امام (علیه السلام) به قصر خلافت، عده‌ای از درباریان را واداشت نشانه‌ای نصب کرده مشغول تیراندازی گردند.

امام باقر وارد مجلس شد و اندکی نشست.

ناگهان هشام رو به امام کرد و گفت: آیا مایلید در مسابقه تیراندازی شرکت نمایید؟ حضرت فرمود: من دیگر پیر شده‌ام و وقت تیراندازی‌ام گذشته است، مرا معذور دار.

هشام که خیال می‌کرد فرصت خوبی به دست آورده و امام باقر را با شکست مواجه ساخته است، اصرار و پافشاری کرد و وی را سوگند داد و همزمان به یکی از بزرگان بنی امیه اشاره کرد که تیر و کمان خود را به آن حضرت بدهد.

امام(علیه السلام) دست برد و کمان را گرفت و تیری در چله کمان نهاد و نشانه گیری کرد و تیر را درست به قلب هدف زد! آن گاه تیر دوم را به کمان گذاشت و رها کرد و این بار تیر در چوبه تیر قبلی نشست و آن را شکافت! تیر سوم نیز به تیر دوم اصابت کرد و به همین ترتیب نه تیر پرتاب نمود که هر کدام به چوبه تیر قبلی خورد! این عمل شگفت انگیز، حاضران را به شدت تحت تأثیر قرار داد، اعجاب و تحسین همه را برانگیخت.

هشام که حساب هایش غلط از آب درآمده و نقشه اش نقش بر آب شده بود، سخت تحت تأثیر قرار گرفت و بی اختیار گفت: آفرین بر تو ای اباجعفر! تو سر آمد تیر اندازان عرب و عجم هستی، چگونه می‌گفتی پیر شده ام؟! آن گاه سر به زیر افکند و لحظه ای به فکر فرو رفت.

سپس امام باقر و فرزند برومندش امام صادق(علیه السلام) را در جایگاه مخصوص کنار خود جای داد و فوق العاده تجلیل و احترام کرد و رو به امام کرد و گفت: قریش از پرتو وجود تو شایسته سروری بر عرب و عجم است.

این تیراندازی را چه کسی به تو یاد داده است و در چه مدتی آن را فرا گرفته ای؟ حضرت فرمود: میدانی که اهل مدینه به این کار عادت دارند، من نیز در ایام جوانی مدتی به این کار سرگرم بودم ولی بعد آن را رها کردم، امروز چون تو اصرار کردی ناگزیر پذیرفتم.

هشام گفت: آیا جعفر نیز مانند تو در تیراندازی مهارت دارد؟ امام فرمود: ما خاندان، اکمال دین و اتمام نعمت را که در آیه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» آمده از یکدیگر به ارث می‌بریم و هرگز زمین از چنین افرادی خالی نمی‌ماند.

اینک در میان سخنان اخلاقی و تربیتی آن امام معصوم، چهل حدیث برگزیده را که هر کدام رهنمودی پربها در جهت تعالی اخلاق و نزدیک شدن به خداست به جویندگان مکتب آن امام

هُمام تقدیم می‌دارم.

* * *

چهل حدیث

قال الإمام الباقر (عليه السلام):

1- نافر جام و خوش انجام

«قَلْبُ حَرِيصٍ عَلَى أَمْرٍ مِنْ أُمُورِ الدُّنْيَا قَدْ نَالَهُ، فَلَمَّا نَالَهُ كَانَ عَلَيْهِ وَبَالًا وَشَقِيًّا بِهِ
وَلَرُبَّ كَارِهِ لَأَمْرٍ مِنْ أُمُورِ الْآخِرَةِ قَدْ نَالَهُ فَسَعَدَ بِهِ:».

چه بسا حریصی بر امری از امور دنیا دست یافته و چون بدان رسیده باعث
نافرجامی و بدبختی او گردیده است، و چه بسا کسی که برای امری از امور آخرت
کراهت داشته و بدان رسیده، ولی به وسیله آن سعادتمند گردیده است.

2- بهترین فضیلت و برترین جهاد

«لَا فَضِيلَةَ كَالْجِهَادِ، وَلَا جِهَادَ كَمُجَاهَدَةِ الْهَوَى:».

فضیلتی چون جهاد نیست، و جهادی چون مبارزه با هوای نفس نیست.

3- استقامت بزرگ

«أَوْصِيكَ بِخَمْسٍ: إِنْ ظَلِمْتَ فَلَا تَطْلَمْ وَ إِنْ خَاوُكَ فَلَا تَخُنْ، وَ إِنْ كَذَّبْتَ فَلَا تَغْضَبْ،
وَ إِنْ مُدِحْتَ فَلَا تَفْرَحْ وَ إِنْ دُمِمْتَ فَلَا تَجْرَعْ:».

تو را به پنج چیز سفارش می‌کنم: 1- اگر مورد ستم واقع شدی ستم مکن، 2- اگر
به تو خیانت کردند، خیانت مکن، 3- اگر تکذیب کردند، خشمگین مشو، 4- اگر
مدحت کنند، شاد مشو، 5- و اگر نکوهشت کنند بیتابی مکن.

4- پذیرش سخن پاک

«خُذُوا الْكَلِمَةَ الطَّيِّبَةَ مِمَّنْ قَالَهَا وَ إِن لَّمْ يَعْمَلْ بِهَا:».

سخن طیب و پاکیزه را از هر که گفت بگیرید، اگر چه او خود، بدان عمل نکند.

5- زیبایی حلم با علم

«ماشيبَ شَيْءٌ يَشِيءُ أَحْسَنَ مِنْ حِلْمٍ يَعْلَمُ:».

چیزی با چیزی نیامیزد که بهتر از حلم با علم باشد.

6- کمال جامع انسانی

«أَلْكَمَالُ كُلِّ الْكَمَالِ النَّقْفَةُ فِي الدِّينِ وَ الصَّبْرُ عَلَى النَّائِبَةِ وَ تَقْدِيرُ الْمَعِيشَةِ:».

همه کمال در سه چیز است: 1- فهم عمیق در دین، 2- صبر بر مصیبت و

ناگواری، 3- و اندازه گیری خرج زندگانی.

7- سه خصلت نیکو

«ثَلَاثَةٌ مِنْ مَكَارِمِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ: أَنْ تَعْفُوَ عَمَّنْ ظَلَمَكَ، وَ تَصِلَ مَنْ قَطَعَكَ، وَ تَحْلُمَ

إِذَا جُهِلَ عَلَيْكَ:».

سه چیز از مکارم دنیا و آخرت است: 1- گذشت کنی از کسی که به تو ستم کرده

است، 2- ببیوندی به کسی که از تو بریده است، 3- و بردباری ورزی در وقتی که

با تو به نادانی برخورد شود.

8- اصرار در دعا

«إِنَّ اللَّهَ كَرِهَ إِحْسَاحَ النَّاسِ بَعْضِهِمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الْمَسْأَلَةِ وَ أَحَبَّ ذَلِكَ لِنَفْسِهِ، إِنَّ اللَّهَ

جَلَّ ذِكْرُهُ يُحِبُّ أَنْ يُسْأَلَ وَ يُطْلَبَ مَا عِنْدَهُ:».

خدا را بد آید که مردم در خواهش از یکدیگر اصرار ورزند، ولی اصرار را در

سؤال از خودش دوست دارد، همانا خداوند — که یادش بزرگ است — دوست دارد

که از او سؤال شود و آنچه نزد اوست طلب گردد.

9- فضیلت عالم بر عابد

«عَالِمٌ يُنْتَفَعُ بِعِلْمِهِ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ أَلْفَ عَابِدٍ.»

دانشمندی که از علمش استفاده شود، از هفتاد هزار عابد بهتر است.

10- دو خصلت عالم

«لَا يَكُونُ الْعَبْدُ عَالِمًا حَتَّى لَا يَكُونَ حَاسِدًا لِمَنْ فَوْقَهُ وَلَا مُحَقَّرًا لِمَنْ دُونَهُ.»

هیچ بنده ای عالم نباشد تا این که به بالا دست خود حسد نبرد و زیر دست خود را

خوار نشمارد.

11- سه پاداش

«مَنْ صَدَقَ لِسَانُهُ زَكَاةً وَعَمَلُهُ، وَ مَنْ حَسَنَتْ نِيَّتُهُ زَيْدًا فِي رِزْقِهِ، وَ مَنْ حَسَنَ بَرُّهُ بِأَهْلِهِ

زَيْدًا فِي عُمُرِهِ.»

هر که زبانش راست است کردارش پاک است، و هر که خوش نیت است روزی‌اش

فزون است، و هر که با اهلس نیکی می‌کند به عمرش افزوده شود.

12- پرهیز از کسالت

«إِيَّاكَ وَالْكَسَلَ وَالضَّجْرَ فَإِنَّهُمَا مِفْتَاحُ كُلِّ شَرٍّ، مَنْ كَسَلَ لَمْ يُؤَدِّ حَقًّا وَ مَنْ ضَجَرَ لَمْ

يَصْبِرْ عَلَى حَقٍّ.»

از کسالت و تنگدلی بپرهیز که این دو کلید هر بدی باشند، هر که کسالت ورزد

حقی را نپردازد، و هر که تنگدل شود بر حق شکیباً نبُود.

13- بدترین حسرت در روز قیامت

«إِنَّ أَسَدَّ النَّاسِ حَسْرَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَبْدٌ وَصَفَ عَدْلًا ثُمَّ خَالَفَهُ إِلَى غَيْرِهِ.»

پر حسرتترین مردم در روز قیامت، بنده ای است که عدلی را وصف کند و خودش

خلاف آن را عمل کند.

14- نتایج صله رحم

«صِلْهُ الْأَرْحَامَ تُزَكِّى الْأَعْمَالَ وَ تُنْمِى الْأَمْوَالَ وَ تَدْفَعُ الْبَلْوَى وَ تُيسِّرُ الْحِسَابَ وَ

تُنسِيءُ فِي الْأَجْلِ:».

صله ارحام، اعمال را پاکیزه گرداند و اموال را بیفزاید و بلا را بگرداند و حساب

را آسان کند و اجل را به تأخیر اندازد.

15- نیکو گفتاری با دیگران

«قُولُوا لِلنَّاسِ أَحْسَنَ مَا تُحِبُّونَ أَنْ يُقَالَ لَكُمْ:».

به مردم بگویید بهتر از آن چیزی که خواهید به شما بگویند.

16- هدیه الهی

«إِنَّ اللَّهَ يَنْعَهُ عَبْدَهُ الْمُؤْمِنَ بِالْبَلَاءِ كَمَا يَنْعَهُدُ الْغَائِبُ أَهْلَهُ بِالْهَدِيَّةِ وَ يَحْمِيهِ عَنِ الدُّنْيَا

كَمَا يَحْمِي الطَّبِيبُ الْمَرِيضَ:».

همانا خداوند بنده مؤمنش را با بلا مورد لطف قرار دهد، چنان که سفر کرده ای

برای خانواده خود هدیه بفرستد، و او را از دنیا پرهیز دهد، چنان که طبیب مریض

را پرهیز دهد.

17- راستگویی و ادای امانت

«عَلَيْكُمْ بِالْوَرَعِ وَ الْاجْتِهَادِ وَ صِدْقِ الْحَدِيثِ وَ آدَاءِ الْأَمَانَةِ إِلَى مَنْ اتَّيَمَّنَكُمْ عَلَيْهَا بَرًّا

كَانَ أَوْ فَاجِرًا، فَلَوْ أَنَّ قَاتِلَ عَلِيٍّ بَنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنْتَمَنَى عَلَى أَمَانَةٍ لِأَدِيئِهَا

إِلَيْهِ:».

بر شما باد پارسایی و کوشش و راستگویی و پرداخت امانت به کسی که شما را

امین بر آن دانسته، نیک باشد یابد. و اگر قاتل علی بن ابیطالب (علیه السلام) به من

امانتی سپرد، هر آینه آن را به او برخوادم گرداند.

18- تعریف غیبت و بهتان

«مِنَ الْغَيْبَةِ أَنْ تَقُولَ فِي أَخِيكَ مَا سَتَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ، وَأَنَّ الْبُهْتَانَ أَنْ تَقُولَ فِي أَخِيكَ مَا لَيْسَ فِيهِ:».

غیبت آن است که درباره برادرت چیزی را بگویی که خداوند بر او پوشیده و مستور داشته است. و بهتان آن است که عیبی را که در برادرت نیست به او ببندی.

19- دشنام گو، مبعوض خداست

«إِنَّ اللَّهَ يُبْغِضُ الْفَاحِشَ الْمُتَفَحِّشَ:».

خداوند، دشنام گوی بی‌آبرو را دشمن دارد.

20- نشانه های تواضع

«الْتَوَاضِعُ الرُّضَا بِالْمَجْلِسِ دُونَ شَرْفِهِ، وَ أَنْ تُسَلِّمَ عَلَى مَنْ لَقِيتَ وَ أَنْ تَتْرَكَ الْمِرَاءَ وَ إِنْ كُنْتَ مُحِقًّا:».

تواضع و فروتنی آن است که (آدمی) به نشستن در آنجا که فروتر از شأن اوست راضی باشد، و این که به هر کس رسیدی سلام کنی، و جدال را وانهی گرچه بر حق باشی.

21- پاکدامنی، بهترین عبادت

«أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ عَقَّةُ الْبَطْنِ وَ الْقَرَجُ:».

بالاترین عبادت، عقت شکم و شهوت است.

22- نشانه شیعه واقعی

«مَا شِيعْنَا إِلَّا مَنْ اتَّقَى اللَّهَ وَ أَطَاعَهُ:».

شیعه ما نیست، مگر آن که تقوای الهی داشته باشد و خدا را فرمان برد.

23- ریشه گناه، نشناختن خداست

«ما عَرَفَ اللَّهُ مَنْ عَصَاهُ:».

خدا را نشناخته آن که نافرمانی‌اش کند.

24- عقل، بهترین مخلوق الهی

«لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ اسْتَنْطَقَهُ ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ. ثُمَّ قَالَ لَهُ أَدْبِرْ فَأَدْبَرَ ثُمَّ قَالَ: وَ

عِزَّتِي وَ جَلَالِي مَا خَلَقْتُ خَلْقًا هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكَ وَ لَا أَكْمَلْتُكَ إِلَّا فِيمَنْ أَحَبُّ، أَمَا إِنِّي

إِيَّاكَ أَمْرٌ وَ إِيَّاكَ أَنْهَى وَ إِيَّاكَ أَعَاقِبُ وَ إِيَّاكَ أَنْثِبُ:».

چون خداوند، عقل را آفرید از او بازپرسی کرد، به او گفت: پیش آی! پیش آمد.

گفت: بازگرد. بازگشت. فرمود: به عزت و جلالم سوگند، مخلوقی را که از تو به

پیشم محبوبتر باشد نیافریدم. و تو را تنها به کسانی که دوستشان دارم به طور کامل

دادم. همانا امر و نهی و کیفر و پاداشم متوجه توست.

25- بر اساس عقل

«إِنَّمَا يُدَاقُّ اللَّهُ الْعِبَادَ فِي الْحِسَابِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ عَلَى قَدْرِ مَا آتَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ فِي الدُّنْيَا:».

خداوند در روز قیامت در حساب بندگانش، به اندازه عقلی که در دنیا به آنها داده

است، دقت و باریک بینی می‌کند.

26- مزد معلم و متعلم

«إِنَّ الَّذِي يُعَلِّمُ الْعِلْمَ مِنْكُمْ لَهُ أَجْرٌ مِثْلُ أَجْرِ الْمُتَعَلِّمِ وَ لَهُ الْفَضْلُ عَلَيْهِ، فَتَعَلَّمُوا الْعِلْمَ مِنْ

حَمَلَةِ الْعِلْمِ وَ عِلْمُوهُ إِخْوَانُكُمْ كَمَا عَلَّمَوهُ الْعُلَمَاءُ:».

آن که از شما به دیگری علم آموزد مزد او به مقدار مزد دانشجوست و از او هم

بیشتر.

از دانشمندان دانش فراگیرید و آن را به برادران دینی خود بیاموزید، چنان که

دانشمندان به شما آموختند.

27- گناه فتوا دهنده بی‌دانش

«مَنْ أَقْتَى النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ لَا هُدًى لَعْنَتُهُ مَلَائِكَةُ الرَّحْمَةِ وَ مَلَائِكَةُ الْعَذَابِ وَ لِحِقَهُ وَزُرُ مَنْ عَمِلَ بِفُتْيَاهُ:».

هر که بدون علم و هدایت به مردم فتوا دهد، فرشتگان رحمت و فرشتگان عذاب او را لعنت کنند و گناه آن که به فتوایش عمل کند دامنگیرش شود.

28- عالمان دوزخی

«مَنْ طَلَبَ الْعِلْمَ لِيُبَاهِيَ بِهِ الْعُلَمَاءَ، أَوْ يُمَارِيَ بِهِ السُّقَهَاءَ أَوْ يَصْرِفَ بِهِ وَجُوهَ النَّاسِ إِلَيْهِ فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ إِنَّ الرِّئَاسَةَ لَا تَصْلُحُ إِلَّا لِأَهْلِهَا:».

هر که علم و دانش را جوید برای آن که بر علما ببالد یا با سفها بستیزد یا مردم را متوجه خود کند، باید آتش دوزخ را جای نشستن خود گیرد؛ همانا ریاست جز برای اهلش شایسته نیست.

29- سرنگونان جهنمی

«فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ «فَكَبِّبُوا فِيهَا هُمْ وَ الْعَاوُنَ» قَالَ: هُمْ قَوْمٌ وَصَفُوا عَدْلًا بِأَلْسِنَتِهِمْ ثُمَّ خَالَفُوهُ إِلَى غَيْرِهِ:».

درباره آیه شریفه «فَكَبِّبُوا فِيهَا هُمْ وَ الْعَاوُنَ»؛ یعنی: «اینها و گمراهان در دوزخ سرنگون کردند.» فرمود: ایشان گروهی باشند که عدالت را به زبان بستایند، اما در عمل با آن مخالفت ورزند!

30- غیر خدا را تکیه‌گاه نگیرید

«لَا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيَّةَ فَلَا تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ فَإِنَّ كُلَّ سَبَبٍ وَتَسَبُّبٍ وَقَرَابَةٍ وَوَلِيَّةٍ وَبِدْعَةٍ وَشُبُهَةٍ مُنْقَطِعٌ إِلَّا مَا أُثْبِتَهُ الْقُرْآنُ:».

غیر خدا را برای خود تکیه‌گاه و محرم راز مگیرید که در آن صورت مؤمن نیستید، زیرا هر وسیله و پیوند و خویشی و محرم راز و هرگونه بدعت و شبهتی، نزد خدا، بریده و بی‌اثر است جز آنچه را که قرآن، اثبات کرده است.

[و آن ایمان و عمل صالح است].

31- نشانه های فقیه پارسا

«إِنَّ الْفَقِيهَ حَقَّ الْفَقِيهِ الزَّاهِدُ فِي الدُّنْيَا، الرَّاعِبُ فِي الْآخِرَةِ الْمُتَمَسِّكُ بِسُنَّةِ النَّبِيِّ (صلى الله عليه وآله وسلم):».

فقیه حقیقی، زاهد در دنیا، مایل به آخرت و چنگ زننده به سنت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) است.

32- شوخی بدون فحش

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يُحِبُّ الْمَلَاعِبَ فِي الْجَمَاعَةِ بِلَا رَفَثٍ:».

خدای عزوجل آن کس را که میان جمعی شوخی و خوشمزگی کند دوست دارد، در صورتی که فحشی در میان نباشد.

33- عذاب زودرس سه خصلت

«ثَلَاثُ خِصَالٍ لَا يَمُوتُ صَاحِبُهُنَّ أَبَدًا حَتَّى يَرَى وَبِالْهَنْ: الْبَغْيُ، وَ قَطِيعَةُ الرَّحْمِ وَ الْيَمِينُ الْكَاذِبَةُ يُبَارِزُ اللَّهُ بِهَا:».

سه خصلت است که مرتکبشان نمیرد تا وبالشان را ببیند: ستمکاری و از خویشان بریدن و قسم دروغ که نبرد با خداست.

34- مطلوب خدا

«مَا مِنْ شَيْءٍ أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مِنْ أَنْ يُسْأَلَ وَ يُطْلَبَ مِمَّا عِنْدَهُ:».

چیزی نزد خداوند عزوجل بهتر از این نیست که از او درخواست شود و از آنچه

نزد اوست خواسته شود.

35- پافشاری در دعا

«وَاللّٰهُ لَا يُلِحُّ عَبْدٌ مُّؤْمِنٌ عَلَى اللّٰهِ عَزَّوَجَلَّ فِي حَاجَتِهِ إِلَّا قَضَاهَا لَهُ:».

به خدا سوگند هیچ بنده ای در دعا پافشاری و اصرار به درگاه خدای عزوجل نکند، جز این که حاجتش را برآورد.

36- دعا کردن در سحر

«إِنَّ اللّٰهَ عَزَّوَجَلَّ يُحِبُّ مَنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ كُلَّ عَبْدٍ دَعَا فَعَلَيْكُمْ بِالدُّعَاءِ فِي السَّحْرِ إِلَى طُلُوعِ الشَّمْسِ فَإِنَّهَا سَاعَةٌ تُفْتَحُ فِيهَا أَبْوَابُ السَّمَاءِ، وَتُقَسَّمُ فِيهَا الْأَرْزَاقُ، وَتُقْضَى فِيهَا الْحَوَائِجُ الْعِظَامُ:».

همانا خداوند عزوجل از میان بندگان مؤمنش آن بنده ای را دوست دارد که بسیار دعا کند، پس بر شما باد دعا در هنگام سحر تا طلوع آفتاب، زیرا آن ساعتی است که درهای آسمان در آن هنگام بازگردد و روزی ها در آن تقسیم گردد و حاجت های بزرگ برآورده شود.

37- دعا برای دیگران

«أَوْشَكَ دَعْوَةً وَأَسْرَعَ إِجَابَةً دُعَاءَ الْمَرْءِ لِأَخِيهِ بِظَهْرِ الْغَيْبِ:».

دعایی که بیشتر امید اجابت آن می‌رود و زودتر به اجابت می‌رسد، دعا برای برادر دینی است در پشت سر او.

38- چشم هایی که نمی‌گیرند

«كُلُّ عَيْنٍ بَاكِيَةٌ يَوْمَ الْقِيَمَةِ غَيْرُ ثَلَاثٍ: عَيْنٌ سَهَرَتْ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ وَ عَيْنٌ فَاضَتْ مِنْ خَشْيَةِ اللّٰهِ، وَ عَيْنٌ غَضَّتْ عَنْ مَحَارِمِ اللّٰهِ:».

هر چشمی روز قیامت گریان است، جز سه چشم: 1- چشمی که در راه خدا شب را

بیدار باشد، 2— چشمی که از ترس خدا گریان شود، 3— و چشمی که از محرّمات الهی بسته شود.

39- حریص همچون کرم ابریشم

«مَثَلُ الْحَرِيصِ عَلَى الدُّنْيَا مَثَلُ دُوْدَةِ الْقَرْزِ، كُلَّمَا ازْدَادَتْ مِنْ الْقَرْزِ عَلَى نَفْسِهَا لَقًا كَانَ أْبَعَدَ لَهَا مِنَ الْخُرُوجِ حَتَّى تَمُوتَ غَمًّا:».

شخص حریص به دنیا، مانند کرم ابریشم است که هر چه بیشتر ابریشم بر خود می‌پیچد راه بیرون شدنش دورتر و بسته‌تر می‌گردد، تا این که از غم و اندوه بمیرد.

40- دو رویی و دو زبانی

«بئسَ الْعَبْدُ عَبْدٌ يَكُونُ ذَاوَجْهَيْنِ وَ ذَالِسَانَيْنِ، يُطْرَى أَخَاهُ شَاهِدًا وَ يَأْكُلُهُ غَائِبًا، إِنْ أُعْطِيَ حَسَدَهُ وَ إِنْ أَبْئُلَى خَذْلَهُ:».

بد بندهای است آن بندهای که دو رو و دو زبان باشد، در حضور برادرش او را ستایش کند، و در پشت سر، او را بخورد! اگر دارا شود بر او حسد برد و اگر گرفتار شود، دست از یاری او بردارد.

امام جعفر صادق (علیه السلام)

پرتوی از سیره و سیمای امام جعفر صادق (علیه السلام)

امام صادق (علیه السلام) در روز 17 ربیع الاول سال 83 هجری قمری در مدینه متولد گردید.

پدر گرامی آن حضرت، امام محمد باقر (علیه السلام) و مادر ارجمندش امّ فروه، دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر می‌باشد.

نام شریفش جعفر و لقب معروفش صادق و کنیه اش ابو عبدالله می‌باشد.

شهادت آن حضرت در 25 شوّال سال 148 هجری قمری، در 65 سالگی، به دستور منصور دوانیقی، خلیفه ستمگر عبّاسی، به وسیله سمّی که به آن بزرگوار خوراندند، در شهر مدینه اتفاق افتاد، و محلّ دفنش در قبرستان بقیع است.

برنامه امام صادق (علیه السلام)

امام جعفر صادق (علیه السلام) تلاش و کوشش خود را با مساعی علمی سخت کوشانه آغاز و حوزه فکری و ثمربخش خویش را که بزرگان فقها و متفکران از آن بیرون آمدند، در صفوف امتّ، افتتاح کرد، و با تربیت شاگردانی دانشمند، ذخیره علمی بزرگی برای امتّ برجای گذاشت.

بعضی از شاگردان نامی آن بزرگوار عبارتند از: هشام بن حکم و مؤمن الطّاق و محمد بن مسلم و زرارة بن اعین و غیر آنان که هر يك چهره های درخشانی از تربیت شدگان مکتب آن حضرتانند.

حرکت علمی او آن سان گسترش یافت که سراسر مناطق اسلامی را دربر گرفت و مردم از علم او چیزها می‌گفتند و شهرتش در همه شهرها پیچیده بود.

جاحظ در مورد امام صادق (علیه السلام) گوید: «امام صادق چشمه های دانش و حکمت را در روی زمین شکافت و برای مردم درهایی از دانش گشود که پیش از او معهود نبود و جهان از دانش وی سرشار گردید.» هدف امام صادق (علیه السلام) از گسترش برنامه

فرهنگی، چاره جهل امت و تقویت عقیده به مکتب اسلام و نیز ایستادگی در برابر امواج کفرآمیز و شبهه های گمراه کننده و حل مشکلات ناشی از انحراف حکومت بود.

تلاش آن حضرت از طرفی مقابله با امواج ناشناخته و فاسد اوضاع سیاسی عهد امویان و عباسیان بود که انحرافات عقیدتی آن، بیشتر معلول ترجمه کتابهای یونانی و فارسی و هندی و پدیدآمدن گروه های خطرناک از جمله غلات و زندیقان و جاعلان حدیث و اهل رأی و متصوفه بود که زمینه های مساعد رشد انحراف را به وجود آورده بودند.

امام(علیه السلام) در برابر تمامی آنها ایستادگی کرد و در سطح علمی، با همه مشاجره و مباحثه کرد و خط افکارشان را برای ملت اسلام افشا نمود و از طرف دیگر، با تلاش های خستگی ناپذیر، مفاهیم عقیدتی و احکام شریعت را منتشر ساخت و آگاهی علمی را پراکند و توده های عظیم دانشمندان را به منظور آموزش مسلمانان مجهز ساخت.

امام صادق(علیه السلام) مسجد پیامبر را در مدینه محلّ تدریس خویش قرار داد و مردم دسته دسته از دور و نزدیک به آنجا میشتافتند و سؤالات گوناگون خود را مطرح و جواب لازم را دریافت می نمودند.

از جمله استفاده کنندگان از محضر آن بزرگوار، مالک بن انس و ابوحنیفه و محمد بن حسن شیبانی و سفیان ثوری و ابن عیینه و یحیی بن سعید و ایوب سجستانی و شعبه بن حجاج و عبدالملک جریح و دیگران بودند.

امام صادق(علیه السلام) به پیروان خود فرمان داد که به حاکم منحرف پناه نبرند و از داد و ستد و همکاری با او خودداری کنند و به اصحاب و دوستان خود سفارش می کرد که در هر کار، مخفیانه عمل کنند و تقیّه را رعایت نمایند و در هر عملی که انجام می دهند توجه کامل داشته باشند که دشمنان و مخالفانشان متوجه آن نشوند.

آن حضرت مردم را بر آن می داشت تا در شورش‌های که زید بن علی بن الحسین(علیه

السلام) بر ضدّ دولت امویان کرده بود، پشتیبان زید باشند.

هنگامی که خبر قتل زید به او رسید بسیار ناراحت شد و اندوهی عمیق به او دست داد و از مال خود به خانواده هر يك از یاران زید که با او در آن واقعه آسیب دیده بودند هزار دینار داد.

و نیز هنگامی که جنبش بنی‌الحسن (علیه السلام) شکست خورد، امام را حزن و اندوه فرا گرفت و سخت بگریست و مردم را مسئول کوتاهی در برابر آن جنبش دانست. با این حال، آن حضرت از در دست گرفتن حکومت خودداری فرمود و این کار را به وقتی موکول کرد که نقش دگرگون سازی امت را ایفا کند و در مجرای افکار امت تأثیر گذارد و انحراف های گوناگونی را که واقعیت سیاسی و اجتماعی به وجود آورده بود تصحیح نماید، آن گاه در داخل امت عهده دار تجدید بنا شود و امت را آماده سازد تا در سطحی در آیند که بتوانند حکومتی را که خود می‌خواهند، تشکیل دهند.

امام صادق در نگاه دیگران

فقها و دانشمندان زمان امام صادق (علیه السلام) و همچنین عالمان بعد از او، همگی آن حضرت را به عظمت و برتری علمی و گستردگی دانش ستوده اند.

از آن جمله: 1 — ابوحنیفه، پیشوای مشهور فرقه حنفی، گفته است: «من دانشمندتر از

جعفر بن محمد ندیده ام.» و نیز از او نقل شده که گفته است:

«لَوْ لَاسْتَنْتَانَ لَهَلَكَ نِعْمَانُ» یعنی اگر آن دو سال (شاگردی من نزد او) نبود، نعمان هلاک

می‌شد.

(اسم ابوحنیفه نعمان بن ثابت بوده است.)

2 — مالك، پیشوای فرقه مالکی، گفته است: «مدتی نزد جعفر بن محمد رفت و آمد می‌کردم،

او را همواره در یکی از سه حالت می‌دیدم: یا نماز می‌خواند یا روزه بود و یا قرآن تلاوت می‌کرد، و هرگز او را ندیدم که بدون وضو حدیث نقل کند.»³ — ابن حجر هیتمی گفته است: «به قدری علوم از او نقل شده که زبانزد مردم گشته و آوازه آن، همه جا پخش شده است و بزرگترین پیشوایان (فقه و حدیث) مانند: یحیی بن سعید، ابن جریح، مالک، سفیان ثوری، سفیان بن عیینه، ابوحنیفه، شعبه و ایوب سبحستانی از او نقل روایت کرده اند.»⁴ — ابوبحر جاحظ گوید: «جعفر بن محمد کسی است که علم و دانش او جهان را پر کرده است و گفته می‌شود که ابوحنیفه و سفیان ثوری از شاگردان اوست، و شاگردی این دو تن در اثبات عظمت علمی او کافی است.»⁵ — ابن خلکان مورخ مشهور نوشته است: «او یکی از امامان دوازده گانه در مذهب امامیه، و از بزرگان خاندان پیامبر است که به علت راستی و درستی گفتار، وی را صادق می‌خواندند. فضل و بزرگواری او مشهورتر از آن است که نیاز به توضیح داشته باشد. ابوموسی جابر بن حیّان طرطوسی شاگرد او بود. جابر کتابی شامل هزار ورق تألیف کرد که تعلیمات جعفر صادق را دربرداشت و حاوی پانصد رساله بود.»⁶ — شیخ مفید می‌نویسد: «به قدری علوم از او نقل شده که زبانزد مردم گشته و آوازه آن، همه جا پخش شده است و از هیچ يك از افراد خاندان او، به اندازه او علوم و دانش نقل نشده است.»

توفیق فرهنگی در پرتو آشفته‌گی سیاسی

زمان امام صادق (علیه السلام)، زمان تزلزل حکومت بنی امیه و فزونی قدرت بنی عباس بود و این دو گروه مدّتی در حال کشمکش و مبارزه با یکدیگر بودند. از زمان هشام بن عبدالملک، تبلیغات و مبارزات سیاسی عباسیان آغاز گردید و در سال 129 وارد مرحله مبارزه مسلحانه و عملیات نظامی گردید و سرانجام در سال 132 به

پیروزی رسید.

بنی امیه در این مدت، گرفتار مشکلات سیاسی فراوان بودند، لذا فرصت فشار و اختناق نسبت به شیعیان را نداشتند.

عبّاسیان نیز چون از دستیابی به قدرت در پوشش شعار طرفداری از خاندان پیامبر و گرفتن انتقام خون آنان عمل می‌کردند، فشاری از طرف آنان مطرح نبود. از اینرو، این دوران، دوران آرامش و آزادی نسبی امام صادق(علیه السلام) و شیعیان بود و آن حضرت از این فرصت استفاده کرده و تلاش فرهنگی وسیعی را آغاز کرد. او آن قدر فقه و دانش اهل بیت را گسترش داد و زمینه ترویج احکام و بسط کلام شیعی را فراهم ساخت که مذهب شیعه به نام او به عنوان مذهب جعفری شهرت یافت. امام صادق(علیه السلام) با تمام جریان های فکری و عقیدتی آن روز برخورد کرده و موضوع اسلام و تشیع را در برابر آنها روشن ساخته و برتری بینش اسلام شیعی را ثابت کرده است.

امام صادق(علیه السلام) هر يك از شاگردان خود را در رشته ای که با ذوق و قریحه او سازگار بود، تشویق و تعلیم می‌نمود و در نتیجه، هر کدام از آنها در يك یا دو رشته از علوم مانند: حدیث، تفسیر، فقه و کلام، تخصص پیدا می‌کردند.

هشام بن سالم می‌گوید: روزی با گروهی از یاران امام صادق(علیه السلام) در محضر آن حضرت نشسته بودیم. مردی شامی اجازه ورود خواست و پس از کسب اجازه، وارد مجلس شد. امام فرمود: بنشین. آن گاه پرسید: چه می‌خواهی؟ مرد شامی گفت: شنیده ام شما به تمام سؤالات و مشکلات مردم پاسخ می‌گویید، آمده ام با شما بحث و مناظره کنم! امام فرمود: در چه موضوعی؟ شامی گفت: درباره کیفیت قرائت قرآن. امام رو به حمران کرده فرمود: حمران! جواب این شخص با توست. مرد شامی گفت: من می‌خواهم با شما بحث

کنم، نه با حمران! امام فرمود: اگر حمران را محکوم کردی، مرا محکوم کرده ای! مرد شامی ناگزیر با حمران وارد بحث شد، هر چه شامی پرسید، پاسخ قاطع و مستدلی از حمران شنید، به طوری که سرانجام از ادامه بحث فرو ماند و سخت ناراحت و خسته شد! امام فرمود: حمران را چگونه دیدی؟ مرد شامی گفت: راستی حمران خیلی زبردست است، هر چه پرسیدم به نحو شایسته ای پاسخ داد! آن گاه مرد شامی گفت: می‌خواهم درباره لغت و ادبیات عرب با شما بحث کنم. امام رو به ابان بن تغلب کرد و فرمود: با او مناظره کن. ابان نیز راه هرگونه گریز را به روی او بست و وی را محکوم ساخت. مرد شامی گفت: می‌خواهم درباره فقه با شما مناظره کنم! امام به زراره فرمود: با او مناظره کن. زراره هم با او به بحث پرداخت و به سرعت او را به بن بست کشاند! شامی گفت: می‌خواهم درباره کلام با شما مناظره کنم! امام به مؤمن الطاق دستور داد با او به مناظره بپردازد. طولی نکشید که شامی از مؤمن الطاق نیز شکست خورد! به همین ترتیب وقتی که شامی درخواست مناظره درباره استطاعت برانجام خیر و شرّ، توحید و امامت نمود، امام به ترتیب به حمزه طیار، هشام بن سالم و هشام بن حکم دستور داد با وی به مناظره بپردازند و هر سه با دلائل قاطع و منطق کوبنده، شامی را محکوم ساختند. با مشاهده این صحنه هیجان انگیز، از خوشحالی، خنده ای بر لبان امام نقش بست. اینک از میان سخنان فراوان آن اسوه علم و فضیلت، چهل حدیث برگزیده به دانش طلبان و فضیلت خواهان تقدیم می‌دارم.

* * *

چهل حدیث

قال الإمام الصادق (عليه السلام):)

1- محاسبه روزانه نفس

«حَقٌّ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ يَعْرِفُنَا أَنْ يَعْرِضَ عَمَلَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ عَلَى نَفْسِهِ فَيَكُونَ مُحَاسِبَ نَفْسِهِ، فَإِنْ رَأَى حَسَنَةً اسْتَرَادَ مِنْهَا، وَإِنْ رَأَى سَيِّئَةً اسْتَعْفَرَ مِنْهَا لِنَلَا يَخْزَى يَوْمَ الْقِيَمَةِ:».

بر هر مسلمانی که ما را بشناسد سزاوار است که در هر شبانه روز عملش را بر خود عرضه دارد و خود حسابگر خویش باشد، اگر حسنه دید بر آن بیفزاید، و اگر گناه دید از آن آمرزش خواهد تا این که روز قیامت رسوا نشود.

2- استقامت

«لَوْ أَنَّ شِيعَتَنَا اسْتَقَامُوا لَصَافَحَنَّهُمُ الْمَلَائِكَةُ وَ لَظَلَّمَهُمُ الْعَمَامُ وَ لَأَشْرَفُوا نَهَارًا وَ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مَنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ وَ لَمَا سَأَلُوا اللَّهَ شَيْئًا إِلَّا أَعْطَاهُمْ:».

اگر شیعیان ما استقامت می‌ورزیدند، هر آینه فرشتگان با آنها دست می‌دادند و ابر بر آنها سایه می‌انداخت و در روز می‌درخشیدند و از فراسر و زیر پای خود روزی می‌خوردند و چیزی از خدا نمی‌خواستند، مگر این که به آنها می‌داد.

3- مفساد نیرنگ و حسادت

«مَنْ غَشَّ أَخَاهُ وَ حَقَرَهُ وَ نَاوَاهُ جَعَلَ اللَّهُ النَّارَ مَأْوَاهُ. وَ مَنْ حَسَدَ مُؤْمِنًا إِثْمَاتِ الْإِيمَانِ فِي قَلْبِهِ كَمَا يَنْمَاتُ الْمِلْحُ:».

هر که با برادرش نیرنگ ورزد و او را کوچک شمارد و با او درافتد، خداوند آتش را جایگاهش گرداند، و هر که بر مؤمنی حسد برد، ایمان در دلش آب شود، چنان که نمک در آب حل شود.

4- پارسایی، کوشش و کمک به مؤمنان

«لَا تَذْهَبَنَّ بِكُمْ الْمَذَاهِبُ فَوَ اللَّهُ لَا تُنَالُ وَ لَا يُنَالُ إِلَّا بِالْوَرَعِ وَ الْجِتْهَادِ فِي الدُّنْيَا وَ مُوَاسَاةِ

الإخوان في الله، و ليس من شيعتنا من يظلم الناس:».

مسلکها و مذهبها شما را نبرند، به خدا سوگند به ولایت ما نتوان رسید جز با پارسایی و کوشش در دنیا، و یاری دادن برادران برای خدا. و کسی که به مردم ستم کند، شیعه ما نیست.

-5نتیجه اعتماد به خدا

«مَنْ يَتَّقِ بِاللَّهِ يَكْفِهِ مَا أَهَمُّهُ مِنْ أَمْرِ دُنْيَاهُ وَ آخِرَتِهِ وَ يَحْفَظُ لَهُ مَا غَابَ عَنْهُ، وَ قَدْ

عَجَزَ مَنْ لَمْ يُعِدَّ لِكُلِّ بَلَاءٍ صَبْرًا وَ لِكُلِّ نِعْمَةٍ شُكْرًا وَ لِكُلِّ عُسْرٍ يُسْرًا:».

هر که به خدا اعتماد ورزد، خدا مهم دنیا و آخرتش را کفایت کند و هر چه از او غایب است برایش حفظ کند.

درمانده و ناتوان است هر که برای هر بلا صبری، و برای هر نعمت شکری، و برای هر دشواری آسانی‌ای ندارد.

-6دستورهای اخلاق عملی

«صِلْ مَنْ قَطَعَكَ، وَ اعْطِ مَنْ حَرَمَكَ، وَ أَحْسِنْ إِلَى مَنْ أَسَاءَ إِلَيْكَ وَ سَلِّمْ عَلَى مَنْ

سَبَّكَ. وَ أَنْصِفْ مَنْ خَاصَمَكَ، وَ اعْفُ عَمَّنْ ظَلَمَكَ كَمَا أَنَّكَ تُحِبُّ أَنْ يُعْفَى عَنْكَ،

فَاعْتَبِرْ بِعَفْوِ اللَّهِ عَنْكَ. أَلَا تَرَى أَنَّ شَمْسَهُ أَشْرَقَتْ عَلَى الْإِبْرَارِ وَ الْفَجَّارِ. وَ أَنَّ مَطْرَهُ

يَنْزِلُ عَلَى الصَّالِحِينَ وَ الْخَاطِئِينَ:».

با کسی که از تو بریده ببیوند، و به آن که از تو دریغ کرده بخشش کن، و با کسی

که به تو بدی کرده نیکی کن. و به کسی که به تو دشنام داده سلام کن. و با کسی

که به تو دشمنی ورزیده انصاف ورز. و کسی که تو را ستم ورزیده عفو کن،

همچنان که دوست داری که از تو گذشت شود. به عفو خدا از خودت عبرت گیر،

آیا نبینی که آفتابش بر نیکان و بدان هر دو می‌تابد و بارانش بر شایستگان و

ناشایستگان میبارد؟!

7- آهسته!

«وَ اخْفِضِ الصَّوْتَ، إِنَّ رَبَّكَ الَّذِي يَعْلَمُ مَا تُسْرُونَ وَ مَا تُعْلِنُونَ، قَدْ عَلِمَ مَا تُرِيدُونَ قَبْلَ أَنْ تَسْأَلُوهُ:».

صدایت را فرود آر، زیرا خدایی که نهان و آشکار را میداند سؤال ناکرده میداند که شما چه میخواهید.

8- بهشت و جهنم، خیر و شرّ واقعی

«الْخَيْرُ كُلُّهُ أَمَامَكَ، وَ إِنَّ الشَّرَّ كُلَّهُ أَمَامَكَ، وَ لَنْ تَرَى الْخَيْرَ وَ الشَّرَّ إِلَّا بَعْدَ الْآخِرَةِ، لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ جَعَلَ الْخَيْرَ كُلَّهُ فِي الْجَنَّةِ وَ الشَّرَّ كُلَّهُ فِي النَّارِ، لِأَنَّهُمَا الْبَاقِيَانِ:».

تمام خیر در برابر تو و تمام شرّ نیز در برابر توست. و خیر و شرّ را نبینی، مگر بعد از آخرت، زیرا که خداوند عزوجلّ تمام خیر را در بهشت و تمام شرّ را در دوزخ قرار داده، زیرا که این دو اند که باقی‌اند.

9- جلوه و چهره اسلام

«الْإِسْلَامُ عُرْيَانٌ قَلْبَاسُهُ الْحَيَاءُ وَ زِينَتُهُ الْوَقَارُ وَ مُرُوءَتُهُ الْعَمَلُ الصَّالِحُ وَ عِمَادُهُ الْوَرَعُ وَ لِكُلِّ شَيْءٍ أَسَاسٌ وَ أَسَاسُ الْإِسْلَامِ حُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ:».

اسلام، برهنه است، لباسش حیا و زیورش وقار و جوانمردی‌اش عمل صالح و ستونش پارسایی می‌باشد. و برای هر چیزی پایه ای است و پایه اسلام دوستی، ما اهل بیت است.

10- عمل برای آخرت

«إِعْمَلِ الْيَوْمَ فِي الدُّنْيَا بِمَا تَرْجُوا بِهِ الْفَوْزَ فِي الْآخِرَةِ:».

امروز در دنیا کاری کن که به وسیله آن امید کامیابی در آخرت را داری.

11- پاداش یاری دوستان اهل بیت

«لَا يَبْقَى أَحَدٌ مِمَّنْ أَعَانَ مُؤْمِنًا مِنْ أَوْلِيَانَا بِكَلِمَةٍ إِلَّا أَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ بغير حساب:».

در روز قیامت کسی نماند که يك کلمه به مؤمنی از دوستان ما کمک کرده باشد، جز این که خداوند او را بی حساب به بهشت داخل گرداند.

12- پرهیز از ریا و جدال و دشمنی

«إِيَّاكَ وَ الْمُرَاءَ فَإِنَّهُ يُحِيطُ عَمَّاكَ وَ إِيَّاكَ وَ الْجِدَالَ فَإِنَّهُ يُؤَبِّقُكَ وَ إِيَّاكَ وَ كَثْرَةَ

الْخُصُومَاتِ فَإِنَّهَا تُبْعِدُكَ مِنَ اللَّهِ:».

از ریاکاری بپرهیز که عملت را از بین برد و از جدال بپرهیز که هلاکت گرداند. و از خصومت ها و دشمنی ها بپرهیز که تو را از خدا دور کند.

13- پاکیزگی روح، ابزار تشخیص مؤمن

«إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بَعْدَ خَيْرٍ طَيِّبَ رُوحَهُ فَلَا يَسْمَعُ مَعْرُوفًا إِلَّا عَرَفَهُ وَ لَا مُنْكَرًا إِلَّا

أَنْكَرَهُ، ثُمَّ قَدَفَ اللَّهُ فِي قَلْبِهِ كَلِمَةً يَجْمَعُ بِهَا أَمْرَهُ:».

چون خدا خیر بنده ای را خواهد روحش را پاک گرداند، به طوری که هیچ معروفی به گوشش نرسد، مگر آن که آن را بفهمد و هیچ منکری را نشنود، جز آن که زشتش داند و سپس کلمه ای به دلش الهام کند که کارش را بدان فراهم آرد.

14- درخواست عافیت از خدا

«فَسْتَلُوا رَبَّكُمْ الْعَافِيَةَ وَ عَلَيْكُمْ بِالذَّعَةِ وَ الْوَقَارِ وَ السَّكِينَةِ وَ الْحَيَاءِ:».

از پروردگارتان عافیت بخواهید و نرمش و وقار و آرامش حیا را حفظ کنید.

15- نفس دعا، عمل است

«أَكْثَرُوا مِنَ الدُّعَاءِ، فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ مَنْ عِبَادِهِ الَّذِينَ يَدْعُونَهُ، وَ قَدْ وَعَدَ عِبَادَهُ الْمُؤْمِنِينَ

الْإِسْتِجَابَةَ وَ اللَّهُ مُصِيرٌ دُعَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ لَهُمْ عَمَلًا يَرِيدُهُمْ بِهِ فِي الْجَنَّةِ:».

زیاد دعا کنید، زیرا خداوند بندگان دعا کن خود را دوست دارد و به بندگان مؤمنش وعده اجابت داده است، و خداوند در روز قیامت دعای مؤمنان را از کردارشان محسوب دارد و ثوابش را با بهشت فزاید.

16- دوستی بینوایان مسلمان

«وَعَلَيْكُمْ بِحُبِّ الْمَسَاكِينِ الْمُسْلِمِينَ، فَإِنَّ مَنْ حَقَّرَهُمْ وَتَكَبَّرَ عَلَيْهِمْ فَقَدْ زَلَّ عَنْ دِينِ اللَّهِ وَ اللَّهُ لَهُ حَاقِرٌ مَاقِيتٌ وَقَدْ قَالَ أَبُو نَا رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) «أَمَرَنِي رَبِّي بِحُبِّ الْمَسَاكِينِ الْمُسْلِمِينَ مِنْهُمْ:»»

بر شما باد به دوستی مستمندان مسلمان، زیرا هر کس آنان را کوچک بدارد و بر آنها تکبر ورزد، به راستی که از دین خدا لغزیده و خدا کوچک کننده و زبون کننده اوست. و پدر ما رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) فرموده: «پروردگرم به من دستور داده است که مستمندان مسلمان را دوست بدارم.»

17- ریشه کفر

«إِيَّاكُمْ أَنْ يَحْسُدَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا فَإِنَّ الْكُفْرَ أَصْلُهُ الْحَسَدُ:».

از حسدورزی به یکدیگر بپرهیزید، زیرا ریشه کفر، حسد است.

18- اعمال محبت آور

«ثَلَاثٌ تُورِثُ الْمَحَبَّةَ: الدَّيْنُ وَ النَّوَاضِعُ وَ الْبَدَلُ:».

سه چیز است که محبت آورد: قرض دادن و فروتنی و بخشش.

19- اعمال دشمنی آور

«ثَلَاثَةٌ مَكْسِبَةٌ لِلْبَغْضَاءِ: الْفِئَاقُ وَ الظُّلْمُ وَ الْعُجْبُ:».

سه چیز است که دشمنی می‌آورد: دورویی، ستم و خودبینی.

20- نشانه های سه کس

«ثَلَاثَةٌ لَا تُعْرَفُ إِلَّا فِي ثَلَاثَةِ مَوَاطِنَ: لَا يُعْرَفُ الْحَلِيمُ إِلَّا عِنْدَ الْعَضَبِ وَ لَا الشُّجَاعُ إِلَّا عِنْدَ الْحَرْبِ، وَ لَا أَخٌ إِلَّا عِنْدَ الْحَاجَةِ:».

سه کساند که شناخته نشوند جز در سه جا: بردبار شناخته نشود جز به هنگام خشم، و شجاع شناخته نشود جز به وقت نبرد، و برادر و دوست شناخته نشود جز به وقت نیاز.

21- نشانه های نفاق

«ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ فَهُوَ مُنَافِقٌ وَ إِنْ صَامَ وَ صَلَّى: مَنْ إِذَا حَدَّثَ كَذَبَ، وَ إِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ. وَ إِذَا ائْتَمِنَ خَانَ:».

سه چیز است در هر که باشد منافق است، اگر چه روزه بدارد و نماز بخواند: آن که چون سخن گوید دروغ گوید، و چون وعده کند خلاف ورزد و چون امینش دانند خیانت نماید.

22- به سه کس اعتماد نکن!

«لَا تُشَاوِرْ أَحْمَقَ، وَ لَا تَسْتَعِنْ بِكَذَّابٍ وَ لَا تَتَّقُ بِمَوَدَّةِ مُلُوكٍ:».

با احمق مشورت نکن، و از دروغگو یاری مجو، و به دوستی زمامداران اعتماد مکن.

23- نشانه های سروری و بزرگی

«ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَ سَيِّدًا: كَظْمُ الْغَيْظِ وَ الْعَفْوُ عَنِ الْمُسِيءِ وَ الصَّلَاةُ بِالنَّفْسِ وَ الْمَالِ:».

سه چیز است که در هر که باشد آقا و سرور است: خشم فرو خوردن، گذشت از بدکردار، کمک و صله رحم با جان و مال.

24- نشانه های بلاغت

«ثَلَاثَةٌ فِيهِنَّ الْبَلَاغَةُ: الْقُرْبُ مِنْ مَعْنَى الْبُعْيَةِ، وَ التَّبَعْدُ مِنْ حَشْوِ الْكَلَامِ، وَ الدَّلَالَةُ بِالْقَلِيلِ عَلَى الْكَثِيرِ:».

سه چیز است که در آن بلاغت و شیوایی است: معنی مقصود را رساندن، و از سخن بیهوده دوری جستن، و بالفعل کم، معنی بسیار را رساندن.

25- نجات در سه چیز است

«الْنَّجَاةُ فِي ثَلَاثٍ: تُمْسِكُ عَلَيْكَ لِسَانَكَ، وَ يَسَعُكَ بَيْتُكَ وَ تَنْدُمُ عَلَى خَطِيئَتِكَ:».

نجات در سه چیز است. زبانت را نگهداری و در خانه ات بمانی! و بر خطایات پشیمان شوی.

26- انس و صفا در سه چیز است

«الْأُنْسُ فِي ثَلَاثٍ: فِي الزَّوْجَةِ الْمُوَافِقَةِ وَ الْوَالِدِ الْبَارِّ وَ الصَّدِيقِ الْمُصَافِي:».

انس در سه چیز است: زن موافق و فرزند نیکوکار و دوست خالص و با صفا.

27- نشانه های کرم و بزرگواری

«ثَلَاثَةٌ تَدُلُّ عَلَى كَرَمِ الْمَرْءِ: حُسْنُ الْخُلُقِ، وَ كَظْمُ الْغَيْظِ وَ غَضُّ الطَّرْفِ:».

سه چیز است که دلیل بزرگواری شخص است: خوشخویی، فروبردن خشم، و فروهستن چشم.

28- سه چیز، تباهی می‌آورند

«ثَلَاثَةٌ تُكَدِّرُ الْعَيْشَ: السُّلْطَانُ الْجَائِرُ، وَ الْجَارُ السَّوُّءُ وَ الْمَرْأَةُ الْبَدِيَّةُ:».

سه کس زندگی را تیره کنند: زمامدار ستمگر، و همسایه بد، و زن بی‌شرم و بدزبان.

29- حق و ناحق

«مَنْ طَلَبَ ثَلَاثَةَ بَغَيْرِ حَقِّ حُرْمِ ثَلَاثَةَ بَحَقٍّ: مَنْ طَلَبَ الدُّنْيَا بَغَيْرِ حَقِّ حُرْمِ الْآخِرَةِ»

بِحَقِّ، وَ مَنْ طَلَبَ الرِّيَاسَةَ بِغَيْرِ حَقِّ حُرْمِ الطَّاعَةِ لَهُ بِحَقِّ وَ مَنْ طَلَبَ الْمَالَ بِغَيْرِ حَقِّ حُرْمِ بَقَاةِ لَهُ بِحَقِّ:».

هر که سه چیز را به ناحق خواهد از سه چیز به حق محروم گردد: 1- هر که دنیا را به ناحق خواهد از آخرت به حق محروم گردد، 2- هر که به ناحق ریاست طلبد از طاعت به حق محروم گردد، 3- هر که به ناحق مالی را طلبد از ماندگاری به حق آن محروم گردد.

30- پرهیز از سه چیز

«إِنَّ يَسْلَمَ النَّاسُ مِنْ ثَلَاثَةِ أَشْيَاءَ كَانَتْ سَلَامَةً شَامِلَةً: لِسَانَ السَّوِّءِ وَ يَدِ السَّوِّءِ وَ فِعْلِ السَّوِّءِ:».

اگر مردم از سه چیز در سلامت باشند، سلامت کامل خواهند داشت: زبان بد و دست بد و کاربرد.

31- کمال احسان به سه چیز

«لَا يَتِمُّ الْمَعْرُوفُ إِلَّا بِثَلَاثِ خِصَالٍ: تَعْجِيلُهُ وَ تَقْلِيلُ كَثِيرِهِ وَ تَرْكُ الْأَمْتِنَانِ بِهِ:».

احسان و نیکی کامل نباشد، مگر با سه خصلت: شتاب در آن، کم شمردن بسیار آن، و منت نهادن بر آن.

32- ایمان سودمند

«مَنْ لَمْ تَكُنْ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ لَمْ يَنْفَعَهُ الْإِيمَانُ: حِلْمٌ يَرُدُّ بِهِ جَهْلَ الْجَاهِلِ، وَ وَرَعٌ يَحْجِزُهُ عَنِ طَلَبِ الْمَحَارِمِ وَ خُلُقٌ يُدَارِي بِهِ النَّاسَ:».

هر که سه خصلت در او نباشد، ایمان به او سودی نرساند: 1- حلمی که با آن، نادانی نادان را برطرف کند، 2- پارسایی‌های که از طلب حرام بازدارد، 3- و اخلاقی که به وسیله آن با مردم مدارا کند.

33- درباره دانش

«أَطْلُبُوا الْعِلْمَ وَ تَرَبَّيْنَا مَعَهُ بِالْحِلْمِ وَ الْوَقَارِ وَ تَوَاضَعُوا لِمَنْ تُعَلِّمُونَهُ الْعِلْمَ وَ تَوَاضَعُوا

لِمَنْ طَلَبْتُمْ مِنْهُ الْعِلْمَ، وَ لَا تَكُونُوا عُلَمَاءَ جَبَّارِينَ فَيَذْهَبَ بَاطِلُكُمْ بِحَقِّكُمْ:».

دانش بیاموزید و با آن خود را به بردباری و سنگینی بیارایید و با دانش آموزان

خود فروتن باشید، و در برابر استاد خویش تواضع کنید، و از عالمان متکبر و

مستبد نباشید، که رفتار ناحقشان حق شما را از بین برد.

34- اعتماد بر حسب شناخت

«إِذَا كَانَ الزَّمَانُ زَمَانَ جَوْرٍ وَ أَهْلُهُ أَهْلَ غَدْرٍ فَالْطَّمَأْنِينَةُ إِلَى كُلِّ أَحَدٍ عَجْزٌ:».

هر گاه زمان، زمان جور و ستم باشد و اهل زمانه اهل غدر و نیرنگ، اعتماد و

دل بستگی به هر کسی عجز و درماندگی است.

35- نتیجه تمایل به دنیا و اعراض از آن

«الرَّغْبَةُ فِي الدُّنْيَا تُورِثُ الْعَمَّ وَ الْحُزْنَ وَ الزُّهْدُ فِي الدُّنْيَا رَاحَةَ الْقَلْبِ وَ النَّبَدَنَ:».

رغبت و تمایل به دنیا مایه غم و اندوه، و زهد و بی میلی به دنیا سبب راحتی قلب و

بدن است.

36- صفات امر به معروف و ناهی از منکر

«إِنَّمَا يَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ مَنْ كَانَتْ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ: 1- عَالِمٌ بِمَا

يَأْمُرُ، عَالِمٌ بِمَا يَنْهَى. 2- عَادِلٌ فِيمَا يَأْمُرُ، عَادِلٌ فِيمَا يَنْهَى. 3- رَفِيقٌ بِمَا يَأْمُرُ، رَفِيقٌ

بِمَا يَنْهَى. کسی امر به معروف و نهی از منکر می کند که در او سه ویژگی

باشد: 1- به آنچه امر کند دانا باشد و بدانچه نیز نهی کند دانا باشد، 2- در آنچه امر

کند عادل باشد و در آنچه نیز نهی کند عادل باشد، 3- به آنچه امر کند با نرمش امر

کند و بدانچه نیز نهی کند با نرمش نهی کند.

37- زمامدار ستمگر

«مَنْ تَعَرَّضَ لِسُلْطَانٍ جَائِرٍ فَأَصَابَتْهُ مِنْهُ بَلِيَّةٌ لَمْ يُوجَرْ عَلَيْهَا وَ لَمْ يُرْزَقِ الصَّبْرَ عَلَيْهَا:».

هر که از زمامدار ستمگر، طالب فضل و احسانی شود، از او بلایی بیند که، بر آن پاداش نیابد و صبر بر آن، روزی او نشود.

38- بهترین هدیه

«أَحَبُّ إِخْوَانِي إِلَيَّ مَنْ أَهْدَى إِلَيَّ عِيُوبِي:».

محبوبترین برادرانم نزد من، کسی است که عیبهایم را به من اهدا کند.

39- برتری جوی گمراه

«مَنْ دَعَا النَّاسَ إِلَى نَفْسِهِ وَ فِيهِمْ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ فَهُوَ مُبْتَدِعٌ ضَالٌّ:».

هر که با وجود داناتر از خود، مردم را به اطاعت از خود دعوت کند بدعت گزار و گمراه است.

40- صلہ رحم و آثار آن

«إِنَّ صِلَةَ الرَّحْمِ وَ الْبِرَّ لِيُهِوَّتَانِ الْحِسَابَ وَ يَعْصِمَانِ مِنَ الذُّنُوبِ فَصَلُّوا إِخْوَانَكُمْ وَ بَرُّوا إِخْوَانَكُمْ وَ لَوْ بِحُسْنِ السَّلَامِ وَ رَدَّ الْجَوَابِ:».

به راستی که صلہ رحم و نیکوکاری، حساب را آسان کند و از گناهان جلوگیری نماید، پس با برادران خود صلہ رحم و نیکی کنید، گرچه به نیکو سلام دادن و جواب سلام باشد.

امام موسی کاظم(علیه السلام)

پرتوی از سیره و سیمای امام موسی کاظم(علیه السلام)

حضرت امام موسی بن جعفر (علیه السلام)، معروف به کاظم و باب الحوائج و عبد صالح در روز یکشنبه 7 صفر سال 128 قمری در روستای «ابواء»، دهی در بین مکه و مدینه، متولد گردید.

نام مادر آن حضرت، حمیده است.

آن حضرت در 25 رجب سال 183 قمری، در زندان هارون الرشید عباسی در بغداد، در 55 سالگی به دستور هارون مسموم گردید و به شهادت رسید.

مرقد شریفش در کاظمین، نزدیک بغداد، زیارتگاه شیفتگان حضرتش می‌باشد.

امام موسی بن جعفر همان راه و روش پدرش حضرت صادق (علیه السلام) را بر محور برنامه ریزی فکری و آگاهی عقیدتی و مبارزه با عقاید انحرافی، ادامه داد.

آن حضرت با دلائل استوار، بی‌مایگی افکار الحادی را نشان می‌داد و منحرفان را به اشتباه راه و روششان آگاه می‌ساخت.

کمکم جنبش فکری امام (علیه السلام) درخشندگی یافت و قدرت علمی‌اش دانشمندان را تحت الشعاع خود قرار داد.

این کار بر حاکمان حکومت عباسی سخت و گران آمد و به همین دلیل با شیفتگان مکتبش با شدت و فشار و شکنجه برخورد کردند.

از اینرو، امام کاظم (علیه السلام) به یکی از شاگردان معروفش به نام هشام هشدار داد به خاطر خطرهای موجود، از سخن گفتن خودداری کند و هشام هم تا هنگام مرگ خلیفه از بحث و گفتگو خودداری کرد.

ابن حجر هیتمی گوید: «موسی کاظم وارث علوم و دانش های پدر و دارای فضل و کمال او بود وی در پرتو عفو و گذشت و بردباری فوق العاده که در رفتار با مردم نادان زمان از خود نشان داد، لقب کاظم یافت، و در زمان او هیچ کس در معارف الهی و دانش و بخشش

به پایه او نمی‌رسید.» امام کاظم (علیه السلام) در برابر دستگاه ظلم و ستم عباسی موضع سلبی و منفی را در پیش گرفت و دستور داد تا شیعیان در دعاوی و منازعات خود، به دستگاه دولتی روی نیارند و به آنان شکایت نبرند و سعی کنند با قرار دادن قاضی تحکیم در میان خویش، منازعات را فیصله دهند.

امام (علیه السلام) درباره حاکمان غاصب زمانش فرمود: «هر کس بقای آنان را دوست داشته باشد از آنان است و هر کس از آنان باشد وارد آتش گردد.» بدین وسیله آن حضرت، خشم و نارضایتی خود را از حکومت هارون پیاپی ابراز می‌فرمود و همکاری با آنان را در هر صورت حرام می‌دانست و اعتماد و تکیه بر آنان را منع می‌کرد و می‌فرمود: «بر آنان که ستمکارند تکیه مکنید که گرفتار دوزخ می‌شوید.» امام کاظم (علیه السلام)، علی بن یقطین، یکی از یاران نزدیک خویش را از این فرمان استثنا کرد و اجازت داد تا منصب وزرات را در روزگار هارون عهده دار گردد و پیش از او، منصب زمامداری را در ایام مهدی بپذیرد.

او نزد امام موسی (علیه السلام) رفت و از او اجازت خواست تا استعفا دهد و منصب خود را ترك کند، اما امام او را از این کار بازداشت و به او گفت: «چنین مکن، برادران تو به سبب تو عزت دارند و به تو افتخار می‌کنند، شاید به یاری خدا بتوانی شکست‌ها را درمان کنی و دست بینوایی را بگیری یا به دست تو، مخالفان خدا درهم شکسته شوند. ای علی! کفار و تاوان شما، خوبی کردن به برادران است، يك مورد را برای من تضمین کن، سه مورد را برایت تضمین می‌کنم، نزد من ضامن شو که هر يك از دوستان ما را دیدی نیاز او را برآوری و او را گرامی داری و من ضامن می‌شوم که هرگز سقف زندانی بر تو سایه نیفکند و دم هیچ شمشیر به تو نرسد و هرگز فقر به سرای تو پای نگذارد.

ای علی! هر کس مؤمنی را شاد سازد، اوّل خدای را و دوم پیامبر را و در مرحله سوم ما را شاد کرده است.»

سخن چینی درباره امام(علیه السلام)

پاره ای از فعالیت های امام کاظم(علیه السلام) به وسیله سخن چینان به هارون الرشید می‌رسید و این امر، کینه و خشم او را برمی‌انگیخت.

يك بار به او خبر دادند که از سراسر جهان اسلام، اموالی هنگفت نزد امام موسی بن جعفر(علیه السلام) جمع آوری می‌گردد و از شرق و غرب برای او حمل می‌شود و او را چندین بیت المال است.

هارون به دستگیری امام(علیه السلام) و زندانی کردن او فرمان داد، یحیی برمکی آگاه شد که امام(علیه السلام) در پی کار خلافت برای خویش افتاده است و به پایگاه های خود در همه نقاط کشور اسلامی نامه می‌نویسد و آنان را به سوی خویش دعوت می‌کند و از مردم می‌خواهد که بر ضدّ حکومت قیام کنند، یحیی به هارون خبر داد و او را علیه امام(علیه السلام) تحریک کرد.

هارون امام را به زندان افکند و از شیعیانش جدا ساخت و امام(علیه السلام) روزگاری دراز، شاید حدود چهارده سال، در زندان هارون گذراند.

امام(علیه السلام) در زندان نامه ای به هارون فرستاد و در آن نامه نفرت و خشم خود را به او ابراز فرمود، متن نامه چنین است: «هرگز بر من روزی پربلا نمی‌گذرد، که بر تو روزی شاد سپری می‌گردد، ما همه در روزی که پایان ندارد مورد حساب قرار می‌گیریم و آنجاست که مردم فاسد زیان خواهند دید.» امام کاظم(علیه السلام) در زندان، شکنجه ها و رنجهای فراوان را تحمل کرد، دست و پای مبارکش را به زنجیر می‌بستند و آزارهای

کشنده بر او روا می‌داشتند.

سرانجام زهری کشنده به او خوردند و مظلومانه او را به شهادت رساندند.

صفات برجسته امام کاظم(علیه السلام)

حضرت امام موسی کاظم(علیه السلام) عابدترین و زاهدترین، فقیه ترین، سخی‌ترین و کریمترین مردم زمان خود بود، هر گاه دو سوم از شب می‌گذشت نمازهای نافله را به جا می‌آورد و تا سپیده صبح به نماز خواندن ادامه می‌داد و هنگامی که وقت نماز صبح فرا می‌رسید، بعد از نماز شروع به دعا می‌کرد و از ترس خدا آن چنان گریه می‌کرد که تمام محاسن شریفش به اشک آمیخته می‌شد و هر گاه قرآن می‌خواند مردم پیرامونش جمع می‌شدند و از صدای خوش او لذت می‌بردند.

آن حضرت، صابر، صالح، امین و کاظم لقب یافته بود و به عبد صالح شناخته می‌شد، و به خاطر تسلط بر نفس و فروبردن خشم، به کاظم مشهور گردید.

مردی از تبار عمر بن الخطاب در مدینه بود که او را می‌آورد و علی(علیه السلام) را دشنام می‌داد.

برخی از اطرافیان به حضرت گفتند: اجازه ده تا او را بکشیم، ولی حضرت به شدت از این کار نهی کرد و آنان را شدیداً سرزنش فرمود.

روزی سراغ آن مرد را گرفت، گفتند: در اطراف مدینه، به کار زراعت مشغول است. حضرت سوار بر الاغ خود وارد مزرعه وی شد.

آن مرد فریاد برآورد: زراعت ما را خراب مکن، ولی امام به حرکت خود در مزرعه ادامه داد وقتی به او رسید، پیاده شد و نزد وی نشست و با او به شوخی پرداخت، آن گاه به او

فرمود: چقدر در زراعت خود از این بابت زیان دیدی؟ گفت: صد دینار.

فرمود: حال انتظار داری چه مبلغ از آن عایدت شود؟ گفت: من از غیب خبر ندارم. امام به او فرمود: پرسیدم چه مبلغ از آن عایدت شود؟ گفت: انتظار دارم دویست دینار عایدم شود. امام به او سیصد دینار داد و فرمود: زراعت تو هم سر جایش هست. آن مرد برخاست و سر حضرت را بوسید و رفت. امام به مسجد رفت و در آنجا آن مرد را دید که نشسته است. وقتی آن حضرت را دید، گفت: خداوند می‌داند که رسالتش را در کجا قرار دهد. یارانش گرد آمدند و به او گفتند: داستان از چه قرار است، تو که تا حال خلاف این را می‌گفتی. او نیز به دشنام آنها و به دعا برای امام موسی(علیه السلام) پرداخت. امام(علیه السلام) نیز به اطرافیان خود که قصد کشتن او را داشتند فرمود: آیا کاری که شما می‌خواستید بکنید بهتر بود یا کاری که من با این مبلغ کردم؟ و بسیاری از این گونه روایات، که به اخلاق والا و سخاوت و شکیبایی آن حضرت بر سختیها و چشمپوشی ایشان از مال دنیا اشارت می‌کند، نشانگر کمال انسانی و نهایت عفو و گذشت آن حضرت است.

بعد از شهادت

سندی بن شاهک، به دستور هارون الرشید، سمی را در غذای آن حضرت گذارد و امام(علیه السلام) از آن غذا خورد و اثر آن در بدن مبارکش کارگر افتاد و بیش از سه روز مهلتش نداد.

وقتی امام به شهادت رسید، سندی گروهی از فقها و بزرگان بغداد را بر سر جنازه اش آورد و به ایشان گفت: به او نگاه کنید، آیا در وی اثری از ضربه شمشیر یا اصابت نیزه می‌بینید؟ گفتند: ما از این آثار چیزی نمی‌بینیم و از آنها خواست که بر مرگ طبیعی او شهادت دهند و آنها نیز شهادت دادند! آن گاه جسد شریف آن حضرت را بیرون آورده و آن را بر جسر (پل) بغداد نهادند و دستور داد که ندا دهند: این موسی بن جعفر است که مرده

است، نگاه کنید. عابران به او نگاه می‌کردند و اثری از چیزی که نشان دهنده کشتن او باشد، نمی‌دیدند.

یعقوبی در تاریخش می‌گوید: پس از آن که امام کاظم (علیه السلام) مدت درازی را در زندان های تاریک هارون الرشید گذراند، به ایشان گفته شد: چطور است که به فلان کس نامه ای بنویسی تا درباره تو با رشید صحبت کند؟ امام فرمود: پدرم به نقل از پدراش حدیث کرده: «خداوند به داود (علیه السلام) سفارش کرده که هر گاه بنده ای، به یکی از بندگان من امید بست، همه درهای آسمان به رویش بسته می‌شود و زمین زیر پایش خالی می‌گردد.» در مدت زندان آن حضرت، اقوال مختلفی وجود دارد.

آن حضرت، چهار سال یا هفت سال یا ده سال یا به قولی چهارده سال در زندان به سر برده است.

حضرت امام موسی کاظم، سی و هفت فرزند پسر و دختر از خود به جای گذاشته که والاتریشان حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) می‌باشد.

از میان کلمات و سخنان ارزنده حضرت امام موسی کاظم (علیه السلام)، چهل حدیث را برگزیدم که هر يك با نورانیّت ویژه اش، روشنگر دل‌های اهل ایمان و پاکبختگان وادی حقیقت و عرفان است.

* * *

چهل حدیث

قال الإمامُ الكاظمُ (عليه السلام):

1- تعقل و معرفت

«ما بعث الله أنبياءه و رسله إلى عباده إلا ليَعْقِلُوا عَنِ اللَّهِ، فَأَحْسَنُهُمْ اسْتِجَابَةً أَحْسَنُهُمْ

مَعْرِفَةَ اللَّهِ، وَ أَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ أَحْسَنُهُمْ عَقْلًا وَ أَعْقَلُهُمْ أَرْفَعُهُمْ دَرَجَةً فِي الدُّنْيَا وَ
الْآخِرَةِ:».

خداوند پیامبران و فرستادگانش را به سوی بندگانش بر نینگیخته، مگر آن که از
طرف خدا تعقل کنند. پس نیکوترینشان از نظر پذیرش، بهترینشان از نظر معرفت
به خداست، و داناترینشان به کار خدا، بهترینشان از نظر عقل است، و عاقلترین
آنها، بلند پایه ترینشان در دنیا و آخرت است.

2-حجّت ظاهری و باطنی

«إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ، حُجَّةَ ظَاهِرَةً وَ حُجَّةَ بَاطِنَةً، فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَ
الْأَنْبِيَاءُ وَ الْإِيْمَةُ وَ أَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ:».

همانا برای خداوند بر مردم دو حجّت است، حجّت آشکار و حجّت پنهان، اما حجّت
آشکار عبارت است از: رسولان و پیامبران و امامان؛ و حجّت پنهانی عبارت است
از عقول مردمان.

3-صبر و گوشهگیری از اهل دنیا

«الصَّبْرُ عَلَى الْوَحْدَةِ عَلَامَةٌ قُوَّةِ الْعَقْلِ، فَمَنْ عَقَلَ عَنِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِعْتَرَلَ أَهْلَ
الدُّنْيَا وَ الرَّاعِبِينَ فِيهَا وَ رَغِبَ فِيهَا عِنْدَ رَبِّهِ وَ كَانَ اللَّهُ أَنَسَهُ فِي الْوَحْشَةِ وَ صَاحِبَهُ فِي
الْوَحْدَةِ، وَ غِنَاهُ فِي الْعَيْلَةِ وَ مُعَزَّةٌ فِي غَيْرِ عَشِيرَةٍ:».

صبر بر تنهایی، نشانه قوت عقل است، هر که از طرف خداوند تبارک و تعالی تعقل
کند از اهل دنیا و راغبین در آن کناره گرفته و بدانچه نزد پروردگارش است رغبت
نموده، و خداوند در وحشت انیس اوست و در تنهایی یار او، و توانگری او در
نداری و عزّت او در بی‌تیره و تباری است.

4-عاقلان آینده نگر

«إِنَّ الْعُقَلَاءَ زَهَدُوا فِي الدُّنْيَا وَرَغِبُوا فِي الْآخِرَةِ لِأَنَّهُمْ عَلِمُوا أَنَّ الدُّنْيَا طَالِبَةٌ وَمَطْلُوبَةٌ
وَ الْآخِرَةُ طَالِبَةٌ وَمَطْلُوبَةٌ مَنْ طَلَبَ الْآخِرَةَ طَلَبَتْهُ الدُّنْيَا حَتَّى يَسْتَوْفَى مِنْهَا رِزْقَهُ، وَ
مَنْ طَلَبَ الدُّنْيَا طَلَبَتْهُ الْآخِرَةُ فَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ فَيُفْسِدُ عَلَيْهِ دُنْيَاهُ وَ آخِرَتَهُ:».

به راستی که عاقلان، به دنیا بی‌ رغبتند و به آخرت مشتاق؛ زیرا می‌دانند که دنیا
خواهانست و خواسته شده و آخرت هم خواهانست و خواسته شده، هر که آخرت
خواهد دنیا او را بخواهد تا روزی خود را از آن دریافت کند، و هر که دنیا را
خواهد آخرتش به دنبال است تا مرگش رسد و دنیا و آخرتش را بر او تباه کند.

-کتضرع برای عقل

«مَنْ أَرَادَ الْغِنَى بِلَا مَالٍ وَ رَاحَةَ الْقَلْبِ مِنَ الْحَسَدِ وَ السَّلَامَةَ فِي الدِّينِ فَلْيَتَضَرَّعْ إِلَى
اللَّهِ فِي مَسْأَلَتِهِ بِأَنْ يُكْمِلَ عَقْلَهُ، فَمَنْ عَقَلَ قَنَعَ بِمَا يَكْفِيهِ وَ مَنْ قَنَعَ بِمَا يَكْفِيهِ اسْتَعْنَى وَ
مَنْ لَمْ يَفْتَحْ بِمَا يَكْفِيهِ لَمْ يُدْرِكِ الْغِنَى أَبَدًا:».

هر کس بی‌نیازی خواهد بدون دارایی، و آسایش دل خواهد بدون حسد، و سلامتی
دین طلبد، باید به درگاه خدا زاری کند و بخواهد که عقلش را کامل کند، هر که
خرد ورزد، بدانچه کفایتش کند قانع باشد. و هر که بدانچه او را بس باشد قانع شود،
بی‌نیاز گردد. و هر که بدانچه او را بس بود قانع نشود، هرگز به بی‌نیازی نرسد.

-کدیدار با مؤمن برای خدا

«مَنْ زَارَ أَخَاهُ الْمُؤْمِنَ لِلَّهِ لَا لِغَيْرِهِ، لِيَطْلُبَ بِهِ ثَوَابَ اللَّهِ وَ تَنْجِزَ مَا وَعَدَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ
وَ كَلَّ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِهِ سَبْعِينَ أَلْفَ مَلَكٍ مِنْ حِينَ يَخْرُجُ مِنْ مَنْزِلِهِ حَتَّى يَعُودَ إِلَيْهِ
يُنَادُونَهُ: أَلَا طَيْبَتْ وَ طَابَتْ لَكَ الْجَنَّةُ، تَبَوَّاتَ مِنَ الْجَنَّةِ مَثَرًا:».

هر کس — فقط برای خدا نه چیز دیگر — به دیدن برادر مؤمنش رود تا به پاداش و
وعده‌های الهی برسد، خداوند متعال، از وقت خروجش از منزل تا برگشتن او،

هفتاد هزار فرشته بر او گمارد که همه ندایش کنند: هان! پاك و خوش باش و بهشت برایت پاکیزه باد که در آن جای گرفتی.

7- مروّت، عقل و بهای آدمی

«لا دینَ لِمَنْ لا مُرُوَّةَ لَهُ، وَ لا مُرُوَّةَ لِمَنْ لا عَقْلَ لَهُ، وَ إِنَّ أَعْظَمَ النَّاسِ قَدْرًا الَّذِي لَا يَرَى الدُّنْيَا لِنَفْسِهِ خَطْرًا، أَمَا إِنَّ أُبْدَانَكُمْ لَيْسَ لَهَا ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ، فَلَا تَبِيعُوهَا بِغَيْرِهَا. کسی که جوانمردی ندارد، دین ندارد؛ و هر که عقل ندارد، جوانمردی ندارد. به راستی که باارزشتترین مردم کسی است که دنیا را برای خود مقامی نداند، بداند که بهای تن شما مردم، جز بهشت نیست، آن را جز بدان مفروشید.

8- حفظ آبروی مردم

«مَنْ كَفَّ نَفْسَهُ عَنِ أَعْرَاضِ النَّاسِ أَقَالَهُ اللَّهُ عَثْرَتَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَ مَنْ كَفَّ غَضَبَهُ عَنِ النَّاسِ كَفَّ اللَّهُ عَنْهُ غَضَبَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ:».

هر که خود را از آبروریزی مردم نگهدارد، خدا در روز قیامت از لغزشش می‌گذرد، و هر که خشم خود را از مردم باز دارد، خداوند در روز قیامت خشمش را از او باز دارد.

9- عوامل نزدیکی و دوری به خدا

«أَفْضَلُ مَا يَتَقَرَّبُ بِهِ الْعَبْدُ إِلَى اللَّهِ بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ بِهِ الصَّلَاةُ وَ بَرُّ الْوَالِدَيْنِ وَ تَرْكُ الْحَسَدِ وَ الْعُجْبِ وَ الْفَخْرِ:».

بهترین چیزی که به وسیله آن بنده به خداوند تقرّب می‌جوید، بعد از شناختن او، نماز و نیکی به پدر و مادر و ترک حسد و خودبینی و به خود بالیدن است.

10- عاقل دروغ نمی‌گوید

«إِنَّ الْعَاقِلَ لَا يَكْذِبُ وَ إِنْ كَانَ فِيهِ هَوَاهُ:».

همانا که عاقل دروغ نمی‌گوید، گرچه طبق میل و خواسته او باشد.

11- حکمت کم‌گویی و سکوت

«قَلَّةَ الْمَنْطِقِ حُكْمٌ عَظِيمٌ، فَعَلَيْكُمْ بِالصَّمْتِ، فَإِنَّهُ دَعَا حَسَنَةً وَ قَلَّةَ وَزْرٍ، وَ خِفَّةَ مَنْ
الدُّنُوبِ:».

کم‌گویی، حکمت بزرگی است، بر شما باد به خموشی که شیوه‌ای نیکو و سبک‌بار
و سبب تخفیف گناه است.

12- هرزه‌گویی بی‌حیا

«إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ الْجَنَّةَ عَلَى كُلِّ فَاحِشٍ قَلِيلٍ الْحَيَاءِ لَا يُبَالَى مَا قَالَا وَ لَا مَا قِيلَ لَهُ:».

همانا خداوند بهشت را بر هر هرزه‌گو کم‌حیا که باکی ندارد چه می‌گوید و یا به
او چه گویند حرام گردانیده است.

13- منکبر، داخل بهشت نمی‌شود

«إِيَّاكَ وَ الْكِبْرَ، فَإِنَّهُ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ كِبْرٍ:».

از کبر و خودخواهی بپرهیز، که هر کسی در دلش به اندازه دانه‌ای کبر باشد،
داخل بهشت نمی‌شود.

14- تقسیم کار در شبانه روز

«إِجْتَهِدُوا فِي أَنْ يَكُونَ زَمَانُكُمْ أَرْبَعَ سَاعَاتٍ: سَاعَةٌ لِمُنَاجَاةِ اللَّهِ، وَ سَاعَةٌ لِأَمْرِ الْمَعَاشِ،

وَ سَاعَةٌ لِمُعَاشَرَةِ الْأَخْوَانِ وَ النِّقَاطَةِ الَّذِينَ يُعَرِّفُونَكُمْ عُيُوبَكُمْ وَيُخَلِّصُونَ لَكُمْ فِي الْبَاطِنِ،

وَ سَاعَةٌ تَخْلُونَ فِيهَا لِلذَّائِكُمْ فِي غَيْرِ مُحَرَّمٍ وَ بِيَهَذِهِ السَّاعَةِ تَقْدِرُونَ عَلَى الثَّلَاثِ

ساعات:».

بکوشید که اوقات شبانه‌روزی شما چهار قسمت باشد: 1 - قسمتی برای مناجات با

خدا، 2 - قسمتی برای تهیه معاش، 3 - قسمتی برای معاشرت با برادران و افراد

مورد اعتماد که عیبهای شما را به شما می‌فهمانند و در دل به شما اخلاص می‌ورزند، 4 - و قسمتی را هم در آن خلوت می‌کنید برای درک لذتهای حلال [و تفریحات سالم] و به وسیله انجام این قسمت است که بر انجام وظایف آن سه قسمت دیگر توانا می‌شوید.

15- همنشینی با دیندار و عاقل خیرخواه

«مُجَالِسَةُ أَهْلِ الدِّينِ شَرَفُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَ مُشَاوَرَةُ الْعَاقِلِ النَّاصِحِ يُمْنٌ وَ بَرَكَهٌ وَ رُشْدٌ وَ تَوْفِيقٌ مِنَ اللَّهِ، فَإِذَا أَشَارَ عَلَيْكَ الْعَاقِلُ النَّاصِحُ فَيَاكَ وَ الْخِلَافَ فَإِنَّ فِي ذَلِكَ الْعَطَبَ:».

همنشینی اهل دین، شرف دنیا و آخرت است، و مشورت با خردمند خیرخواه، یمن و برکت و رشد و توفیق از جانب خداست، چون خردمند خیرخواه به تو نظری داد، مبدا مخالفت کنی که مخالفتش هلاکت بار است.

16- پرهیز از انس زیاد با مردم

«إِيَّاكَ وَ مُخَالَطَةَ النَّاسِ وَ الْأُنْسَ بِهِمْ إِلَّا أَنْ تَجِدَ مِنْهُمْ عَاقِلًا وَ مَأْمُونًا فَأَنْسَ بِهِ وَ اهْرُبْ مِنْ سَائِرِهِمْ كَهَرَبِكَ مِنَ السَّبَاعِ الضَّارِيَةِ:».

پرهیز از معاشرت با مردم و انس با آنان، مگر این که خردمند و امانتداری در میان آنها بیابی که [در این صورت] با او انس گیر و از دیگران بگریز، به مانند گریز تو از درنده های شکاری.

17- نتیجه حب دنیا

«مَنْ أَحَبَّ الدُّنْيَا ذَهَبَ خَوْفُ الْآخِرَةِ مِنْ قَلْبِهِ وَ مَا أُوتِيَ عَبْدٌ عِلْمًا فَازْدَادَ لِلدُّنْيَا حُبًّا إِلَّا أَزْدَادَ مِنَ اللَّهِ بُعْدًا وَ أَزْدَادَ اللَّهُ عَلَيْهِ غَضَبًا:».

هر که دنیا را دوست بدارد، خوف آخرت از دلش برود، و به بنده ای دانشی ندهند

که به دنیا علاقه مندتر شود، مگر آن که از خدا دورتر و مورد خشم او قرار گیرد.

18- پرهیز از طمع و تکیه بر توکل

«إِيَّاكَ وَالطَّمَعَ، وَ عَلَيْكَ بِالْيَأْسِ مِمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ، وَ أَمِتِ الطَّمَعَ مِنَ الْمُخْلُوقِينَ، فَإِنَّ الطَّمَعَ مِفْتَاحُ لِلذُّلِّ، وَ اخْتِلَاسُ الْعَقْلِ وَ اخْتِلَاقُ الْمُرَوَّاتِ، وَ تَدْنِيسُ الْعَرَضِ وَ الذَّهَابُ بِالْعِلْمِ. وَ عَلَيْكَ بِالْإِعْتِصَامِ بِرَبِّكَ وَ التَّوَكُّلِ عَلَيْهِ.

از طمع بپرهیز، و بر تو باد به ناامیدی از آنچه در دست مردم است، طمع را از مخلوقین بپرهیز که طمع، کلید خواری است، طمع، عقل را میریاید و مردانگی را نابودکند و آبرو را می‌آلاید و دانش را از بین می‌برد. بر تو باد که به پروردگارت پناه بری و بر او توکل کنی.

19- نتایج امانداری و راستگویی

«أداء الأمانة وَ الصِّدْقُ يَجْلِبَانِ الرِّزْقَ، وَ الخِيَانَةُ وَ الكَذِبُ يَجْلِبَانِ الْفَقْرَ وَ النِّفَاقَ:»
امانداری و راستگویی، سبب جلب رزق و روزی‌باند، و خیانت و دروغ‌گویی، سبب جلب فقر و دورویی.

20- سقوط برتری جوی

«إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِالذَّرَّةِ شَرًّا أَثْبَتَ لَهَا جَنَاحَيْنِ، فَطَارَتْ فَأَكَلَهَا الطَّيْرُ:»
هر گاه خداوند بدی مورچه را بخواهد، به او دو بال می‌دهد که پرواز کند تا پرنده‌ها او را بخورند.

21- حقیقت‌جویی و باطل‌ستیزی

«إِنَّ اللَّهَ وَ قُلَّ الْحَقَّ وَ إِنْ كَانَ فِيهِ هَلَاكُكَ فَإِنَّ فِيهِ نَجَاتُكَ إِنَّ اللَّهَ وَدَعَ الْبَاطِلَ وَ إِنْ كَانَ فِيهِ نَجَاتُكَ، فَإِنَّ فِيهِ هَلَاكُكَ:»

از خدا بترس و حق را بگو، اگرچه نابودی تو در آن باشد. زیرا که در واقع، نجات

تو در آن است. از خدا بترس و باطل را واگذار، اگرچه نجات تو در آن باشد، زیرا که در واقع، نابودی تو در آن است.

22- تناسب بلا و ایمان

«الْمُؤْمِنُ مِثْلُ كَفَّتَى الْمِيزَانِ كُلَّمَا زِيدَ فِي إِيْمَانِهِ زِيدَ فِي بَلَائِهِ:».

مؤمن همانند دو کفه ترازوست، هر گاه به ایمانش افزوده گردد، به بلایش افزوده گردد.

23- کفاره خدمت به حاکمان

«كْفَارَةُ عَمَلِ السُّلْطَانِ الْأَحْسَانُ إِلَى الْأَخْوَانِ:».

کفاره کارمندی سلطان، احسان به برادران دینی است.

24- نافله و تقرّب

«صَلَاةُ النَّوَافِلِ قُرْبَانٌ إِلَى اللَّهِ لِكُلِّ مُؤْمِنٍ:» ...

نماز نافله راه نزدیک شدن هر مؤمنی به خداوند است. ...

25- اصلاح و گذشت

«يُنَادَى مُنَادِ يَوْمِ الْقِيَمَةِ: أَلَا مَنْ كَانَ لَهُ عَلَى اللَّهِ أَجْرٌ فَلْيَقُمْ، فَلَا يَقُومُ إِلَّا مَنْ عَفَى وَ

أَصْلَحَ، فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ:».

ندا کننده ای در روز قیامت ندا می‌کند: آگاه باشید، هر که را بر خدا مزدی است برخیزد، و برنمی‌خیزد، مگر کسی که گذشت کرده و اصلاح بین مردم نموده باشد، پس پاداشش با خدا خواهد بود.

26- بهترین صدقه

«عَوْنُكَ لِلضَّعِيفِ مِنْ أَفْضَلِ الصَّدَقَةِ:».

کمک کردن به ناتوان از بهترین صدقه است.

27- سختی ناحق

«يَعْرِفُ شِدَّةَ الْجَوْرِ مَنْ حُكِمَ بِهِ عَلَيْهِ:».

سختی ناحق را آن کس شناسد که بدان محکوم گردد.

28- گناهان تازه، بلاهای تازه

«كُلَّمَا أَحَدَّثَ النَّاسُ مِنَ الذُّنُوبِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَعْمَلُونَ أَحَدَّثَ اللَّهُ لَهُمْ مِنَ الْبَلَاءِ مَا لَمْ

يَكُونُوا يَعْدُونَ:».

هر گاه مردم گناهان تازه کنند که نمی‌کردند، خداوند بلاهایی تازه به آنها دهد که به

حساب نمی‌آوردند.

29- کلید بصیرت

«تَفَقَّهُوا فِي دِينِ اللَّهِ فَإِنَّ الْفِقْهَ مِفْتَاحُ الْبَصِيرَةِ، وَ تَمَامُ الْعِبَادَةِ وَ السَّبَبُ إِلَى الْمَنَازِلِ

الرَّفِيعَةِ وَ الرَّتْبِ الْجَلِيلَةِ فِي الدِّينِ وَ الدُّنْيَا، وَ فَضْلُ الْفَقِيهِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الشَّمْسِ

عَلَى الْكَوَاكِبِ، وَ مَنْ لَمْ يَتَفَقَّهُ فِي دِينِهِ لَمْ يَرْضَ اللَّهُ لَهُ عَمَلًا:».

در دین خدا دنبال فهم عمیق باشید، زیرا که فهم عمیق دین، کلید بصیرت و بینایی و

کمال عبادت و سبب تحصیل درجات بلند و مراتب بزرگ در امور دین و دنیا است.

و برتری فقیه بر عابد، مانند برتری آفتاب است بر کواکب، و کسی که در دینش

فهم عمیق نجوید، خداوند هیچ عملی را از او نپسندد.

30- دنیا، بهترین وسیله

«اجْعَلُوا لِأَنْفُسِكُمْ حَظًّا مِنَ الدُّنْيَا بِإِعْطَائِهَا مَا تَشْتَهِي مِنَ الْحَلَالِ وَ مَا لَا يَبْلُغُ الْمُرُوءَةَ وَ

مَا لَا سَرْفَ فِيهِ، وَ اسْتَعِينُوا بِذَلِكَ عَلَى أُمُورِ الدِّينِ، فَإِنَّهُ رُويَ «لَيْسَ مِنَّا مَنْ تَرَكَ دُنْيَاهُ

لِدِينِهِ أَوْ تَرَكَ دِينَهُ لِدُنْيَاهُ:».

برای خود بهره ای از دنیا برگیرید و آنچه خواهش حلال باشد و رخنه در

جوانمردی ایجاد نکند و اسراف نباشد منظور دارید، و به این وسیله برای انجام امور دین یاری جوئید. زیرا که روایت شده است: «از ما نیست کسی که دنیایش را برای دینش ترک گوید یا دینش را برای دنیایش رها سازد.»

31- انتظار فرج

«أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ إِنْتِظَارُ الْفَرَجِ:».

بهترین عبادت بعد از شناخت خداوند، انتظار فرج و گشایش است.

32- مهرورزی با مردم

«الْتَّوَدُّ إِلَى النَّاسِ نِصْفُ الْعَقْلِ:».

مهرورزی و دوستی با مردم، نصف عقل است.

33- پرهیز از خشم

«مَنْ كَفَّ غَضَبَهُ عَنِ النَّاسِ كَفَّ اللَّهُ عَنْهُ عَذَابَ يَوْمِ الْقِيَمَةِ:».

هر که خشم خود را از مردم باز دارد، خداوند عذاب روز قیامت را از او باز می‌دارد.

34- قویترین مردم

«مَنْ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ أَقْوَى النَّاسِ فَلْيَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ:».

هر که می‌خواهد که قویترین مردم باشد بر خدا توکل نماید.

35- ترقی، نه درجا زدن

«مَنْ اسْتَوَى يَوْمَهُ فَهُوَ مَغْبُونٌ، وَ مَنْ كَانَ آخِرُ يَوْمِيهِ شَرَّهُمَا فَهُوَ مَلْعُونٌ وَ مَنْ لَمْ

يَعْرِفَ الزِّيَادَةَ فِي نَفْسِهِ فَهُوَ فِي نُقْصَانٍ، وَ مَنْ كَانَ إِلَى النُّقْصَانِ قَالَمَوْتُ خَيْرٌ لَهُ مِنْ

الْحَيَاةِ:».

کسی که دو روزش مساوی باشد، مغبون است، و کسی که دومین روزش، بدتر از

روز اولش باشد ملعون است، و کسی که در خودش افزایش نبیند در نقصان است،
و کسی که در نقصان است مرگ برای او بهتر از زندگی است.

36- خیر رسانی به دیگران

«إِنَّ مِنْ أَوْجَبِ حَقِّ أَخِيكَ أَنْ لَا تَكْتُمَهُ شَيْئًا يَنْفَعُهُ لِأَمْرِ دُنْيَاهُ وَ لِأَمْرِ آخِرَتِهِ:».

همانا واجبترین حق برادرت بر تو آن است که چیزی را که سبب نفع دنیا و آخرت
اوست، از او پنهان و پوشیده نداری.

37- پرهیز از شوخی

«إِيَّاكَ وَ الْمَزَاحَ فَإِنَّهُ يَذْهَبُ بِنُورِ إِيْمَانِكَ:».

از شوخی [بی‌مورد] بپرهیز، زیرا که شوخی، نور ایمان تو را می‌برد.

38- پند پدیدهها

«مَا مِنْ شَيْءٍ تَرَاهُ عَيْنَاكَ إِلَّا وَ فِيهِ مَوْعِظَةٌ:».

چیزی نیست که چشمانت آن را بنگرد، مگر آن که در آن پند و اندرزی است.

39- رنج نادیده، نیکی را نمی‌فهمد

«مَنْ لَمْ يَجِدْ لِلْإِسَاءَةِ مَضَضًا لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُ لِلْإِحْسَانِ مَوْقِعٌ:».

کسی که مزه رنج و سختی را نچشیده، نیکی و احسان در نزد او جایگاهی ندارد.

40- محاسبه اعمال

«لَيْسَ مِثْلًا مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ فَإِنَّ عَمَلَ حَسَنًا اسْتَزَادَ اللَّهُ وَ إِنَّ عَمَلَ

سَيِّئًا اسْتَعْفَرَ اللَّهُ مِنْهُ وَ تَابَ إِلَيْهِ:».

از ما نیست کسی که هر روز حساب خود را نکند، پس اگر کار نیکی کرده است از
خدا زیادی آن را بخواهد، و اگر در آن کار بدی کرده، از خدا آمرزش طلب نموده و
به سوی او توبه نماید.

امام رضا(علیه السلام)

پرتوی از سیره و سیمای امام رضا(علیه السلام)

حضرت علی بن موسی، ملقب به رضا، در سال 148 هجری قمری در روز 11 ذیقعده در مدینه به دنیا آمد. پدر آن حضرت، امام موسی بن جعفر و مادرش بانویی بزرگوار به نام نجمه بود. که او را سمانه و نُكْتَمَ و طاهره نیز می‌گفتند. بعد از شهادت امام کاظم(علیه السلام)، آن حضرت در 35 سالگی عهدار دار مسئولیت امامت و حفظ مبانی اسلامی و رهبری شیعیان گردید.

مدّت امامت امام هشتم در حدود بیست سال بود که می‌توان آن را به سه بخش جداگانه تقسیم کرد: 1- ده سال اول امامت آن حضرت که همزمان با دوره زمامداری هارون بود. 2- پنج سال بعد از آن که مقارن با خلافت امین، فرزند هارون بود. 3- پنج سال آخر امامت آن بزرگوار که مصادف با خلافت مأمون و تسلط او بر قلمرو اسلامی آن روز بود. امام رضا(علیه السلام) در هر يك از این سه دوره، به مقتضای مسئولیت خطیر امامت، با اوضاع و احوال پیچیده خلافت آن روز که به نام اسلام بر مردم حکومت می‌شد و با وجود نابسامانی‌های زیادی که از جهات مختلف در زندگی اجتماعی مردم وجود داشت، وظایف متناسب خود را در راه خدمت به اسلام انجام می‌داد.

امام هشتم تا آنجا که قدرت و امکان داشت از فرصتی که در سه سال آخر عمرش پیش آمد، در بیداری مردم و توجه دادن آنان به اصول مسائل و پرده برداشتن از چگونگی اغفال آنان به صورت‌ها و عناوین گوناگون، حداکثر استفاده را نمود.

شهادت آن حضرت در سال 203 هجری در سناباد نوقان، که امروز یکی از محله‌های

مشهد است، در 55 سالگی، به وسیله سمّی که مأمون به او خوراند، اتفاق افتاد.

اکنون مزار و مرقد شریفش بزرگترین زیارتگاه در ایران اسلامی، در شهر مقدس مشهد، مورد توجه شیفتگان حضرتش می‌باشد.

سفر امام رضا(علیه السلام) به ایران

مأمون که در زمان پدرش از طرف وی والی خراسان بود، بعد از درافتادن با برادرش امین و کشتن او، مرکز خلافت را از بغداد به مرو منتقل کرد.

بعد از استقرار حکومت مطلقه، دو چیز او را واداشت که از امام علی بن موسی الرضا(علیه السلام) دعوتی مصرّانه به عمل آورد تا حضرت را به زور و اکراه هم که شده به مقرّ حاکمیت خود بکشاند: 1- خالی بودن دستگاه حکومتی از وجود يك رکن مهمّ علمی و معنوی، 2- جلوگیری از نفوذ چشمگیر مردم آگاه، به ویژه طرفداران آل علی(علیه السلام). مأمون گمان می‌کرد با آمدن علی بن موسی الرضا(علیه السلام) به ایران، ضمن پر شدن خلأ علمی و معنوی، با علم کردن ولیعهدی آن حضرت، در ظاهر به خواسته های طرفداران آل علی و پیروان امام هشتم جامه عمل پوشانده می‌شود و آرامشی در قلمرو حکومت ایجاد و راه بهره برداری های سیاسی هم هموار می‌گردد، یا دستکم با این اقدام، سرپوشی روی کارهایی که شده و یا در شرف انجام است، گذاشته می‌شود.

مردم ایران و آل علی(علیه السلام)

اشاره به این نکته نیز لازم است که در خطّه ایران، مردم به آل علی(علیه السلام) و امامان شیعه، علاقه و محبّتی خاصّ داشتند و زمینه مساعدی از نظر معنوی در دل‌های مردم ایران درباره علویان وجود داشت.

ایرانیان آگاه و خیرخواه از حکومت های گذشته خود خاطرات خوبی نداشتند، زیرا با آنان

از طرف زمامداران طوری رفتار می‌شد که گویی مردم عادی برای خدمت متصدیان امور آفریده شده اند و بایستی بدون چون و چرا فرمانبردار آنان باشند! این بود که مردم با آشنایی به اسلام و درك سادگی و طبیعی بودن مقررات آن، شیفته اسلام شدند و خواستار برقراری حکومت اسلامی گردیدند.

اما با ملاحظه این که زمامداران و متصدیان امور که پس از پیغمبر اسلام قدرتهای عامه را در دست داشتند، بر خلاف آنچه اسلام می‌خواست عمل کردند، مردم ایران هدفهای اسلام را عملاً در آن حکومتها نیافتند، لذا به سوی «علی» (علیه السلام) که حق خلافت او مورد تعدی قرار گرفته بود متوجه شدند.

روش علی (علیه السلام) و سایر امامان شیعه، از امام حسن و امام حسین تا حضرت موسی بن جعفر (علیهم السلام) که سالهای سال از اواخر عمرش را در زندان خلیفه و عمال ستمکارش گذرانده بود، زمینه بسیار مساعدی را فراهم ساخته بود که در جامعه اسلامی و یا دستکم يك ناحیه آن، حکومتی نمونه از آنچه اسلام می‌خواست تشکیل شود و تحت نظارت امام و پیشوایی از خاندان علی (علیه السلام) قرار گیرد.

در آن زمان چشم های امید شیعیان به سوی امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) خیره شده بود، امامی که آوازه دانش و پاکی او به همه اقطار اسلامی رسیده بود، اما امکان بهره برداری از افکار بلند و اهداف الهی او فراهم نبود.

پدر بزرگوارش سالهای طولانی را در زندان هارون گذرانده بود و خودش نیز مدتها تحت نظر دستگاه های حاکم بود.

آری خلفای گذشته راضی نبودند که این چهره های پاک در جامعه اسلامی شناخته شوند، زیرا بیم آن داشتند که اگر مردم با آنان و کمالاتشان آشنا شوند، بی‌مایگی خود آنان و چاپلوسانی که در دستگاه شان حاکم بر مقررات مردم شده بودند و هیچ گونه صلاحیتی

نداشتند ظاهر گردد.

آن گروه عاری از اسلامی که از اسلام فقط ریاست و بهره برداری از آن را برای خود می‌خواستند و تنها به منافع خود می‌اندیشیدند، طبیعی بود که صالحان و لایقان را منزوی سازند و خود بر اریکه قدرت بنشینند و مرکب هوس را بتازند و نیکان را به حساب نیاورند. مأمون می‌خواست، ضمن استفاده از موقعیت علمی و اجتماعی حضرت رضا(علیه السلام)، کارهای او را تحت نظارت کامل خود قرار دهد.

از طرف دیگر، با این کار، می‌توانست محبوبیت قابل ملاحظه‌ای در میان مردم بسیاری که امام رضا را دوست می‌داشتند به دست آورد. و شاید مقاصد دیگری نیز در بین بوده است، چنان که معمولاً متصدیان امور سیاسی برای هموار کردن راهها به منظور رسیدن به مقاصد سیاسی و اجتماعی خود، همیشه اغراضی در سر و یا در سرّ و ضمیر دارند که از آن جمله می‌توان از لطمه زدن به نفوذ و موقعیت کسانی که موقعیتهای حسّاسی دارند و خودخواهی‌های سلطه‌گران اجازه تحمل آنها را نمی‌دهد، نام برد.

در این مورد هم اگر متانت و طرز زندگی ساده امام(علیه السلام) نبود، سوء استفاده گران و هوچیان، بی‌میل نبودند او را به دنیا دوستی و حبّ جاه و مقام و نظایر آن متهم سازند. با توجه به همه این نکات، قرار شد که حضرت رضا(علیه السلام) را برای حضور در مرکز خلافت اسلامی، که از حدود کشورهای عربی به ایران منتقل شده بود، حاضر سازند. در این امر، نقش و نقشه فضل بن سهل، وزیر اعظم و مورد اعتماد مأمون را، که اصالتاً نژاد ایرانی داشت، نمی‌توان نادیده انگاشت.

عکس العمل امام رضا(علیه السلام) در برابر دعوت مأمون

امام رضا(علیه السلام) برای این که به مأمون و کارگزاران او بفهماند که از مقاصد نهانی و نقشه های طرح شده آگاهی دارد، ابتدا آن دعوت را نپذیرفت، ولی اصرار و تأکیدهای فراوانی انجام گرفت تا سرانجام، منجر به حرکت امام از مدینه به طرف مرو، مرکز خلافت اسلامی آن روز گردید.

امام(علیه السلام) طی مسافرتی به مکه، از طریق عراق، عازم خراسان شد. از مکه تا بصره، قافله با تشریفات خاص به راه افتاد. هودج های مجلل دستگاه خلافت و وسایل مفصل و اعجابانگیز دربار حکومت، که خود آنها جزء نقشه های طرح شده بود، همراهان امام را حمل می کرد.

این همراهان، شامل والی مدینه و گروهی از رجال و اشراف آن روز بودند. اما امام رضا(علیه السلام) هیچ کس از افراد خانواده را همراه نیاورد، حتی یگانه فرزند عزیز خود محمد، ملقب به جواد را هم در مدینه گذاشت و خود به تنهایی، راهی سفر به ایران شد. امام(علیه السلام) در طول راه حجاز تا بصره، در هر شهری به مناسبتی، با مردم مذاکراتی داشت. از بصره تا خرمشهر از راه آب و از خرمشهر به اهواز و سپس از راه اراک، ری و نیشابور، مسافرت ادامه یافت. سرانجام، روز 10 شوال 201 هجری قمری این قافله به مرو رسید.

حضرت رضا(علیه السلام) در مرکز خلافت اسلامی با دانشمندان مختلف آن زمان، به ویژه رهبران مذاهب و ادیان غیر اسلامی، مناظرات و مباحث علمی جالبی داشته اند. همه علمای مذاهب و صاحبان افکار و آرای مختلف، به بزرگواری و احاطه علمی آن حضرت — که در مواقع لزوم هم با همان زبان و اصطلاحات خاص و حتی از منابع دینی خود آنان صحبت می کرد — اقرار و اعتراف کرده اند.

مجموعه مناظرات حضرت رضا(علیه السلام) با دانشمندان زرتشتی و مادّیگرایان و اسقف

های بزرگ کاتولیک و علمای بزرگ یهود، در کتاب پراج و گرانبهای الإحتجاج، تألیف ابی‌منصور احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی، از علمای قرن ششم هجری، نقل گردیده است.

آنچه در همه این موارد چشمگیر بود این بود که تمام کسانی که با آن حضرت رو به رو می‌شدند و مباحثاتی انجام می‌دادند، در برابر کمالات معنوی امام(علیه السلام) تسلیم می‌شدند و جز قبول حقّ و اقرار و اعتراف به مقام شامخ علمی امام(علیه السلام) و صحّت مطالبی که می‌فرمود، چاره ای نداشتند. این مسأله خود موجب شهرت فوق العاده آن حضرت در زمینه احاطه کامل علمی و شایستگی همه جانبه از نظر رهبری می‌شد. از درس ها و مطالب آموزنده حضرت رضا(علیه السلام) مطالبی توسط دانشمندان بزرگوار اسلامی جمع آوری گردیده، از جمله کتاب عیون اخبار الرضا و نیز کتاب علل الشرایع که در آن از حکمت و مصالحی که در مورد احکام و دستورهای علمی اسلام، فوائد و آثار آنها از امام(علیه السلام) رسیده یاد شده است. این دو کتاب به وسیله مرحوم شیخ صدوق تألیف گردیده است.

کتابهای دیگری نیز مانند طبّ الرضا یادگار آن حضرت است که هر يك در جای خود، کمالات و بزرگواری آن امام عزیز را معرفی می‌کند.

سفارشی از امام رضا(علیه السلام)

علی بن شعیب، یکی از شاگردان با استعداد و لایق آن حضرت، می‌گوید: روزی به دیدار امام رضا(علیه السلام) رفتم، از من پرسید: یا علی! چه کسی از نظر زندگی بهترین مردم است؟ جواب دادم: ای سرور و آقای من! شما به این مطلب از من دانائید. بعد از آن فرمود: «یا علی، مَنْ حَسَنَ مَعَاشَ غَيْرِهِ فِي مَعَاشِهِ.»؛ کسی که امور زندگی دیگران را از

طریق امور زندگی خویش نیکو می‌گرداند. و سپس ادامه داد: می‌دانی چه کسی از نظر زندگی از همه مردم بدتر است؟ جواب دادم: شما داناترید. فرمود: کسی که دیگران از زندگی او بهره ای ندارند. از میان کلمات گهربار حضرت رضا (علیه السلام) چهل حدیث را برگزیدم، باشد که این سخنان سازنده برای حقیقت جویان، سرآغاز گرایشی عمیق به سوی تمام دستورها و رهنمودهای آن حضرت باشد.

* * *

چهل حدیث

قال الإمام الرضا (عليه السلام):

1سه ویژگی برجسته مؤمن

لا يَكُونُ الْمُؤْمِنُ مُؤْمِنًا حَتَّى تَكُونَ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ: 1- سُنَّةٌ مِنْ رَبِّهِ. 2- وَ سُنَّةٌ مِنْ نَبِيِّهِ. 3- وَ سُنَّةٌ مِنْ وَلِيِّهِ. فَأَمَّا السُّنَّةُ مِنْ رَبِّهِ فَكَيْفَانُ سِرِّهِ. وَ أَمَّا السُّنَّةُ مِنْ نَبِيِّهِ فَمُدَارَاهُ النَّاسِ. وَ أَمَّا السُّنَّةُ مِنْ وَلِيِّهِ فَالصَّبْرُ فِي الْبِئْسَاءِ وَ الضَّرَاءِ.

مؤمن، مؤمن واقعی نیست، مگر آن که سه خصلت در او باشد: سنتی از پروردگارش و سنتی از پیامبرش و سنتی از امامش. اما سنت پروردگارش، پوشاندن راز خود است، اما سنت پیغمبرش، مدارا و نرم رفتاری با مردم است، اما سنت امامش، صبر کردن در زمان تنگدستی و پریشان حالی است.

-2پاداش نیکی پنهانی و سزای افشا کننده بدی

«الْمُسْتَتِرُ بِالْحَسَنَةِ يَعْدِلُ سَبْعِينَ حَسَنَةً، وَ الْمُدْبِعُ بِالسَّيِّئَةِ مَخْذُولٌ، وَالْمُسْتَتِرُ بِالسَّيِّئَةِ مَعْفُورٌ»

له:».

پنهان کننده کار نیک [پاداشش] برابر هفتاد حسنه است، و آشکارکننده کار بد سرافکننده

است، و پنهان کننده کار بد آمرزیده است.

3-نظافت

«مِنْ أَخْلَاقِ الْأَنْبِيَاءِ التَّنَظُّفُ:».

از اخلاق پیامبران، نظافت و پاکیزگی است.

4-امین و امینما

«لَمْ يَخُنْكَ الْأَمِينُ وَ لَكِنْ ائْتَمَنْتَ الْخَائِنَ:».

امین به تو خیانت نکرده [و نمی‌کند] و لیکن [تو] خائن را امین تصور نموده ای.

5-مقام برادر بزرگتر

«الْأَخُ الْأَكْبَرُ بِمَنْزِلَةِ الْأَبِ:».

برادر بزرگتر به منزله پدر است.

6-دوست و دشمن هر کس

«صَدِيقُ كُلِّ امْرَأٍ عَقْلُهُ وَ عَدُوُّهُ جَهْلُهُ:».

دوست هر کس عقل او، و دشمنش جهل اوست.

7-نام بردن با احترام

«إِذَا ذَكَرْتَ الرَّجُلَ وَهُوَ حَاضِرٌ فَكُنْهُ، وَ إِذَا كَانَ غَائِبًا فَسَمِّهِ:».

چون شخص حاضری را نام بری [برای احترام] کنیه او را بگو و اگر غائب باشد

نامش را بگو.

8-بدی قیل و قال

«إِنَّ اللَّهَ يُبْغِضُ الْقِيلَ وَ الْقَالَ وَ إِضَاعَةَ الْمَالِ وَ كَثْرَةَ السُّؤَالِ:».

به درستی که خداوند، داد و فریاد و تلف کردن مال و پُرخواهشی را دشمن می‌دارد.

9- ویژگیهای دهگانه عاقل

«لَا يَيْمُّ عَقْلٌ أَمْرًا مُسْلِمًا حَتَّى تَكُونَ فِيهِ عَشْرُ خِصَالٍ: الْأَخِيرُ مِنْهُ مَأْمُونٌ. وَالشَّرُّ مِنْهُ مَأْمُونٌ. يَسْتَكْتَرُ قَلِيلَ الْخَيْرِ مِنْ غَيْرِهِ، وَ يَسْتَقِيلُ كَثِيرَ الْخَيْرِ مِنْ نَفْسِهِ. لَا يَسَامُ مَنْ طَلَبَ الْحَوَائِجَ إِلَيْهِ، وَ لَا يَمَلُّ مَنْ طَلَبَ الْعِلْمَ طَوْلَ دَهْرِهِ. أَلْفَقْرُ فِي اللَّهِ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنَ الْغِنَى. وَ الدُّلُّ فِي اللَّهِ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنَ الْعِزِّ فِي عَدُوِّهِ. وَ الْحُمُولُ أَشْهَى إِلَيْهِ مِنَ الشُّهُرَةِ. ثُمَّ قَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): الْعَاشِرَةُ وَ مَا الْعَاشِرَةُ؟ قِيلَ لَهُ: مَا هِيَ؟ قَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): لَا يَرَى أَحَدًا إِلَّا قَالَ: هُوَ خَيْرٌ مِنِّي وَ أَتْقَى:».

عقل شخص مسلمان تمام نیست، مگر این که ده خصلت را دارا باشد: 1- از او امید خیر باشد. 2- از بدی او در امان باشند. 3- خیر اندک دیگری را بسیار شمارد. 4- خیر بسیار خود را اندک شمارد. 5- هر چه حاجت از او خواهند دلتنگ نشود. 6- در عمر خود از دانش طلبی خسته نشود. 7- فقر در راه خدایش از توانگری محبوبتر باشد. 8- خواری در راه خدایش از عزت با دشمنش محبوبتر باشد. 9- گمنامی را از پرنامی خواهانتر باشد. 10- سپس فرمود: دهمی چیست و چیست دهمی؟ به او گفته شد: چیست؟ فرمود: احدی را ننگرد جز این که بگوید او از من بهتر و پرهیزکارتر است.

10- نشانه سفله

«سُئِلَ الرَّضَا (عَلَيْهِ السَّلَامُ) عَنِ السَّفَلَةِ فَقَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): مَنْ كَانَ لَهُ شَيْءٌ يُلْهِبُهُ عَنِ اللَّهِ:».

از امام رضا (علیه السلام) سؤال شد: سفله چیست؟ فرمود: آن که چیزی دارد که از [یاد] خدا بازش دارد.

11- ایمان، تقوا و یقین

«إِنَّ الْإِيمَانَ أَفْضَلُ مِنَ الْإِسْلَامِ بِدَرَجَةٍ، وَ النَّقْوَى أَفْضَلُ مِنَ الْإِيمَانِ بِدَرَجَةٍ وَ لَمْ يُعْطِ بَنُو
آدَمَ أَفْضَلَ مِنَ الْيَقِينِ:».

ایمان یک درجه بالاتر از اسلام است، و تقوا یک درجه بالاتر از ایمان است و به فرزند
آدم چیزی بالاتر از یقین داده نشده است.

12- میهمانی ازدواج

«مِنَ السُّنَّةِ إِطْعَامُ الطَّعَامِ عِنْدَ التَّرْوِيجِ:».

اطعام و میهمانی کردن برای ازدواج از سنت است.

13- صلّه رحم با کمترین چیز

«صِلْ رَحِمَكَ وَ لَوْ بِشَرْبَةِ مِنْ مَاءٍ، وَ أَفْضَلُ مَا تُوصِلُ بِهِ الرَّحِمُ كَفُّ الْأَذَى عَنْهَا:».

پیوند خویشاوندی را برقرار کنید گرچه با جرعه آبی باشد، و بهترین پیوند خویشاوندی،
خودداری از آزار خویشاوندان است.

14- سلاح پیامبران

«عَنِ الرَّضَا (عَلَيْهِ السَّلَامُ) أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ لِأَصْحَابِهِ: عَلَيْكُمْ بِسِلَاحِ الْأَنْبِيَاءِ، فَقِيلَ: وَ مَا سِلَاحُ
الْأَنْبِيَاءِ؟ قَالَ: الدُّعَاءُ:».

حضرت رضا (علیه السلام) همیشه به اصحاب خود می فرمود: بر شما باد به اسلحه

پیامبران، گفته شد: اسلحه پیامبران چیست؟ فرمود: دعا.

15- نشانه های فهم

«إِنَّ مِنْ عِلَامَاتِ الْفِقْهِ: الْحِلْمُ وَ الْعِلْمُ، وَ الصَّمْتُ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْحِكْمَةِ إِنَّ الصَّمْتَ يَكْسِبُ
الْمَحَبَّةَ، إِنَّهُ دَلِيلٌ عَلَى كُلِّ خَيْرٍ:».

از نشانه های دین فهمی، حلم و علم است، و خاموشی دری از درهای حکمت است.

خاموشی و سکوت، دوستی آور و راهنمای هر کار خیری است.

16- گوشه گیری و سکوت

«يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ تَكُونُ الْعَافِيَةُ فِيهِ عَشْرَةَ أَجْزَاءٍ تِسْعَةٌ مِنْهَا فِي إِعْتِزَالِ النَّاسِ وَ
وَاحِدٌ فِي الصَّمْتِ:».

زمانی بر مردم خواهد آمد که در آن عافیت ده جزء است که نه جزء آن در کناره
گیری از مردم و يك جزء آن در خاموشی است.

17- حقیقت توکل

«سُئِلَ الرَّضَا (عَلَيْهِ السَّلَامُ): عَنْ حَدِّ التَّوَكُّلِ؟ فَقَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): أَنْ لَا تَخَافَ أَحَدًا
إِلَّا اللَّهَ:».

از امام رضا (علیه السلام) از حقیقت توکل سؤال شد.

فرمود: این که جز خدا از کسی نترسی.

18- بدترین مردم

«إِنَّ شَرَّ النَّاسِ مَنْ مَنَعَ رَفْدَهُ وَ أَكَلَ وَحْدَهُ وَ جَلَدَ عَبْدَهُ:».

به راستی که بدترین مردم کسی است که یاریاش را [از مردم] باز دارد و تنها بخورد
و زبردستش را بزند.

19- زمامداران را وفایی نیست

«لَيْسَ لِيَخِيلَ رَاحَةً، وَ لَا لِحَسُودٍ لَذَّةً، وَ لَا لِمُلُوكٍ وَفَاءً وَ لَا لِكُذُوبٍ مُرُوءَةً:».

بخیل را آسایشی نیست و حسود را خوشی و لذتی نیست و زمامدار را وفایی نیست و
دروغگو را مروّت و مردانگی نیست.

20- دست بوسی نه!

«لَا يُقْبَلُ الرَّجُلُ يَدَ الرَّجُلِ، فَإِنَّ قُبْلَةَ يَدِهِ كَالصَّلَاةِ لَهُ:».

کسی دست کسی را نمی‌بوسد، زیرا بوسیدن دست او مانند نماز خواندن برای اوست.

21-حُسن ظنّ به خدا

«أَحْسِنِ الظَّنَّ بِاللَّهِ، فَإِنَّ مَنْ حَسُنَ ظَنُّهُ بِاللَّهِ كَانَ عِنْدَ ظَنِّهِ وَ مَنْ رَضِيَ بِالْقَلِيلِ مِنَ الرِّزْقِ قُبِلَ مِنْهُ الْيَسِيرُ مِنَ الْعَمَلِ. وَ مَنْ رَضِيَ بِالْيَسِيرِ مِنَ الْحَلَالِ خَفَّتْ مَوْئِنُهُ وَ نَعِمَ أَهْلُهُ وَ بَصَّرَهُ اللَّهُ دَارَ الدُّنْيَا وَ دَوَاءَهَا وَ أَخْرَجَهُ مِنْهَا سَالِمًا إِلَى دَارِ السَّلَامِ:».

به خداوند خوشبین باش، زیرا هر که به خدا خوشبین باشد، خدا با گمان خوش او همراه است، و هر که به رزق و روزی اندک خشنود باشد، خداوند به کردار اندک او خشنود باشد، و هر که به اندک از روزی حلال خشنود باشد، بارش سبک و خانواده اش در نعمت باشد و خداوند او را به درد دنیا و دوایش بینا سازد و او را از دنیا به سلامت به دارالسلام بهشت رساند.

22-ارکان ایمان

«الْإِيمَانُ أَرْبَعَةٌ أَرْكَانٌ: التَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ، وَ الرِّضَا بِقَضَاءِ اللَّهِ وَ النَّسْلِيمُ لِأَمْرِ اللَّهِ، وَ التَّقْوِيضُ إِلَى اللَّهِ:».

ایمان چهار رکن دارد: 1- توکل بر خدا 2- رضا به قضای خدا 3- تسلیم به امر خدا 4- وا گذاشتن کار به خدا.

23-بهترین بندگان خدا

«سُئِلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ خِيَارِ الْعِبَادِ؟ فَقَالَ (عليه السلام): الَّذِينَ إِذَا أَحْسَنُوا اسْتَبْشَرُوا، وَ إِذَا أَسَاءُوا اسْتَغْفَرُوا وَ إِذَا أَعْطُوا شَكَرُوا، وَ إِذَا أُبْتَلُوا صَبَرُوا، وَ إِذَا غَضِبُوا عَفَوْا:».

از امام رضا(علیه السلام) درباره بهترین بندگان سؤال شد.

فرمود: آنان که هر گاه نیکی کنند خوشحال شوند، و هرگاه بدی کنند آمرزش خواهند، و

هر گاه عطا شوند شکر گزارند و هر گاه بلا بینند صبر کنند، و هر گاه خشم کنند

درگذرند.

24- تحقیر فقیر

«مَنْ لَقِيَ فَقِيرًا مُسْلِمًا فَسَلَّمَ عَلَيْهِ خِلَافَ سَلَامِهِ عَلَى الْأَغْنِيَاءِ لَقِيَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَهُوَ عَلَيْهِ غَضَبَانُ:».

کسی که فقیر مسلمانی را ملاقات نماید و بر خلاف سلام کردنش بر اغنیا بر او سلام کند، در روز قیامت در حالی خدا را ملاقات نماید که بر او خشمگین باشد.

25- عیش دنیا

«سُئِلَ الْإِمَامُ الرَّضَا (عَلَيْهِ السَّلَامُ): عَنْ عَيْشِ الدُّنْيَا؟ فَقَالَ: سِعَةُ الْمَنْزِلِ وَكَثْرَةُ الْمُحِبِّينَ:».

از حضرت امام رضا (علیه السلام) درباره خوشی دنیا سؤال شد. فرمود: وسعت منزل و زیادی دوستان.

26- آثار زیانبار حاکمان ظالم

«إِذَا كَذَّبَ الْوَلَاةُ حُبِسَ الْمَطَرُ، وَإِذَا جَارَ السُّلْطَانُ هَانَتِ الدَّوْلَةُ، وَإِذَا حُبِسَتِ الزَّكَاةُ مَاتَتِ الْمَوَاشِي:».

زمانی که حاکمان دروغ بگویند باران نیارد، و چون زمامدار ستم ورزد، دولت، خوار گردد. و اگر زکات اموال داده نشود چهارپایان از بین روند.

27- رفع اندوه از مؤمن

«مَنْ فَرَّجَ عَنْ مُؤْمِنٍ فَرَّجَ اللَّهُ عَنْ قَلْبِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ:».

هر کس اندوه و مشکلی را از مؤمنی برطرف نماید، خداوند در روز قیامت اندوه را از قلبش برطرف سازد.

28- بهترین اعمال بعد از واجبات

«أَبْسَ شَيْءٌ مِنَ الْأَعْمَالِ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ بَعْدَ الْفَرَائِضِ أَفْضَلُ مِنْ إِدْخَالِ السُّرُورِ عَلَى الْمُؤْمِنِ:».

بعد از انجام واجبات، کاری بهتر از ایجاد خوشحالی برای مؤمن، نزد خداوند بزرگ نیست.

29- سه چیز وابسته به سه چیز

«ثَلَاثَةٌ مُوَكَّلٌ بِهَا ثَلَاثَةٌ: تَحَامُلُ الْإِيَّامِ عَلَى ذَوِي الْأَدْوَاتِ الْكَامِلَةِ وَإِسْتِيْلَاءُ الْحَرَمَانِ عَلَى الْمُتَقَدِّمِ فِي صَنْعَتِهِ، وَ مُعَادَاةُ الْعَوَامِ عَلَى أَهْلِ الْمَعْرِفَةِ:».

سه چیز وابسته به سه چیز است: 1- سختی روزگار بر کسی که ابزار کافی دارد، 2- محرومیت زیاد برای کسی که در صنعت عقب مانده باشد، 3- و دشمنی مردم عوام با اهل معرفت.

30- میانه روی و احسان

«عَلَيْكُمْ بِالْقَصْدِ فِي الْغِنَى وَالْفَقْرِ، وَالْبِرِّ مِنَ الْقَلِيلِ وَالْكَثِيرِ فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَعْظُمُ شِقَّةَ السُّمْرَةِ حَتَّى يَأْتِيَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَجَبَلٍ أَحَدٍ:».

بر شما باد به میانه روی در فقر و ثروت، و نیکی کردن چه کم و چه زیاد، زیرا خداوند متعال در روز قیامت يك نصفه خرما را چنان بزرگ نماید که مانند کوه احد باشد.

31- دیدار و اظهار دوستی با هم

«تَزَاوَرُوا وَتَحَابُّوا وَتَصَافَحُوا وَ لَا تَحَاشَمُوا:».

به دیدن یکدیگر روید تا یکدیگر را دوست داشته باشید و دست یکدیگر را بفشارید و به هم خشم نگیرید.

32- راز پوشی در کارها

«عَلَيْكُمْ فِي أُمُورِكُمْ بِالْكَثْمَانِ فِي أُمُورِ الدِّينِ وَ الدُّنْيَا فَإِنَّهُ رُؤَى «أَنَّ الْإِذَاعَةَ كُفْرٌ» وَ رُؤَى «الْمُذْبِعُ وَ الْقَاتِلُ شَرِيكَانِ» وَ رُؤَى «مَا تَكْتُمُهُ مِنْ عَدُوِّكَ فَلَا يَقِفُ عَلَيْهِ وَلِيْكَ:».

بر شما باد به راز پوشی در کارهاتان در امور دین و دنیا. روایت شده که «افشاگری

کفر است» و روایت شده «کسی که افشای اسرار می‌کند با قاتل شریک است» و روایت شده که «هر چه از دشمن پنهان می‌داری، دوست تو هم بر آن آگاهی نیابد.»

33- پیمان شکنی و حیلگری

«لَا يَعْدُمُ الْمَرْءُ دَائِرَةَ السَّوِّءِ مَعَ نَكْثِ الصَّفَقَةِ، وَلَا يَعْدُمُ تَعْجِيلُ الْعُقُوبَةِ مَعَ إِدْرَاءِ الْبَغْيِ:»
آدمی نمی‌تواند از گردابهای گرفتاری با پیمان شکنی رهایی یابد، و از چنگال عقوبت رهایی ندارد کسی که با حيله به ستمگری می‌پردازد.

34- برخورد مناسب با چهار گروه

«إِصْحَابِ السُّلْطَانِ بِالْحَذَرِ، وَ الصَّدِيقَ بِالتَّوَضُّعِ، وَ الْعَدُوَّ بِالتَّحَرُّزِ وَ الْعَامَّةَ بِالتَّبَشُّرِ:»
با سلطان و زمامدار با ترس و احتیاط همراهی کن، و با دوست با تواضع و با دشمن با احتیاط، و با مردم با روی خوش.

35- رضایت به رزق اندک

«مَنْ رَضِيَ عَنِ اللَّهِ تَعَالَى بِالتَّقْلِيلِ مِنَ الرِّزْقِ رَضِيَ اللَّهُ مِنْهُ بِالتَّقْلِيلِ مِنَ الْعَمَلِ:»
هر کس به رزق و روزی کم از خدا راضی باشد، خداوند از عمل کم او راضی باشد.

36- عقل و ادب

«أَلْعَقْلُ حِبَاءٌ مِنَ اللَّهِ، وَ الْأَدَبُ كُفَّةٌ فَمَنْ تَكَفَّفَ الْأَدَبَ قَدَرَ عَلَيْهِ، وَ مَنْ تَكَفَّفَ الْعَقْلَ لَمْ يَزِدْ بِذَلِكَ إِلَّا جَهْلًا:»

عقل، عطیه و بخششی است از جانب خدا، و ادب داشتن، تحمل یک مشقت است، و هر کس با زحمت ادب را نگهدارد، قادر بر آن می‌شود، اما هر که به زحمت بخواد عقل را به دست آورد جز بر جهل او افزوده نمی‌شود.

37- پاداش تلاشگر

«إِنَّ الَّذِي يَطْلُبُ مِنْ فَضْلِ يَكْفُ بِهِ عِيَالَهُ أَعْظَمُ أَجْرًا مِنَ الْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ:»

به راستی کسی که در پی افزایش رزق و روزی است تا با آن خانواده خود را اداره کند، پاداشش از مجاهد در راه خدا بیشتر است.

38- به پنج کس امید نداشته باش

«خَمْسٌ مَنْ لَمْ تَكُنْ فِيهِ فَلَا تَرْجُوهُ لِشَيْءٍ مِنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ: مَنْ لَمْ تَعْرِفَ الْوَثَاقَةَ فِي أَرْوَمَتِهِ، وَالْكَرَمَ فِي طِبَاعِهِ، وَالرِّصَانَةَ فِي خَلْقِهِ، وَالتُّبْلَ فِي نَفْسِهِ، وَالْمَخَافَةَ لِرَبِّهِ:».

پنج چیز است که در هر کس نباشد امید چیزی از دنیا و آخرت به او نداشته باش: 1- کسی که در نهادش اعتماد نبینی، 2- و کسی که در سرشتش گرم نیابی، 3- و کسی که در آفرینشش استواری نبینی، 4- و کسی که در نفسش نجابت نیابی، 5- و کسی که از خدایش ترسناک نباشد.

39- پیروزی عفو و گذشت

«مَا التَّقَتُ فَيَتَّانِ قَطُّ إِلَّا تُصِرَ أَعْظَمُهُمَا عَفْوًا:».

هرگز دو گروه با هم روبه رو نمی‌شوند، مگر این که نصرت و پیروزی با گروهی است که عفو و بخشش بیشتری داشته باشد.

40- عمل صالح و دوستی آل محمد

«لَا تَدْعُوا الْعَمَلَ الصَّالِحَ وَالْإِجْتِهَادَ فِي الْعِبَادَةِ إِتْكَالًا عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ (عليهم السلام) وَ لَا تَدْعُوا حُبَّ آلِ مُحَمَّدٍ (عليهم السلام) لِأَمْرِهِمْ إِتْكَالًا عَلَى الْعِبَادَةِ فَإِنَّهُ لَا يُقْبَلُ أَحَدُهُمَا دُونَ الْآخَرِ:».

مبادا اعمال نیک را به اتکای دوستی آل محمد (عليهم السلام) رها کنید، و مبادا دوستی آل محمد (عليهم السلام) را به اتکای اعمال صالح از دست بدهید، زیرا هیچ کدام از این دو، به تنهایی پذیرفته نمی‌شود.

امام محمد تقی (علیه السلام)

پرتوی از سیره و سیمای امام جواد (علیه السلام)

در تاریخ ولادت حضرت امام محمد تقی، ملقب به جواد، اختلاف است.

قول مشهور این است که آن حضرت در دهم رجب سال 195 قمری در مدینه چشم به جهان گشوده است.

کنیه آن حضرت ابوجعفر و پدر گرامی‌اش حضرت علی بن موسی الرضا و مادر بزرگوارش سبیکه، معروف به خیزران است.

دوران زندگی جواد الائمه (علیه السلام) مصادف با دوران حکومت مأمون و معتصم عباسی بود و معتصم در بغداد تصمیم به قتل آن حضرت گرفت و سرانجام به وسیله أمّ الفضل، همسر امام و دختر مأمون، آن پیشوای معصوم را در 25 سالگی، مسموم کرد و به شهادت رساند.

زندگانی امام محمد تقی، جواد الائمه (علیه السلام)، ادامه راه خط و روش پدرش حضرت امام رضا (علیه السلام) بود.

مأمون کوشش می‌کرد که دل امام را به دست آورد و او را به دار الخلافه نزدیک کند. او توطئه خود را برای از میان بردن جنبش و حرکت تشیع در چهارچوب خلافت عباسیان همچنان ادامه می‌داد و هدفش این بود که بین امام و پایگاه مردمی او فاصله اندازد و آن حضرت را از مردم دور سازد، ولی می‌خواست به طریقی این نقشه را اجرا کند که مردم تحریک نشوند.

مأمون، بر اساس همان نقشه قدیمی، در جامه دوستدار امام ظاهر شد و «أمّ الفضل» دختر خود را به ازدواج او درآورد تا از تأیید امام (علیه السلام) برخوردار باشد و اصرار کرد که

با کمال عزت در کاخ مجلل او زندگی کند.

اما امام پافشاری می‌ورزید که به مدینه بازگردد تا نقشه مأمون را در کسب تأیید امام برای پایداری خلافتی که غصب کرده بود، نقش بر آب سازد و مشروعیت حکومت او را در دل مردم خدشدار نماید.

امام جواد(علیه السلام) خط پدر بزرگوارش را ادامه داد و به آگاهی فکری و عقیدتی دست یازید، فقیهان را از بغداد و شهرهای دیگر، پیرامون خود، در مدینه فراهم آورد تا با او مناظره کنند و از او بپرسند و از راهنمایی‌های او بهره بگیرند.

شیخ مفید - رضوان الله علیه - گوید: «مأمون، امام جواد را دوست می‌داشت، زیرا با وجود کمی سن، شخصی فاضل بود و به درجه والا از علم و دانش رسیده بود و در ادب و حکمت و کمال عقل، مقامی داشت که هیچ یک از مشایخ زمان، با او برابری نمی‌توانست کرد.» صغر سن امام(علیه السلام) از پدیده‌های اعجاز‌آمیز اوست که در روحیه حاکمان آن زمان اثری فوق العاده گذاشته بود.

وقتی پدر بزرگوارش درگذشت، از عمر امام جواد حدود هشت سال بیش نگذشته بود و در همان سن، عهده دار منصب امامت گردید.

امام(علیه السلام) با پایگاه‌های مردمی طرفدار و مؤمن به رهبری و امامتش به طور مستقیم در مسائل دینی و قضایای اجتماعی و اخلاقی در تماس بود.

وقتی مأمون، امام(علیه السلام) را به بغداد یا مرکز خلافت آورد، امام(علیه السلام) اصرار ورزید تا به مدینه بازگردد، مأمون با این درخواست موافقت کرد و آن حضرت بیشتر عمر شریف خود را در مدینه گذراند.

معتصم از فعالیت و کوشش‌های او برآشفته بود، از این رو، آن حضرت را به بغداد فراخواند و هنگامی که امام(علیه السلام) وارد عراق گردید، معتصم و جعفر، پسر مأمون،

پیوسته، توطئه می‌چیدند و برای قتل آن بزرگوار حيله می‌اندیشیدند، تا این که آن حضرت در سال 220 هجری در آخر ماه ذی‌قعدة، به شهادت رسید.

از بیشتر روایات چنین برمی‌آید که وقتی امام رضا(علیه السلام) به درخواست مأمون به خراسان رفت، فرزندش ابوجعفر(امام جواد(علیه السلام)) را در مدینه به جای گذاشت و مأمون پس از بازگشت به بغداد در سال 204 هجری امام جواد را به حضور خود فراخواند تا دخترش امّ الفضل را به ازدواج او درآورد، در آن هنگام، امام آن چنان که در روایت شیخ مفید و دیگران آمده است، در آغاز ده سالگی بود.

نویسنده متنبّع و معروف، هاشم معروف الحسنى، در کتاب «زندگی دوازده امام» در این باره چنین اظهار نظر می‌کند: «البته من با وجود اینکه از روایات چیزی در دست ندارم که حکایت از همراه بردن خانواده و فرزند از سوی امام رضا(علیه السلام) به خراسان، داشته باشد بعید می‌دانم که ایشان را در حجاز جا گذاشته و به تنهایی عازم سفر گردیده باشد، بویژه که خود نسبت به این سفر بدبین بود و وداعش با قبر پیامبر در مدینه و با کعبه در مکه، وداع کسی بود که امید زیارت مجدد، نداشت.

فرزند ایشان حضرت جواد(علیه السلام)، با وجود خردسالی، بیم و نگرانی پدر را به هنگام طواف وداع کاملاً درک و احساس می‌کرد.

همچنانکه من ازدواج ایشان را در این سنّ اندک با دختر مأمون، پس از گفتگویی که میان مأمون و بنی عبّاس از يك سو و امام جواد و قاضی‌القضات از سوی دیگر به همین مناسبت جریان یافت بعید می‌دانم.

ترجیح می‌دهم که ایشان در خراسان نیز همراه پدر بودند و جز مرگ امام رضا(علیه السلام)، چیزی ایشان را جدا نکرد.

آن حضرت پس از وفات پدر با خانواده پدری به مدینه بازگشتند و بعد از بازگشت مأمون

به بغداد و محکم شدن جای پای او، ایشان را به بغداد فراخواند و به خود نزدیک ساخت و اظهار ارادت و دوستی نمود و دخترش را به ازدواج وی درآورد تا از تهمت ترور پدر ایشان، رهایی یابد که ناگزیر در چنین هنگامی، در سنّی باشند که بتوانند ازدواج کنند.» راویان روایت کرده اند که امام جواد (علیه السلام) پس از ازدواج با دختر مأمون، به اتفاق همسرش «امّ الفضل» با بدرقه مردم، راهی مدینه گردید و هنگامی که به دروازه کوفه رسید با استقبال پرشور مردم روبه رو گردید، و آن چنان که در روایت شیخ مفید آمده است به دارالمسیب وارد شدند و در آنجا به مسجد رفتند.

در محوطه این مسجد، درخت سدری بود که هنوز به بار ننشسته بود، حضرت کوزه ای آب خواستند و پای این درخت به وضو پرداختند و سپس برخاسته، نماز مغرب را به جای آوردند و پس از پایان نماز، اندک زمانی به دعا پرداختند و سپس نمازهای مستحبی خواندند و تعقیبات آن را به جای آوردند و در این هنگام وقتی به سوی درخت سدر بازگشتند، مردم دیدند که این درخت به بار نشسته، در شگفت ماندند و از میوه اش خوردند، میوه شیرین و بدون هسته ای بود، آن گاه امام را وداع گفته و در همان زمان، امام (علیه السلام) راهی مدینه شدند و تا هنگامی که معتصم در آغاز سال 225 ایشان را به بغداد فراخواند، در آنجا اقامت داشتند؛ از این پس در بغداد بودند تا این که در پایان ذی القعدة همان سال، وفات یافتند.

راویان، سالی را که امام، همراه همسرش امّ الفضل از بغداد عازم مدینه شدند و نیز تاریخ سال ازدواجشان را معین نکرده اند.

هرچند که روایت شیخ مفید گویای این است که آن حضرت بعد از پیروزی اش بر یحیی بن اکثم در آن مناظره معروف در سنّ ٢٤ سالگی، موفق به ازدواج با دختر مأمون شد، ولی عبارت مسعودی در کتاب «اثبات الوصیّة» القاگر آن است که امام پس از آن که به سنّ

مناسب ازدواج رسید، تن به این کار داد.

در «اعیان الشّیعه» آمده است: آن گاه امام جواد(علیه السلام) از مأمون اجازه رفتن به حجّ خواست و به اتفاق همسرش از بغداد، قصد مدینه کرد.

پس از عزیمت امام جواد(علیه السلام) به مدینه، مأمون در طرطوس وفات یافت و با برادرش معتصم بیعت شد، سپس معتصم، امام جواد(علیه السلام) را فراخواند و ایشان را به بغداد آورد.

بدین گونه می‌توان گفت در مورد مدّت اقامت ایشان در مدینه و بغداد و تاریخ ازدواج و وفات ایشان در روایات، مطلب اطمینان بخش و قابل اعتمادی که به طور قطع بتوان برداشت شخصی از آن کرد، وجود ندارد.

آنچه مسلم است این که ایشان بیشترین دوره زندگی خود را در زمان مأمون طی کرد و در این فاصله در تنگنا قرار نداشت و کنترلی بر او صورت نمی‌گرفت.

امام، چه در بغداد و چه در مدینه، از این فرصت برای انجام رسالت خود بهره برداری کرد؛ شیعیان نیز در مورد امامت او اتفاق نظر داشته و راویان، دهها روایت را در موضوع های مختلف از وی نقل کرده‌اند.

حضرت جوادالأئمّه(علیه السلام) فرموده: هر بنده ای آن گاه حقیقت ایمان خود را کامل می‌کند که دین خود را بر شهوت های خویش ترجیح دهد، و هلاک نمی‌شود مگر آن که هوای نفس و شهوتش را بر دینش ترجیح دهد.

در اینجا چهل حدیث برگزیده را از میان کلمات نورانی آن حضرت، که هر کدام درسی از اخلاق و ارائه راه فضیلت و تقواست، به شیفتگان مکتب پربارش تقدیم می‌دارم.

چهل حدیث

قالَ الإمامُ الجواد (عليه السلام): (

1- نیاز مؤمن به سه چیز

«الْمُؤْمِنُ يَحْتَاجُ إِلَى تَوْفِيقٍ مِنَ اللَّهِ، وَوَاعِظٍ مِنْ نَفْسِهِ، وَ قَبُولٍ مِمَّنْ يَنْصَحُهُ:».

مؤمن نیاز دارد به توفیقی از جانب خدا، و به پندگویی از سوی خودش، و به پذیرش از کسی که او را نصیحت کند.

2- استوار کن، آشکار کن!

«إِظْهَارُ الشَّيْءِ قَبْلَ أَنْ يُسْتَحْكَمَ مَفْسَدَةٌ لَهُ:».

اظهار چیزی قبل از آن که محکم و پایدار شود سبب تباهی آن است.

3- کیفیت بیعت زنان با رسول خدا (صلی الله علیه وآله)

«كَانَتْ مُبَايَعَةَ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) النِّسَاءَ أَنْ يَغْمِسَ يَدَهُ فِي إِنَاءٍ فِيهِ

مَاءٌ ثُمَّ يُخْرِجُهَا وَ تَغْمِسُ النِّسَاءُ بِأَيْدِيهِنَّ فِي ذَلِكَ الْإِنَاءِ بِالْاِقْرَارِ وَ الْإِيمَانِ بِاللَّهِ وَ

التَّصَدِيقِ بِرَسُولِهِ عَلَى مَا أَخَذَ عَلَيْهِنَّ:».

بیعت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) با زنان این چنین بود که آن حضرت

دستش را در ظرف آبی فرو می‌برد و بیرون می‌آورد و زنان [نیز] با اقرار و

ایمان به خدا و رسولش، دست در آن ظرف آب فرو می‌کردند، به قصد تعهد آنچه

بر آنها لازم بود.

4- قطع نعمت، نتیجه ناسپاسی

«لَا يَنْقَطِعُ الْمَزِيدُ مِنَ اللَّهِ حَتَّى يَنْقَطِعَ الشُّكْرُ مِنَ الْعِبَادِ:».

افزونی نعمت از جانب خدا بریده نشود تا آن هنگام که شکرگزاری از سوی بندگان

بریده شود.

5- تأخیر در توبه

«تَأخِيرُ التَّوْبَةِ إِغْتِرَارٌ وَ طُولُ النَّسْوِيفِ حَيْرَةٌ، وَ الْإِعْتِذَارُ عَلَى اللَّهِ هَلَكَةٌ وَ الْإِصْرَارُ

عَلَى الذَّنْبِ أَمْنٌ لِمَكْرِ اللَّهِ «فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ:»»

(سوره اعراف، آیه 99) به تأخیر انداختن توبه نوعی خودفریبی است، و وعده دروغ دادن نوعی سرگردانی است، و عذرتراشی در برابر خدا نابودی است، و پافشاری بر گناه آسودگی از مکر خداست. از مکر خدا آسوده نباشند جز مردمان زیانکار.»

6- نامه امام جواد به دوستش

«كَتَبَ إِلَى بَعْضِ أَوْلِيَائِهِ: أَمَّا هَذِهِ الدُّنْيَا فَإِنَّا فِيهَا مُعْتَرِفُونَ وَ لَكِنَ مَنْ كَانَ هَوَاهُ هَوَى

صَاحِبِهِ وَ دَانَ بِدِينِهِ فَهُوَ مَعَهُ حَيْثُ كَانَ وَ الْآخِرَةُ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ:»

امام جواد(علیه السلام) به یکی از دوستانش نوشت: اما در این دنیا ما زیر فرمان دیگرانیم، ولی هر که خواسته او خواسته امامش و متدین به دین او باشد، هر جا که باشد با اوست و دنیای دیگر سرای جاودان است.

7- مسئولیت گوش دادن

«مَنْ أَصْنَى إِلَى نَاطِقٍ فَقَدْ عَبَدَهُ، فَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ عَنِ اللَّهِ فَقَدْ عَبَدَ اللَّهَ وَ إِنْ كَانَ

النَّاطِقُ يَنْطِقُ عَنِ لِسَانِ إِبْلِيسَ فَقَدْ عَبَدَ إِبْلِيسَ:»

هر که گوش به گوینده ای دهد به راستی که او را پرستیده، پس اگر گوینده از جانب خدا باشد در واقع خدا را پرستیده و اگر گوینده از زبان ابلیس سخن گوید، به راستی که ابلیس را پرستیده است.

8- پسندیدن، در حکم پذیرفتن

«مَنْ شَهِدَ أَمْرًا فَكْرَهُهُ كَانَ كَمَنْ غَابَ عَنْهُ، وَ مَنْ غَابَ عَنْ أَمْرٍ فَرَضِيَهُ كَانَ كَمَنْ

شَهَدَةٌ:».

کسی که در کاری حاضر باشد و آن را ناخوش دارد، مانند کسی است که غایب بوده، و هر که در کاری حاضر نباشد، ولی بدان رضایت دهد، مانند کسی است که خود در آن بوده است.

9-نوشته امام جواد(علیه السلام)

«إِنَّ أَنْفُسَنَا وَ أَمْوَالَنَا مِنْ مَوَاهِبِ اللَّهِ الْهَنِيئَةِ وَ عَوَارِيهِ الْمُسْتَوْدَعَةِ يُمْنَعُ بِمَا مَنَعَ مِنْهَا فِي سُورٍ وَ غِيْطَةٍ وَ يَأْخُذُ مَا أَخَذَ مِنْهَا فِي أَجْرٍ وَ حِسْبَةٌ فَمَنْ غَلَبَ جَزَعُهُ عَلَى صَبْرِهِ حَبِطَ أَجْرُهُ وَ نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ ذَلِكَ:».

حضرت جوادالائمه(علیه السلام) به خط خود نوشت:جان و دارایی ما از بخششهای گوارای خداست و عاریه و سپرده اوست، هر آنچه را که به ما ببخشد، مایه خوشی و شادی است و هر آنچه را بگیرد، اجر و ثوابش باقی است. پس هر که جزعش بر صبرش غالب شود اجرش ضایع شده و از این [صفت] به خدا پناه می‌بریم.

10-دوستی با دوستان خدا و دشمنی با دشمنان خدا

«أَوْحَى اللَّهُ إِلَى بَعْضِ الْأَنْبِيَاءِ: أَمَا زُهِدْكَ فِي الدُّنْيَا فَتُعَجَّكَ الرَّاحَةَ، وَ أَمَا إِقْطَأْكَ إِلَى فَيْعِزُّكَ بِي، وَ لَكِنْ هَلْ عَادَيْتَ لِي عَدُوًّا وَ وَالَيْتَ لِي وَلِيًّا:».

خداوند به یکی از انبیا وحی کرد: اما زهد تو در دنیا شتاب در آسودگی است و اما رو کردن تو به من، مایه عزت توست، ولی آیا با دشمن من دشمنی، و با دوست من دوستی کردی؟

11-موعظه ای جامع

«تَوَسَّدَ الصَّبْرَ وَ أَعْتَقَ الْفَقْرَ وَ أَرْفَضَ الشَّهَوَاتِ وَ خَالَفَ الْهَوَى وَ اعْلَمْ أَنَّكَ لَنْ تَخْلُوَ مِنْ عَيْنِ اللَّهِ فَانظُرْ كَيْفَ تَكُونُ:».

صبر را بالش کن، و فقر را در آغوش گیر، و شهوات را ترك کن، و با هوای نفس مخالفت کن و بدان که از دیده خدا پنهان نیستی، پس بنگر که چگونه ای.

12- پاسخ به يك سؤال فقهی

«قال المأمونُ ليحيى بن أكرم: إطرَحَ عليّ أبي جعفرٍ مُحَمَّدُ بْنُ الرِّضَا (عليهما السلام) مسألةً تَقَطَّعُ فيها. فقالَ يا أبا جعفرٍ ما تقولُ في رجلٍ نكحَ امرأةً على زناٍ أَيْحِلُّ أَنْ يَنْزَوِّجَهَا؟ فقالَ (عليه السلام): يدَعُها حتّى يَسْتَبْرئَها مِنْ نُطْقَتِهِ وَ نُطْفَةِ غَيْرِهِ، إِذْ لَا يُؤْمَنُ مِنْها أَنْ تَكُونَ قَدْ أَحْدَثَتْ مَعَ غَيْرِهِ حَدَثًا كَمَا أَحْدَثَتْ مَعَهُ. ثُمَّ يَنْزَوِّجُ بِها إِنْ أَرَادَ، فَإِنَّمَا مَثَلُها مَثَلُ نَخْلَةٍ أَكَلَ رَجُلٌ مِنْها حَرَامًا ثُمَّ اشْتَرىها فَأَكَلَ مِنْها حَلالًا فَاَنْقَطَعَ يَحْيَى:».

مأمون به يحيى بن اكرم گفت: مسأله ای برای ابی جعفر (امام محمد تقی) عنوان کن که در آن بماند و پاسخی نتواند! آن گاه يحيى گفت: ای اباجعفر! چه گویی درباره مردی که با زنی زنا کرده، آیا رواست که او را به زنی گیرد؟ امام (علیه السلام) در پاسخ فرمود: او را وانهد تا از نطفه وی و نطفه دیگری پاک گردد، زیرا بعید نیست که با دیگری هم آمیزش کرده باشد. پس از آن، اگر خواست او را به زنی گیرد، زیرا که مثل او مانند مثل درخت خرمایی است که مردی به حرام از آن خورده، سپس آن را خریده و به حلال از آن خورده است. يحيى درمانده شد!

13- عالمان غريب!

«الْعُلَمَاءُ غُرَبَاءُ لِكثْرَةِ الْجُهَالِ:».

عالمان، به سبب زيادی جاهلان، غريباند!

14- در جواب يك معمای فقهی

«يا أبا مُحَمَّدٍ ما تقولُ في رجلٍ حرَمَتْ عليه امرأةٌ بِالْعَدَاةِ وَ حَلَّتْ لَهُ ارْتِفاعَ النَّهارِ وَ

حَرُمْتُ عَلَيْهِ نِصْفَ النَّهَارِ، ثُمَّ حَلَّتْ لَهُ الظُّهْرُ ثُمَّ حَرُمْتُ عَلَيْهِ الْعَصْرَ، ثُمَّ حَلَّتْ لَهُ
 الْمَغْرِبَ، ثُمَّ حَرُمْتُ عَلَيْهِ نِصْفَ اللَّيْلِ ثُمَّ حَلَّتْ لَهُ الْفَجْرُ، ثُمَّ حَرُمْتُ عَلَيْهِ ارْتِفَاعَ
 النَّهَارِ، ثُمَّ حَلَّتْ لَهُ نِصْفَ النَّهَارِ؟ فَبَقِيَ يَحْيَى وَ الْفُقَهَاءُ بُلْسًا خُرْسًا! فَقَالَ الْمَأْمُونُ: يَا أَبَا
 جَعْفَرٍ أَعَزَّكَ اللَّهُ بَيْنَ لَنَا هَذَا؟ فَقَالَ (عليه السلام): هَذَا رَجُلٌ نَظَرَ إِلَى مَمْلُوكَةٍ لَا تَحِلُّ
 لَهُ، إِشْتَرِيهَا فَحَلَّتْ لَهُ. ثُمَّ أَعْتَقَهَا فَحَرُمْتُ عَلَيْهِ، ثُمَّ تَزَوَّجَهَا فَحَلَّتْ لَهُ، فَظَاهَرَ مِنْهَا
 فَحَرُمْتُ عَلَيْهِ. فَكَفَّرَ الظُّهَارَ فَحَلَّتْ لَهُ، ثُمَّ طَلَّقَهَا تَطْلِيقَةً فَحَرُمْتُ عَلَيْهِ، ثُمَّ رَاجَعَهَا فَحَلَّتْ
 لَهُ، فَارْتَدَّتْ عَنِ الْإِسْلَامِ فَحَرُمْتُ عَلَيْهِ، فَتَابَ وَ رَجَعَ إِلَى الْإِسْلَامِ فَحَلَّتْ لَهُ بِالنِّكَاحِ
 الْأَوَّلِ، كَمَا أَقْرَأَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) نِكَاحَ زَيْنَبَ مَعَ أَبِي الْعَاصِ بْنِ
 الرَّبِيعِ حَيْثُ أُسْلِمَ عَلَى النِّكَاحِ الْأَوَّلِ.

امام جواد (عليه السلام) به يحيى بن اکثم فرمود: ای ابا محمد! چه گویی درباره مردی
 که بامداد زنی بر وی حرام بود و روز که برآمد بر او حلال شد، نیمه روزش حرام
 شد و هنگام ظهرش حلال گردید و وقت عصر بر او حرام شد و مغربش حلال
 گردید و نیمه شب بر او حرام شد و سپیده دم بر وی حلال شد و روز که برآمد بر
 او حرام شد و نیمه روز بر او حلال گردید. يحيى و دیگر فقها در برابر او حیران
 گردیده و از کلام باز ماندند! مأمون گفت: یا اباجعفر! خدای عزیزت بدارد. این
 مسأله را برای ما بیان کن.

امام (عليه السلام) فرمود: این مردی است که به کنیزك دیگری نگاه کرده و او را
 خریده و بر وی حلال شده، سپس آزادش کرده و بر او حرام شده سپس او را به
 زنی گرفته و بر او حلال شده و ظهارش کرده و بر او حرام شده و کفاره ظهار
 داده و حلال شده و سپس يك بار طلاقش داده و حرام شده، سپس به او رجوع کرده
 و حلال شده، پس آن مرد از اسلام برگشته و زن بر او حرام شده و باز توبه کرده

و به اسلام برگشته و به همان نکاح سابق بر او حلال شده، چنان که رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) زینب را به ابی‌العاص بن ربیع که مسلمان شد، به همان نکاح اول تسلیم نمود.

15- پاسخ مبسوط امام جواد به يك سؤال فقهی حجّ

«قالَ المأمونُ: يا يحيى سلْ أبا جَعْفَرٍ عَن مَسْأَلَةٍ فِي الفِقهِ لِنَنْظُرَ كَيْفَ فِقهُهُ؟ فقالَ يحيى: يا أبا جَعْفَرٍ أَصْلَحَكَ اللهُ ما تُقولُ في مُحْرَمٍ قَتَلَ صَيْدًا؟ فقالَ أبو جَعْفَرٍ (عليه السلام): قَتَلَهُ في حِلٍّ أو حَرَمٍ، عالِمًا أو جاهِلًا، عَمْدًا أو خَطَأً، عَبْدًا أو حُرًّا صَغِيرًا أو كَبِيرًا، مُبَدَّنًا أو مُعِيدًا، مِنْ ذِواتِ الطَّيْرِ أو غَيْرِهِ؟ مَنْ صِغارِ الطَّيْرِ أو كِبارِهِ. مُصِرًّا أو نادِمًا بِاللَّيْلِ أو في أوْكارِها أو بِالنَّهارِ وَ عَيانًا، مُحْرَمًا لِلحَجِّ أو لِلعُمْرَةِ؟ قالَ: فَانْقَطَعَ يحيى إنْقِطاعًا لَمْ يَخَفَ على أَحَدٍ مِنْ أَهلِ المَجْلِسِ إنْقِطاعُهُ وَ تَحَيَّرَ النَّاسُ عَجَبًا مِنْ جِوابِ أبي جَعْفَرٍ (عليه السلام).

...فقالَ المأمونُ: يا أبا جَعْفَرٍ إنْ رَأَيْتَ أَنْ نُعرِّفَنا ما يَجِبُ على كُلِّ صَيْفٍ مِنْ هَذِهِ الأصْنافِ في قَتْلِ الصَّيْدِ؟ فقالَ (عليه السلام): إنَّ المُحْرَمَ إذا قَتَلَ صَيْدًا في الحِلِّ وَ كانَ الصَّيْدُ مِنْ ذِواتِ الطَّيْرِ مِنْ كِبارِها فَعَلَيْهِ الجِزاءُ مُضاعَفًا. وَ إنْ قَتَلَ فَرَحًا في الحِلِّ فَعَلَيْهِ حَمَلٌ قَدْ فُطِمَ فَلَيْسَتْ عَلَيْهِ القِيمَةُ لِأَنَّه لَيْسَ في الحَرَمِ. وَ إذا قَتَلَهُ في الحَرَمِ فَعَلَيْهِ الحَمَلُ وَ قِيمَةُ الفَرَحِ. وَ إنْ كانَ مِنَ الوَحْشِ فَعَلَيْهِ في حِمَارِ الوَحْشِ بَقْرَةٌ وَ إنْ كانَ نَعامَةً فَعَلَيْهِ بَدَنَةٌ. فإنْ لَمْ يَقدِرْ فإِطعامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا. فإنْ لَمْ يَقدِرْ فَلْيَصُمْ ثَمانيَةَ عَشْرَ يَوْمًا. وَ إنْ كانَ بَقْرَةً فَعَلَيْهِ بَقْرَةٌ، فإنْ لَمْ يَقدِرْ فَلْيُطْعِمْ ثَلاتينَ مِسْكِينًا، فإنْ لَمْ يَقدِرْ فَلْيَصُمْ تِسْعَةَ أَيامٍ. وَ إنْ كانَ ضَبْيًا فَعَلَيْهِ شاةٌ، فإنْ لَمْ يَقدِرْ فَلْيُطْعِمْ عَشْرَةَ مَساكينَ، فإنْ لَمْ يَجِدْ فَلْيَصُمْ ثَلاتَةَ أَيامٍ.

وَ إنْ أَصابَهُ في الحَرَمِ فَعَلَيْهِ الجِزاءُ مُضاعَفًا «هُدْيًا بِالِغِ الكَعْبَةِ» حَقًّا وَاجِبًا أَنْ يَحْرَهُ

إِنَّ كَانَ فِي حَجٍّ يَمْنَى حَيْثُ يَنْحَرُ النَّاسُ. وَ إِنْ كَانَ فِي عُمْرَةٍ يَنْحَرُهُ بِمَكَّةَ فِي فِنَاءِ
 الْكَعْبَةِ وَ يَتَصَدَّقُ بِمِثْلِ ثَمَنِهِ حَتَّى يَكُونَ مُضَاعَفًا، وَ كَذَلِكَ إِذَا أَصَابَ أَرْنَبًا أَوْ ثَعْلَبًا
 فَعَلَيْهِ شَاةٌ وَ يَتَصَدَّقُ بِمِثْلِ ثَمَنِ شَاةٍ. وَ إِنْ قَتَلَ حَمَامًا مِنْ حَمَامِ الْحَرَمِ فَعَلَيْهِ دِرْهَمٌ
 يَتَصَدَّقُ بِهِ. وَ دِرْهَمٌ يَشْتَرِي بِهِ عَلْفًا لِحَمَامِ الْحَرَمِ. وَ فِي الْفَرُخِ نِصْفُ دِرْهَمٍ. وَ فِي
 الْبَيْضَةِ رُبْعُ دِرْهَمٍ وَ كُلُّ مَا أَتَى بِهِ الْمُحْرَمُ بِجَهَالَةٍ أَوْ خَطَا فَلَاشْيَاءَ عَلَيْهِ إِلَّا الصَّيْدَ.
 فَإِنَّ عَلَيْهِ فِيهِ الْفِدَاءَ بِجَهَالَةٍ كَانَ أَمْ يَعْلَمُ، بِخَطَا كَانَ أَمْ يَعْمَدُ. وَ كُلُّ مَا أَتَى بِهِ الْعَبْدُ
 فَكَفَّارَتُهُ عَلَى صَاحِبِهِ مِثْلُ مَا يَلْزِمُ صَاحِبَهُ. وَ كُلُّ مَا أَتَى بِهِ الصَّغِيرُ الَّذِي لَيْسَ بِيَالِغٍ
 فَلَا شَيْءَ عَلَيْهِ. فَإِنْ عَادَ فَهُوَ مِمَّنْ يَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ. وَ إِنْ دَلَّ عَلَى الصَّيْدِ وَ هُوَ مُحْرَمٌ وَ
 قَتَلَ الصَّيْدَ فَعَلَيْهِ فِيهِ الْفِدَاءُ. وَ الْمُصْرُّ عَلَيْهِ يَلْزِمُهُ بَعْدَ الْفِدَاءِ الْعُقُوبَةُ فِي الْآخِرَةِ. وَ
 النَّادِمُ لِأَشْيَاءَ عَلَيْهِ بَعْدَ الْفِدَاءِ فِي الْآخِرَةِ. وَ إِنْ أَصَابَهُ لَيْلًا أَوْ كَارَهَا خَطَاً فَلَا شَيْءَ
 عَلَيْهِ إِلَّا أَنْ يَنْصِيدَ بَلِيلًا أَوْ نَهَارًا فَعَلَيْهِ فِيهِ الْفِدَاءُ، وَ الْمُحْرَمُ لِلْحَجِّ يَنْحَرُ الْفِدَاءَ بِمَكَّةَ.
 مَأْمُونٌ بِهِ يَحْيَى بْنُ أَكْثَمٍ كَقَوْلِهِ: إِذَا أَبُو جَعْفَرٍ (إِمَامُ مُحَمَّدِ بْنِ تَقِيِّ) مَسَّأَلَهُ أَيُّ فَهْمِي بِيَرْسِ تَا
 بِنِغْرِي دَرِ فَهْمِ چِگُونِهْ اسْت.

یحیی گفت: ای ابا جعفر! خدا کارت را رو به راه کند، چه می‌گویی درباره
 مُحْرَمِی که شکاری را کشته است؟ امام جواد (علیه السلام) گفت: آن صید را در حلّ
 کشته یا در حَرَم؟ عالم بوده یا جاهل؟ به عمد بوده یا به خطا؟ آن مُحْرَمِ بنده بوده یا
 آزاد؟ صغیر بوده یا کبیر؟ نخستین صید او بوده یا صید دوباره او؟ آن صید پرنده
 بوده یا غیر آن؟ پرنده کوچک بوده یا بزرگ؟ مُحْرَمِ باز قصدِ صیدِ پرنده دارد و
 مُصْرُّ است یا تائب؟ این صید در شب بوده و از آشیانه بوده یا در روز و آشکارا؟
 مُحْرَمِ برای حجّ بوده یا عُمَره؟ راوی گوید: یحیی بن اکثم طوری واماند که
 واماندگی‌اش بر احدی از اهل مجلس پوشیده نماند و همه مردم از جواب امام

جواد(علیه السلام)در شگفت ماندند.

بعد از آن که مردم پراکنده شدند، مأمون گفت: ای اباجعفر! اگر صلاح بدانی، آنچه را که بر هر صنف از این اصناف در قتل صید، واجب است به ما بشناسان! امام جواد(علیه السلام) در پاسخ فرمود: چون مُحرم، صیدی از پرنده های بزرگ را در حِلّ بکشد، يك گوسفند کقاره بر او باشد. و اگر در حرم باشد کقاره دوچندان است. و اگر جوجه ای را در حِلّ بکشد برّه از شیر گرفته ای بر اوست و بها بر او نیست چون در حرم نبوده است. و اگر در حرم باشد برّه و بهای جوجه هر دو به عهده اوست. و اگر آن صید حیوان وحشی باشد، در گورخر وحشی گاوی باید. و اگر شتر مرغ است يك شتر باید. و اگر نتواند شصت مسکین را اطعام کند. و اگر آن را هم نتواند هجده روز روزه بدارد. و اگر شکار، گاو باشد بر او گاوی است. و اگر نتواند سی مسکین را طعام بدهد. و اگر آن را هم نتواند نه روز روزه بگیرد. و اگر آهو باشد يك گوسفند بر اوست، و اگر نتواند ده مسکین را طعام دهد. و اگر نتواند سه روز را روزه بدارد. و اگر در حرم شکارش کرده کقاره دوچندان است و باید آن را به کعبه رساند و قربانی کند و حقّ واجب است که اگر در احرام حجّ باشد، کقاره را در منی بکشد آنجا که قربانگاه مردم است. و اگر در عمره باشد در مکه و در پناه کعبه بکشد. و به اندازه بهایش هم صدقه بدهد تا دوچندان باشد. و همچنین اگر خرگوشی یا روباهی صید کند يك گوسفند بر اوست و به اندازه بهایش هم باید صدقه بدهد. و اگر یکی از کبوتران حرم را بکشد يك درهم صدقه دهد و درهم دیگری هم دانه بخرد برای کبوتران حرم. و اگر جوجه باشد نیم درهم. و اگر تخم باشد يك چهارم درهم. و هر خلافی که مُحرم از راه نادانی و یا خطا مرتکب شود کقاره ندارد، جز همان صید که کقاره دارد، جاهل باشد یا عالم، خطا باشد یا عمد. و

هر خلافی بنده کند تمام کفارهاش بر مولای اوست. و هر خلافی کودک نابالغ کند چیزی بر او نیست. و اگر بار دوم صید او باشد خدا از او انتقام کشد] و کقاره ندارد. [اگر مُحرم شکار را به دیگری نشان بدهد و او آن را بکشد کقاره بر اوست. و آن که اصرار دارد و توبه نکرده پس از کقاره، عذاب آخرت هم دارد. و اگر پشیمان است پس از کقاره، عذاب آخرت ندارد. اگر شبانه از آشیانه به خطا شکار کرده چیزی بر او نیست، مگر قصد شکار داشته باشد. و اگر عمداً شکار کند، در شب باشد یا روز، کقاره بر اوست. و آن که مُحرم به حج است باید کقاره را در مگه قربانی کند -16. سرچشمه دانش علی(علیه السلام)

«عَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) عَلِيًّا (عَلَيْهِ السَّلَام) أَلْفَ كَلِمَةٍ، كُلُّ كَلِمَةٍ يَفْتَحُ أَلْفَ كَلِمَةٍ:».

پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم)، هزار کلمه [از علوم را] به علی(علیه السلام) آموخت که از هر کلمه ای هزار کلمه منشعب می‌شد.

17-سفرارش پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) به فاطمه(علیها السلام)

«إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) قَالَ لِفاطمة (عليها السلام): إِذَا أَنْامْتَ فَلَا تُخْمِشِي عَلَيَّ وَجْهًا، وَ لَا تُرْخِي عَلَيَّ شَعْرًا، وَ لَا تُنَادِي بِالْوَيْلِ وَ لَا تُقِيمِي عَلَيَّ نَائِحَةً، ثُمَّ قَالَ: هَذَا الْمَعْرُوفُ الَّذِي قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ «وَ لَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ» (سوره ممتحنه، آیه 12)

رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) به فاطمه(علیها السلام) گفت: وقتی که من از دنیا رفتم به خاطر من صورت را نخراش، و مو را پریشان منمای، و واویلا نکن و بر من نوحه نخوان، سپس فرمود: این همان معروفی است که خداوند عزوجل در کتابش فرموده: «و تو را در معروفی نافرمانی نکنند.»

18- مهدی منتظر

«إِنَّ الْقَائِمَ مِمَّا هُوَ الْمَهْدِيُّ الَّذِي يَجِبُ أَنْ يُنْتَظَرَ فِي غَيْبَتِهِ وَيُطَاعَ فِي ظُهُورِهِ، وَهُوَ
الثَّالِثُ مِنْ وُلْدِي:».

همانا قائم از ماست او همان مهدی‌های است که واجب است در زمان غیبتش
منتظرش باشند و در وقت ظهورش اطاعتش کنند و او سومین نفر از اولاد من
است.

19- دیدار با دوستان

«مُلَاقَاتُ الْأَخْوَانِ نَشْرَةٌ وَ تَلْقِيحٌ لِلْعَقْلِ وَ إِنْ كَانَ نَزْرًا قَلِيلًا:».

ملاقات و زیارت برادران سبب گسترش و باروری عقل است، اگرچه کم و اندک
باشد.

20- هوای نفس

«مَنْ أَطَاعَ هَوَاهُ أُعْطِيَ عَدُوَّهُ مُنَاهُ:».

کسی که فرمان هوای نفس خویش را برد، آرزوی دشمنش را برآورد

21- مرکب شهوت

«رَاكِبُ الشَّهَوَاتِ لَا يُسْتَقَالُ لَهُ عَثْرَةٌ:».

کسی که بر مرکب شهوات سوار است، از لغزش در امان نخواهد ماند.

22- متمسکین به خدا

«كَيْفَ يُضَيِّعُ مَنْ اللَّهُ كَافِلُهُ، وَ كَيْفَ يَنْجُوا مَنْ اللَّهُ طَالِبُهُ وَ مَنْ انْقَطَعَ إِلَى غَيْرِ اللَّهِ
وَ كَلَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ:».

چگونه ضایع می‌شود کسی که خدا، عهده دار و سرپرست اوست؟ و چگونه فرار

می‌کند کسی که خدا جوینده اوست؟ کسی که از خدا قطع رابطه کند و به دیگری توکل نماید، خداوند او را به همان شخص واگذار نماید.

23- شناخت آغاز و انجام

«مَنْ لَمْ يَعْرِفِ الْمَوَارِدَ أَعْيَتْهُ الْمَصَادِرُ:».

کسی که محل ورود را نشناسد، از یافتن محل خروج درمانده گردد.

24- نتیجه تلاش استوار

«إِنِّيذُ نُصِيبُ أَوْ تَكْدُّ:».

سخت بکوش تا به مقصود دست یابی، و گرنه در رنج فرومانی.

25- سپاس نعمت

«نِعْمَةٌ لَا تُشْكِرُ كَسِيئَةً لَا تُعْفَرُ:».

نعمتی که برای آن شکرگزاری نشود، مانند گناهی است که آمرزیده نگردد.

26- سازش با مردم

«مَنْ هَجَرَ الْمُدَارَةَ قَارَبَهُ الْمَكْرُوهَ:».

کسی که سازش و مدارا با مردم را رها کند، ناراحتی به او روی می‌آورد.

27- نتیجه کار بدون آگاهی

«مَنْ عَمَلَ عَلَى غَيْرِ عِلْمٍ مَا يُفْسِدُ أَكْثَرَ مِمَّا يُصْلِحُ:».

کسی که کاری را بدون علم و دانش انجام دهد، افسادش بیش از اصلاحش خواهد

بود.

28- قضای حتمی

«إِذَا نَزَلَ الْقَضَاءُ ضَاقَ الْقَضَاءُ:».

چون قضای الهی فرود آید، عرصه بر آدمی تنگ آید.

29- افشاگری زمان

«الْأَيَّامُ تَهْتِكُ لَكَ الْأَمْرَ عَنِ الْأَسْرَارِ الْكَامِنَةِ:».

روزگار و گذشت زمان، پرده از روی کارهای نهفته برمی‌دارد.

30- دقت و خودپایی

«الْتَّحَفُّ عَلَى قَدْرِ الْخَوْفِ:».

خود را پاییدن به اندازه ترس است.

31- چنین مباش!

«لَا تَكُنْ وَلِيًّا لِلَّهِ فِي الْعَلَانِيَةِ، عَدُوًّا لَهُ فِي السِّرِّ:».

در ظاهر دوست خدا و در باطن دشمن او مباش.

32- چهار عامل محرک

«أَرْبَعُ خِصَالٍ تَعَيِّنَ الْمَرْءَ عَلَى الْعَمَلِ: الْأَصْحَةُ وَالْغِنَى وَالْعِلْمُ وَالنَّوْفِيُّقُ:».

چهار چیز است که شخص را به کار و امیدارد: سلامت، بینیازی، دانش و

توفیق.

33- رضایتی که در حکم عمل است

«الْعَالِمُ بِالظُّلْمِ وَالْمُعِينُ عَلَيْهِ وَالرَّاضِي بِهِ، شُرَكَاءُ:».

کسی که آگاه به ظلم است و کسی که کمک کننده بر ظلم است و کسی که راضی به

ظلم است، هر سه شریکانند.

34- گناهان مرگ خیز

«مَوْتُ الْإِنْسَانِ بِالذُّنُوبِ أَكْثَرُ مِنْ مَوْتِهِ بِالْأَجْلِ وَحَيَاتُهُ بِالْبَرِّ أَكْثَرُ مِنْ حَيَاتِهِ بِالْعُمْرِ:».

مرگ آدمی به سبب گناهان، بیشتر است از مرگش به واسطه اجل، و زندگی و

ادامه حیانتش به سبب نیکوکاری، بیشتر است از حیانتش به واسطه عمر طبیعی.

35- عوامل جلب محبت

«ثلاث خصال تُجلبُ بها المودة: الأئصافُ و المعاشرةُ و المواساةُ في الشدةِ و الإنطواءُ على قلب سليم:».

سه چیز است که به وسیله آن دوستی حاصل گردد: انصاف، و معاشرت و همیاری در وقت سختی، و سپری نمودن عمر با قلب پاک.

36- اعتماد به خدا، نردبان ترقی

«أَلْتَقَى بِاللَّهِ ثَمَنٌ لِّكُلِّ غَالٍ وَ سَلَّمَ إِلَى كُلِّ عَالٍ:».

اعتماد به خداوند بهای هر چیز گرانبها و نردبان هر امر بلند مرتبه ای است.

37- سرعت تقرب، با دل‌های پاک

«أَلْقِصْدُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِالْقُلُوبِ أبلغُ مِنْ إِتْعَابِ الْجَوَارِحِ بِالْأَعْمَالِ:».

با دلها به سوی خداوند متعال آهنگ نمودن، رساتر از به زحمت انداختن اعضا با اعمال است.

38- پرهیز از آدم شرور

«إِيَّاكَ وَ مُصَاحِبَةَ الشَّرِيرِ فَإِنَّهُ كَالسِّيفِ الْمَسْلُوبِ يَحْسُنُ مَنْظَرُهُ وَيَقْبَحُ أَثَرُهُ:».

از همراهی و رفاقت با آدم شرور و بدجنس پرهیز، زیرا که او مانند شمشیر برهنه است که ظاهرش نیکو و اثرش زشت است.

39- مانع خیر، دشمن آدمی است

«قَدْ عَادَاكَ مَنْ سَتَرَ عَنْكَ الرَّشِدَ إِتْبَاعًا لِمَا تَهْوَاهُ:».

کسی که به خاطر هوای نفسش هدایت و ترقی را از تو پوشیده داشته، حقا که با تو دشمنی ورزیده است.

40- اسباب رضوان خدا و رضایت آدمی

«ثَلَاثٌ يَبْلُغَنَّ بِالْعَبْدِ رِضْوَانَ اللَّهِ تَعَالَى: كَثْرَةُ الْإِسْتِغْفَارِ، وَلَيْنُ الْجَانِبِ، وَ كَثْرَةُ الصَّدَقَةِ

وَ ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ لَمْ يَنْدَمْ: تَرْكُ الْعَجَلَةِ وَ الْمَشُورَةَ وَ التَّوَكُّلَ عَلَى اللَّهِ عِنْدَ الْعَزْمِ:».

سه چیز است که رضوان خداوند متعال را به بنده می‌رساند: 1 — زیادی استغفار، 2

— نرم خو بودن، 3 — و زیادی صدقه. و سه چیز است که هر کس آن را مراعات

کند، پشیمان نشود: 1 — ترك نمودن عجله، 2 — مشورت کردن، 3 — و به هنگام

تصمیم، توکل بر خدا نمودن.

امام علی النقی (علیه السلام)

پرتوی از سیره و سیمای امام علی النقی (علیه السلام)

حضرت امام علی النقی، ملقب به هادی، فرزند امام جواد (علیه السلام) در 15 ذی‌حجه سال

212 هجری در مدینه به دنیا آمد.

نام مادر بزرگوارش، سمانه، معروف به سیده است.

آن حضرت و در سوم رجب سال 254 در 42 سالگی در شهر «سامرا» بر اثر زهری که

به دسیسه «معتز»، خلیفه عباسی، توسط «معتد» عباسی، به آن حضرت خوردند به

شهادت رسید.

امام هادی پس از شهادت پدر بزرگوارش در محیط پر از خفقان و وحشتی که متوکل

عباسی به وجود آورده بود به سختی می‌زیست.

خلیفه غاصب با حمله به یاران امام (علیه السلام) و ویران ساختن قبر حضرت امام

حسین (علیه السلام)، شیعیان را بیش از پیش، دچار رعب و وحشت کرد و امام را از آنان

دور ساخت و دستور داد تا آن بزرگوار را به سامرا آوردند.

متوکل به وسیله یحیی بن هرثمه، یکی از فرماندهان ارتش خود، نامه ای برای امام فرستاد و سپاهی را با یحیی همراه کرد تا به مدینه روند و خانه امام هادی را بازرسی کنند، بلکه مدرکی بجویند تا آن حضرت را محکوم به توطئه و اقدام علیه دولت کند. هرثمه گوید: سرای امام را بازرسی کردم و در آن جز قرآن و دعا و کتب علمی چیزی نیافتم.

هدف متوکل از احضار امام(علیه السلام) به سامرا نزد خود و یارانش، محو کردن او در حاشیه دربار خلافت بود تا آن حضرت را زیر نظر گیرد. امام(علیه السلام) توجه داشت که سیاست ستمگرانه آنان به او، روز به روز، تندتر و بیشتر می‌شود، تا جایی که متوکل در پایان حکومت خود، به علت سعایتها و خبرچینی‌ها بر ضد امام(علیه السلام)، او را زندانی کرد.

یحیی بن اکثم به متوکل گفت: دوست ندارم پس از پرسش‌های من از این مرد چیزی پرسیده شود، زیرا وقتی آشکار گردد که او دانشمند است رافضیان تقویت می‌گردند. امام(علیه السلام) با کوشش خستگی‌ناپذیر و فراوان، پایگاه‌های مردمی خود را تا سر حد امکان تقویت می‌کرد تا در برابر مشکلات، نیرویی پایدار به دست آورد و مجهز و آماده باشد.

برای امام هادی(علیه السلام) از راههای پنهانی و آشکار، مبالغی از بابت خمس و زکات و خراج می‌رسید که آنها را در مصالح عمومی اسلام به مصرف می‌رسانید تا جنبش فرو ننشیند.

قیامهای علویان

یکی از نگرانی های فرمانروایان عباسی در آن روز، شورش علویان بود، که عباسیان در برابر آن موضعی قاطعانه می‌گرفتند تا پیش از رشد و گسترش، آن را در نطفه خفه کنند و بقایای آن را تعقیب نموده و از بین ببرند.

در آن هنگام، دولت عباسیان به علت سیاست ظالمانه خود، دچار ناتوانی و گسیختگی شده بود و از اندک جنبش علویان به هراس می‌افتاد.

از این روی، مقابل آنان روشی خشن پیش می‌گرفتند و شورشیان را با بدترین شکنجه ها آزار می‌دادند.

شورشیان علوی اگر در خود احساس قدرتی می‌کردند و پیروانی فراهم می‌آوردند، درمی‌یافتند که باید برنامه ای تهیه کنند و نقشه ای طرح نمایند تا بر ضد حکمرانان فاسد و منحرف، قیام کنند.

در بیشتر شورش ها با شعار رضا از آل محمد مردم را فرا می‌خواندند و منظورشان از آن شعار، بهترین شخص از آل محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) بود و به اعتقاد آنان در آن زمان کسی بهتر از حضرت امام هادی (علیه السلام) وجود نداشت.

موضع امام هادی درباره غالیان

تمامی ائمه (علیه السلام) و شیعیان آنها، برخوردی روشن و در عین حال قاطع با افراط و تفریط ها داشته و از کسانی که در باره اهل بیت غلو می‌کرده و آنها را به مقام خدایی می‌رساندند، به شدت بیزاری می‌جستند.

امام هادی فرموده است: کفر بر چهار بنیاد استوار یافته است: فسق، غلو، شک و شبهه. ائمه (علیهم السلام) همواره پافشاری داشتند که هیچ گونه رابطه و پیوند میان ایشان و سران غلات وجود ندارد و اعلام می‌داشتند که این سران، بر ایشان دروغ می‌بندند.

غالیان، احادیث را خود وضع می‌کردند و آنها را در میان گفته های امامان وارد می‌کردند. جعل حدیث و نسبت دادن آن به ائمه، از يك سو باعث فراهم آمدن یاران و پیروانی برای آنها می‌شد و از سوی دیگر کمکشان می‌کرد تا در ویران کردن شرع و مشوه کردن آن موقتتر باشند و همین ویژگی در تبلیغات غالیان، از همه نمایانتر بود.

برای همین بود که ائمه (علیهم السلام) همواره سعی می‌کردند این جنبه ها را افشا کرده و نظر خود را در باره اهل غلوّ پخش کنند و روایات خویش را بشناسانند. بر اثر برخورد حضرت امام صادق (علیه السلام) با غالیان، مدتی فعالیت آنها فروکش کرد، ولی آنان در زمان امام هادی (علیه السلام) دوباره پا گرفتند.

به نظر می‌رسد که آنان، محیط را در دوره امام هادی برای از سرگیری و علنی ساختن تلاش های خود مناسب دیدند و این دعوت آنها، در میان دشمنان اسلام با استقبال روبه رو شد.

از جمله غالیان حسن بن محمد معروف به ابن بابا و محمد بن نصیر و فارس بن حاتم قزوینی است که امام هادی آنها را لعنت کرد و یاران خود و مسلمانان را از توطئه ها و نیرنگ هایشان برحذر داشت.

محمد بن نصیر قائل به تناسخ و غلوّ درباره آن حضرت گردید و خود به عنوان فرستاده او، حرامها را حلال می‌نمود! امام هادی (علیه السلام) نیز طیّ نوشته ای به یاران خود، مسلمانان را از وی برحذر داشتند.

آن حضرت پس از شهادت پدر، بیش از بیست سال در مدینه باقی ماند. مردم به او علاقه فراوان نشان می‌دادند و به دورش گرد می‌آمدند و علما و دانش طلبان در محضر ایشان جمع می‌شدند.

بریحه عباسی یکی از یاران متوکل به او نوشت: اگر می‌خواهی حرمین را از دست ندهی،

علی بن محمد (امام هادی) را از آنجا بیرون کن، چرا که او مردم را به خود فرا می‌خواند و خلق بسیاری از او پیروی می‌کنند.

مسعودی در مروج الذهب می‌نویسد: گروهی از درباریان متوکل به سعایت امام هادی (علیه السلام) نزد متوکل پرداخته و به او گفتند که در خانه اش اموال و سلاح و نامه هایی از شیعیان اوست که وی را به قیام، دعوت کرده اند و او نیز در تدارك این کار است. متوکل نیز عدّه ای ترك و غیر ترك را به سراغ حضرت فرستاد که در دل شب به خانه اش یورش بردند، او را تنها در خانه یافتند، قبایی بافته از موی بز بر تن داشت و در خانه اش چیزی از اثاث و فرش یافت نمی‌شد، ملافه ای پشمی بر سر داشت و آیات قرآنی مربوط به وعد و وعید الهی را زیر لب تلاوت می‌کرد.

حضرت را به همان سان که دیده بودند نزد متوکل بردند و او در حالی به حضور متوکل رسید که خلیفه مشغول می‌گساری بود و جام می به دست داشت. وقتی متوکل حضرت را دید گرامی‌اش داشت و کنار خود نشانند. در خانه امام هادی (علیه السلام) چیزی از آنچه به او گفته بودند یافت نشده بود و هیچ بهانه ای هم نمی‌شد از امام گرفت. متوکل جامی را که در دست داشت به حضرت داد! حضرت فرمود: به خدا قسم! گوشت و خون من هرگز با می آلوده نشده است، مرا از آن معاف دار.

متوکل ایشان را معاف داشت. آن گاه گفت: برایم شعر بخوان. حضرت فرمود:

«إِنِّي قَلِيلُ الرَّوَابِيَةِ لِلشُّعْرِ؛» من چندان گوینده شعر نیستم.

متوکل گفت: چاره ای جز این نیست.

حضرت چون چنین دید این اشعار را که مشتمل بر ناپایداری دنیا، مرگ سلاطین و ذلت آنان در عالم برزخ است، در آن مجلس خواندند:

1- باثوا علی قُللِ الْأَجْبَالِ تَحْرُسُهُمْ غُلْبُ الرِّجَالِ فَلَمْ تَنْفَعَهُمُ الْقُللُ

2- وَاسْتَنْزَلُوا بَعْدَ عِزٍّ مِنْ مَعَالِهِمْ وَأَسْكِنُوا حُفْرًا يَا بَيْسَمَا نَزَلُوا

3- نَادَاهُمْ صَارِخٌ مِنْ بَعْدِ دَفْنِهِمْ أَيْنَ الْأَسَاوِرُ وَالنَّيْجَانُ وَالْحُلُلُ

4- أَيْنَ الْوُجُوهُ الَّتِي كَانَتْ مُعَمَّهً مِنْ دُونِهَا تُضْرَبُ الْأَسْتَارُ وَالْكَلُّ

5- فَأَفْصَحَ الْقَبْرُ عَنْهُمْ حِينَ سَأَلْتَهُمْ تِلْكَ الْوُجُوهُ عَلَيْهَا الدُّودُ تَنْتَقِلُ

6- قَدْ طَالَ مَا أَكَلُوا دَهْرًا وَقَدْ شَرِبُوا وَأَصْبَحُوا الْيَوْمَ بَعْدَ الْأَكْلِ قَدْ أَكَلُوا

ترجمه روان این اشعار چنین است:

1- بر قلعه های کوهسار شب را به روز آوردند و مردان نیرومند از آنان پاسداری کردند،

ولی قلعه ها سودی به آنان نرساندند.

2- پس از عزت، از جایگاه هایی امن پایین کشیده شدند، و در گودال های گور جایشان

دادند، و! چه منزلگاه ناپسندی!

3- پس از آن که به خاک سپرده شدند، فریادگری فریاد برآورد: کجاست آن دستبندها و

تاج ها و لباس های فاخر؟!

4- کجاست آن چهره های به ناز و نعمت پرورده، که به احترامشان پرده ها می‌آویختند؟!

5- گور، به جای ایشان پاسخ داد: بر آن چهره ها، هم اکنون کرمها راه می‌روند!

6- روزگاری دراز، خوردند و نوشیدند! ولی اکنون خود، طعمه [جانوران قبر] شده اند

!تأثیر کلام امام(علیه السلام) چندان بود که متوکل به سختی گریست، چندان که ریشش خیس

شد و دیگر مجلسیان نیز گریستند! متوکل دستور داد بساط شراب را جمع کنند و امام را با

احترام به منزل باز گردانند.

این گونه برخوردها نمونه ای از صدها نوع آزاری است که خلیفه غاصب عباسی درباره

امام هادی(علیه السلام) روا می‌داشت.

در کتاب «اعیان الشیعه» به نقل از ابن بابویه آمده که معتمد عباسی، حضرت هادی(علیه

السلام) را مسموم ساخت.

از آن حضرت فرزندانانی چون امام حسن عسکری (علیه السلام) و حسین و محمد و جعفر و دختری به نام عایشه بر جای ماند.

سخنان گهربار حضرت هادی (علیه السلام) مشتمل بر نکات تربیتی فراوان است. از میان آن کلمات نورانی، چهل حدیث را برگزیدم که، هر کدام در موضوع خود، می‌تواند راهگشای مشکلات و درسی حیاتبخش برای انسان های هدفدار و کمالجو باشد. امید است که این مجموعه، مورد استفاده شیفتگان مکتب حضرتش قرار گیرد.

* * *

چهل حدیث

قال الإمام الهادي (عليه السلام):

1- جبران نقص

«لِيَعُضَّ مَوَالِيَهُ: عَاتِبَ فُلَانًا وَ قُلَّ لَهُ: إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَرَادَ بَعْدَ خَيْرًا إِذَا عُوْتِبَ قِيلَ:».

امام علی النقی (علیه السلام) به یکی از دوستانش فرمود: فلانی را توبیخ کن و به او بگو: خداوند چون خیر بنده ای خواهد، هر گاه توبیخ شود، بپذیرد. [و در صدد جبران

نقص خود برآید].

2- جایگاه اجابت دعا

«إِنَّ لِلَّهِ بِقَاعًا يُحِبُّ أَنْ يُدْعَى فِيهَا فَيَسْتَجِيبَ لِمَنْ دَعَاهُ وَ الْحَيْرُ مِثْلُهَا:».

همانا برای خداوند بقعه هایی است که دوست دارد در آنها به درگاه او دعا شود و دعای دعاکننده را به اجابت رساند، و حائر حسین (علیه السلام) یکی از آنهاست.

3- خداترسی

«مَنْ اتَّقَى اللَّهَ يُتَّقَى، وَمَنْ أَطَاعَ اللَّهَ يُطَاعُ، وَمَنْ أَطَاعَ الْخَالِقَ لَمْ يُبَالِ سَخَطُ

الْمَخْلُوقِينَ. وَمَنْ أَسَخَطَ الْخَالِقَ فَلْيَقِنَنَّ أَنْ يَحِلَّ بِهِ سَخَطُ الْمَخْلُوقِينَ:».

هر کس از خدا بترسد، مردم از او بترسند، و هر که خدا را اطاعت کند، از او اطاعت کنند، و هر که مطیع آفریدگار باشد، باکی از خشم آفریدگان ندارد، و هر که خالق را به خشم آورد، باید یقین کند که به خشم مخلوق دچار می‌شود.

4- اطاعت خیرخواه

«مَنْ جَمَعَ لَكَ وَدَّهَ وَرَأْيَهُ فَاجْمَعْ لَهُ طَاعَتَكَ:».

هر که دوستی و نظر نهایی‌اش را برای تو همه جانبه گرداند، طاعتت را برای او همه جانبه گردان.

5- اوصاف پروردگار

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُوصَفُ إِلَّا بِمَا وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ، وَأَنْتَى يُوصَفُ الَّذِي تَعَجِزُ الْحَوَاسُ أَنْ تُدْرِكَهُ وَالْأَوْهَامُ أَنْ تَنَالَهُ وَالْخَطَرَاتُ أَنْ تَحُدَّهُ وَالْأَبْصَارُ عَنِ الْإِحَاطَةِ بِهِ. نَأَى فِي قُرْبِهِ وَاقْرَبَ فِي نَأْيِهِ، كَيْفَ الْكَيْفَ بَغَيْرِ أَنْ يُقَالَ: كَيْفَ، وَ أَيْنَ الْإَيْنَ بِلَا أَنْ يُقَالَ: أَيْنَ، هُوَ مُنْقَطِعُ الْكَيْفِيَّةِ وَالْإَيْنِيَّةِ، الْوَاحِدُ الْوَاحِدُ، جَلَّ جَلَالُهُ وَتَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ:».

به راستی که خدا، جز بدانچه خودش را وصف کرده، وصف نشود. کجا وصف شود آن که حواس از درکش عاجز است، و تصورات به گنه او پی نبرند،

و در دیده‌ها ننگند؟ او با همه نزدیکی‌اش دور است و با همه دوری‌اش نزدیک.

کیفیت و چگونگی را پدید کرده، بدون این که خود کیفیت و چگونگی داشته باشد.

مکان را آفریده بدون این که خود مکانی داشته باشد. او از چگونگی و مکان بر کنار

است. یکتای یکتاست، شکوهش بزرگ و نام هایش پاکیزه است.

6- اثر بخش خداست، نه روزگار

«لَا تَعْدُ وَلَا تَجْعَلُ لَيَالِيَّ صُنْعًا فِي حُكْمِ اللَّهِ:».

از حدّ خود تجاوز نکن و برای روزگار هیچ اثری در حکم خدا قرار نده.

7- نتیجه بی اعتنایی به مکر خدا

«مَنْ آمَنَ مَكَرَ اللَّهُ وَ أَلِيمَ أَخْذِهِ، تَكَبَّرَ حَتَّى يَحِلَّ بِهِ قِضَاؤُهُ وَ نَافِذُ أَمْرِهِ، وَ مَنْ كَانَ عَلَى

بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ هَانَتْ عَلَيْهِ مَصَائِبُ الدُّنْيَا وَ لَوْ قُرِضَ وَ نُشِرَ:».

هر که از مکر خدا و مؤاخذه دردناکش آسوده زید، تکبر پیشه کند تا قضای خدا و امر

نافذش او را فراگیرد، و هر که بر طریق خداپرستی، محکم و استوار باشد، مصائب

دنیا بر وی سبک آید و اگر چه مقرض شود و ریز ریز گردد.

8- تقیه

«لَوْ قُلْتُ إِنَّ تَارِكَ التَّقِيَةِ كَتَارِكَ الصَّلَاةِ لَكُنْتُ صَادِقًا:».

اگر بگویم کسی که تقیه را ترك کند مانند کسی است که نماز را ترك کرده، هر آینه

راست گفته ام.

9- شکر و شاکر

«الشَّاكِرُ أَسْعَدُ بِالشُّكْرِ مِنْهُ بِالنُّعْمَةِ الَّتِي أُوجِبَتِ الشُّكْرَ لِأَنَّ النُّعْمَ مَتَاعٌ وَ الشُّكْرُ نِعْمٌ وَ

عُقْبَى:».

شخص شکرگزار، به سبب شکر، سعادتمندتر است تا به سبب نعمتی که باعث شکر

شده است. زیرا نعمت، کالای دنیاست و شکرگزاری، نعمت دنیا و آخرت است.

10- دنیا جایگاه آزمایش

«إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ الدُّنْيَا دَارَ بَلْوَى وَ الْآخِرَةَ دَارَ عُقْبَى وَ جَعَلَ بَلْوَى الدُّنْيَا لِثَوَابِ الْآخِرَةِ سَبَبًا

وَ ثَوَابَ الْآخِرَةِ مِنْ بَلْوَى الدُّنْيَا عَوَضًا:».

همانا که خداوند دنیا را سرای امتحان و آزمایش ساخته و آخرت را سرای رسیدگی قرار داده است، و بلای دنیا را وسیله ثواب آخرت، و ثواب آخرت را عوض بلای دنیا قرار داده است.

11- ستمکار بردبار

«إِنَّ الظَّالِمَ الْحَالِمَ يَكَادُ أَنْ يُعْفَى عَلَيْهِ بِحِلْمِهِ. وَإِنَّ الْمُحِقَّ السَّقِيَةَ يَكَادُ أَنْ يُطْفِئَ نُورَ حَقِّهِ بِسَقَمِهِ:».

به راستی ستمکار بردبار، بسا که به وسیله حلم و بردباری خود از ستمش گذشت شود و حقدار نابخرد، بسا که به سفاقت خود، نور حق خویش را خاموش کند.

12- آدم بی شخصیت

«مَنْ هَانَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فَلَا تَأْمَنُ شَرَّهُ:».

کسی که خود را پست شمارد، از شر او در امان مباش.

13- دنیا جایگاه سود و زیان

«الدُّنْيَا سُوقٌ رِيحٌ فِيهَا قَوْمٌ وَ خَسِرَ آخِرُونَ:».

دنیا بازاری است که گروهی در آن سود برند و دسته ای زیان ببینند.

14- حسد و خودخواهی

«الْحَسَدُ مَاحِقُ الْحَسَنَاتِ، وَ الزُّهْوُ جَالِبُ الْمَقْتِ، وَ الْعُجْبُ صَارِفٌ عَنِ طَلْبِ الْعِلْمِ دَاعٍ إِلَى الْعَمَطِ وَ الْجَهْلِ، وَ الْبُخْلُ أَدْمُ الْأَخْلَاقِ وَ الطَّمَعُ سَحِيَّةٌ سَيِّئَةٌ:».

حسد نیکوییها را نابود سازد، و دروغ، دشمنی آورد، و خودپسندی مانع از طلب دانش و خواهنده خواری و جهل گردد، و بخل ناپسندیده ترین خلق و خوی است، و طمع خصلتی ناروا و ناشایست است.

15- پرهیز از تملق

«قال أبو الحسن الثالث (عليه السلام) لِرَجُلٍ وَ قَدْ أَكْثَرَ مِنْ إِفْرَاطِ النَّتَاءِ عَلَيْهِ: أَقْبِلْ عَلَيَّ شَأْنِكَ، فَإِنَّ كَثْرَةَ الْمَلَقِ يَهْجُمُ عَلَيَّ الظَّنَّةُ وَ إِذَا حَلَّتْ مِنْ أَخِيكَ فِي مَحَلِّ التَّقَةِ، فَاعْدِلْ عَنِ الْمَلَقِ إِلَى حُسْنِ النِّيَّةِ:».

امام هادی (علیه السلام) به کسی که در ستایش از ایشان افراط کرده بود فرمودند: از این کار خودداری کن که تملق بسیار، بدگمانی به بار می‌آورد و اگر اعتماد برادر مؤمنت از تو سلب شد از تملق او دست بردار و حسن نیت نشان ده.

16- جایگاه حُسن ظنّ و سوء ظنّ

«إِذَا كَانَ زَمَانُ الْعَدْلِ فِيهِ أَغْلَبَ مِنَ الْجَوْرِ فَحَرَامٌ أَنْ يَظُنَّ بِأَحَدٍ سُوءًا حَتَّى يَعْلَمَ ذَلِكَ مِنْهُ، وَ إِذَا كَانَ الْجَوْرُ أَغْلَبَ فِيهِ مِنَ الْعَدْلِ فَلَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يَظُنَّ بِأَحَدٍ خَيْرًا مَا لَمْ يَعْلَمَ ذَلِكَ مِنْهُ:».

هر گاه در زمانه ای عدل بیش از ظلم رایج باشد، بدگمانی به دیگری حرام است، مگر آن که [آدمی] بدی از کسی ببیند. و هر گاه در زمانهای ظلم بیش از عدل باشد، تا وقتی که [آدمی] خیری از کسی نبیند، نباید به او خوشبین باشد.

17- بهتر از نیکی و زیباتر از زیبایی

«خَيْرٌ مِنَ الْخَيْرِ فَاعِلُهُ، وَ أَجْمَلُ مِنَ الْجَمِيلِ قَاتِلُهُ، وَ أَرْجَحُ مِنَ الْعِلْمِ حَامِلُهُ، وَ شَرٌّ مِنَ الشَّرِّ جَالِبُهُ، وَ أَهْوَلُ مِنَ الْهَوْلِ رَاكِبُهُ:».

بهتر از نیکی، نیکوکار است، و زیباتر از زیبایی، گوینده آن است، و برتر از علم، حامل آن است، و بدتر از بدی، عامل آن است، و وحشتناکتر از وحشت، آورنده آن است.

18- توقع بیجا

«لَا تَطْلُبِ الصِّفَا مِمَّنْ كَدَّرْتَ عَلَيْهِ، وَ لَا الْوَفَاءَ لِمَنْ غَدَّرْتَ بِهِ، وَ لَا النَّصْحَ مِمَّنْ صَرَفْتَ

سُوءَ ظَنِّكَ إِلَيْهِ، فَإِنَّمَا قَلْبُ غَيْرِكَ كَقَلْبِكَ لَهُ:».

از کسی که بر او خشم گرفته ای ، صفا و صمیمیت خواه و از کسی که به وی خیانت کرده ای ، وفا مطلب و از کسی که به او بدبین شده ای ، انتظار خیرخواهی نداشته باش، که دل دیگران برای تو همچون دل تو برای آنهاست.

19- برداشت نیکو از نعمتها

«أَلْفُوا النَّعْمَ بِحُسْنِ مُجَاوَرَتِهَا وَ التَّمَسُّوا الزِّيَادَةَ فِيهَا بِالشُّكْرِ عَلَيْهَا، وَ اعْلَمُوا أَنَّ النَّفْسَ أَقْبَلُ شَيْءٍ لِمَا أُعْطِيَتْ وَ أَمْتَعُ شَيْءٍ لِمَا مَنَعَتْ:».

نعمت ها را با برداشت خوب از آنها به دیگران ارائه دهید و با شکرگزاری افزون کنید، و بدانید که نفس آدمی رو آورنده ترین چیز است به آنچه به او بدهی و بازدارنده ترین چیز است از آنچه که از او بازدارد.

20- خشم به زیردستان

«الْغَضَبُ عَلَى مَنْ تَمَلَّكَ لَوْمٌ:».

خشم بر زیردستان از پستی است.

21- عاق والدین

«الْعُقُوقُ تَكْلٌ مَنْ لَمْ يَتَكَلَّ:».

نافرمانی فرزندان از پدر و مادر، داغ داغ نادیدگان است.

22- تأثیر صله رحم در زیاد عمر

«إِنَّ الرَّجُلَ لَيَكُونُ قَدْ بَقِيَ مِنْ أَجَلِهِ ثَلَاثُونَ سَنَةً فَيَكُونُ وَصُولًا لِقَرَابَتِهِ وَصُولًا لِرَحِمِهِ، فَيَجْعَلُهَا اللَّهُ ثَلَاثَةً وَ ثَلَاثِينَ سَنَةً، وَ إِنَّهُ لَيَكُونُ قَدْ بَقِيَ مِنْ أَجَلِهِ ثَلَاثٌ وَ ثَلَاثُونَ سَنَةً فَيَكُونُ عَاقًا لِقَرَابَتِهِ فَاطْعًا لِرَحِمِهِ، فَيَجْعَلُهَا اللَّهُ ثَلَاثَ سِنِينَ:».

چه بسا شخصی که مدت عمرش مثلاً سی سال مقدر شده باشد به خاطر صله رحم و

پیوند با خویشاوندانش، خداوند عمرش را به 33 سال برساند. و چه بسا کسی که مدت عمرش 33 سال مقدر شده باشد، به خاطر آزردن خویشاوندان و قطع رحمش، خداوند عمرش را به سه سال برساند.

23- نتیجه عاق و الدین

«الْعُفُوقُ يُعَقَّبُ الْقِلَّةَ وَ يُؤَدِّي إِلَى الدَّلَّةِ:».

نارضایتی پدر و مادر، کمی روزی را به دنبال دارد و آدمی را به ذلت می‌کشاند.

24- بی‌طاقتی در مصیبت

«الْمُصِيبَةُ لِلصَّابِرِ وَاحِدَةٌ وَ لِلجَّازِعِ اِثْنَانِ:».

مصیبت برای صابر یکی است و برای کسی که بی‌طاقتی می‌کند دو تا است.

25- همراهان دنیا و آخرت

«النَّاسُ فِي الدُّنْيَا بِالْأَمْوَالِ وَ فِي الْآخِرَةِ بِالْأَعْمَالِ:».

مردم در دنیا با اموالشان و در آخرت با اعمالشان هستند.

26- شوخی بیهوده

«الْهَزْلُ فَكَاهَةٌ السُّفَهَاءِ وَ صِنَاعَةُ الْجُهَالِ:».

مسخرگی، تفریح سفیهان و کار جاهلان است.

27- زمان جان دادن

«أَدَّكَرُ مَصْرَعَكَ بَيْنَ يَدَيْ أَهْلِكَ، وَ لَا طَبِيبٌ يَمْنَعُكَ وَ لَا حَبِيبٌ يَنْفَعُكَ:».

وقت جان دادنت نزد خانواده ات را به یاد آر که در آن هنگام طبیعی جلوگیری مرگت و

دوستی نفع رسانت نباشد.

28- نتیجه جدال

«الْمِرَاءُ يُفْسِدُ الصَّدَاقَةَ الْقَدِيمَةَ وَ يُحَلِّلُ الْعُقْدَةَ الْوَثِيقَةَ وَ أَقْلُ مَا فِيهِ أَنْ تَكُونَ فِيهَا الْمُغَالِبَةُ وَ الْمُغَالِبَةُ أَسُّ سَبَابِ الْقَطِيعَةِ:».

جدال، دوستی قدیمی را تباه می‌کند و پیوند اعتماد را می‌گشاید و کمترین چیزی که در آن است غلبه بر دیگری است، که آن هم سبب جدایی می‌شود.

-29 حکمت ناپذیری دل فاسد

«الْحِكْمَةُ لَا تَنْجَعُ فِي الطَّبَاعِ الْفَاسِدَةِ:».

حکمت، اثری در دل‌های فاسد نمی‌گذارد.

-30 درك لذت در قِلت

«السَّهْرُ أَلْدُ لِلْمَنَامِ وَ الْجُوعُ يَزِيدُ فِي طَيِّبِ الطَّعَامِ:».

شب بیداری، سبب لذتبخشی خواب، و گرسنگی سبب خوش خوراکی در طعام ناب است.

-31 اسیر زبان

«رَاكِبُ الْحَرُونِ أُسِيرُ نَفْسِهِ، وَ الْجَاهِلُ أُسِيرُ لِسَانِهِ:».

کسی که بر اسب سرکش، سوار است، اسیر هوای نفس خویش، و نادان، اسیر زبان خویش است.

-32 تصمیم قاطع

«أَذْكَرُ حَسْرَاتِ التَّقْرِيطِ بِأَخْذِ تَقْدِيمِ الْحَزْمِ:».

افسوس کوتاهی در انجام کار را با گرفتن تصمیم قاطع جبران کن.

-33 خشم و کینه توزی

«الْعِتَابُ مِفْتَاحُ النَّقَالِ، وَ الْعِتَابُ خَيْرٌ مِنَ الْحَقْدِ:».

خشم و تندگی، کلید گرانباری است و خشم، بهتر از کینه توزی است.

34- ظهور مقدرات

«الْمَقَادِيرُ تَرِيكَ مَا لَا يَخْطُرُ بِبَالِكَ:».

مقدرات چیزهایی را بر تو نمایان می‌سازد که به فکرت خطور نکرده است.

35- خود خواهان مغضوب

«مَنْ رَضِيَ عَنِ نَفْسِهِ كَثُرَ السَّخَطُونَ عَلَيْهِ:».

هر که از خود راضی باشد، خشمگیران بر او زیاد خواهند بود.

36- تباهی فقر

«الْفَقْرُ شَرُّ النَّفْسِ وَ شِدَّةُ الْفُتُوْطِ:».

فقر، مایه آزمندی نفس و سبب ناامیدی زیاد است.

37- راه پرستش

«لَوْ سَلَكَ النَّاسُ وَادِيًا شُعْبًا لَسَلَكْتُ وَادِيَّ رَجُلٌ عَبْدَ اللَّهِ وَحَدَّهُ خَالِصًا:».

اگر مردم به راه های گوناگونی روند، من به راه کسی که تنها خدا را خالصانه

می‌پرستند خواهم رفت.

38- آثار گوشتخواری

«مَنْ تَرَكَ اللَّحْمَ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا سَاءَ خُلُقُهُ:».

کسی که چهل روز گوشت نخورد بد خلقی پیدا کند، و کسی که چهل روز پی در پی

نیز گوشت خورد اخلاقش بد شود.

39- یگانگی خدا

«لَمْ يَزَلِ اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَيْءَ مَعَهُ، ثُمَّ خَلَقَ الْأَشْيَاءَ بَدِيعًا وَ اخْتَارَ لِنَفْسِهِ أَحْسَنَ الْأَسْمَاءِ:».

خداوند از ازل تنها بود و چیزی با او نبود، سپس اشیاء را به صورت نوظهور آفرید

و برای خودش بهترین نام ها را برگزید.

40- فروتنی

«الْوَضْعُ أَنْ تُعْطِيَ النَّاسَ مَا تُحِبُّ أَنْ تُعْطَاهُ:».

فروتنی آن است که با مردم چنان کنی که دوست داری با تو چنان باشند.

امام حسن عسکری (علیه السلام)

پرتوی از سیره و سیمای امام حسن عسکری (علیه السلام)

امام حسن عسکری، فرزند امام هادی (علیه السلام)، در روز هشتم ربیع الثانی یا 24 ربیع

الاول سال 232 هجری قمری در مدینه به دنیا آمد.

نام مادر گرامی آن حضرت را، سوسن و بعضی «سلیل» و «حدیث» نیز گفته اند.

او در هشتم ربیع الاول سال 260 هجری قمری با توطئه معتمد خلیفه عباسی در شهر

سامرا، در 28 سالگی به شهادت رسید.

آن حضرت بعد از شهادت پدر بزرگوارش در 22 سالگی به مقام امامت رسید.

برنامه و مواضع او به عنوان مرجع فکری شیعیان قلمداد گردید و مصالح عقیدتی و

اجتماعی آنان را کاملاً مراعات می‌کرد.

در عصر آن حضرت، دشواری‌ها و گرفتاری‌هایی پیش آمد که از قدرت عباسیان کاست،

تا جایی که موالی و ترکان بر حکومت دست یافتند، ولی فشار و شکنجه و آزار نسبت به

امام و یارانش تخفیف پیدا نکرد.

متوکل او را به زندان انداخت، بی‌آن که سبب آن کار را بگوید! عباسیان تلاش می‌کردند که

امام عسکری (علیه السلام) را در دستگاه حکومت وارد کنند تا پیوسته مراقب او باشند و او

را از پایگاه‌های خویش و از یاران و پیروانش دور سازند.

آن حضرت نیز مانند پدر بزرگوارش ناچار شد در سامرا اقامت کند و زیر نظر باشد. مواضع علمی امام عسکری(علیه السلام) در پاسخ های قاطع و استوار در مورد شبهه ها و افکار کفرآمیز و بیان کردن حق، با روش مناظره و گفتگوهای موضوعی و مناقشه ها و بحثهای علمی، روز به روز شخصیت آن حضرت را بارزتر نشان می‌داد و مؤمنین را به شخصیت مکتبی و فکری خود مجهز می‌نمود و از طرفی پایداری و ایستادگی آنان را در برابر جریانهای فکری خطرناک تضمین می‌نمود.

کندی (ابویوسف یعقوب بن اسحاق) فیلسوف عراقی در زمان امام(علیه السلام)، به زعم خود، پیرامون متناقضات قرآنی به خیال خود، کتابی تدوین کرد، امام عسکری(علیه السلام) به وسیله بعضی از منسوبان به حوزه علمی او، با او تماس گرفت و کوشش او را با شکست رو به رو کرد و کندی را قانع نمود که در اشتباه بوده است، کندی توبه کرد و اوراق خود را سوزانید.

امام(علیه السلام) بیانات علمی قابل توجهی در باب خلق قرآن برای ابوهاشم جعفری ایراد فرمود و نیز مطالبی ارزشمند در باب تفسیر قرآن از او نقل شده است. برای امام عسکری(علیه السلام) از مناطق گوناگون اسلامی که پایگاه های مردمی او آنجا بود، به وسیله نمایندگان که در آن مناطق پراکنده بودند، اموالی فراهم می‌آمد، و امام با دقت بسیار و با روش های گوناگون می‌کوشید تا آن اموال را کاملاً از چشم دولتیان ببوشاند و پنهانی به مصرف رساند.

دولت عباسی در برابر یاران امام(علیه السلام) و در پاگاه هایی که پشتیبان او بودند، قاطعانه و بی‌رحمانه ایستادگی می‌کرد و برای از میان برداشتن خطمشی و برنامه امام و پراکنده کردن و وادار کردن یاران او کوشش های فراوان به عمل آورد.

مسأله مهدی و غیبت آن حضرت

امام عسکری به وضوح می‌دید که اراده خداوند برای ایجاد دولت الهی بر روی زمین، بر این تعلق گرفته است که فرزندش مهدی(علیه السلام) غیبت کند.

سخنان ائمه پیشین و نصوص فراوان و پیاپی، به آمدن مهدی(علیه السلام) (بشارت می‌داد و در این موارد، روایات متواتر و صحیح از رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) در دست است، و مؤلفان صحاح از اهل سنت که معاصران آن حضرت یا پیش از آن بوده اند، روایات مربوط به مهدی موعود(علیه السلام) را نقل کرده اند که بخاری و مسلم و احمد بن حنبل از آن جمله اند.

امام عسکری تلاش می‌کرد تا مردم را قانع سازد که زمان غیبت فرا رسیده است و تنفیذ آن در شخص فرزندش امام مهدی(علیه السلام) صورت گرفته است.

این امر درباره افکار افراد عادی دشوار می‌نمود و امام(علیه السلام) به هر ترتیب، فکر غیبت را در اذهان و افکار، رسوخ می‌داد و به مردم می‌فهماند که این حقیقت را باید بپذیرند و دیگران را به این اندیشه و اعتقاد و متفرعات آن آگاه سازند.

دوستان و طرفداران امام(علیه السلام) به وسیله مکاتبه و مراسله با او تماس می‌گرفتند و درباره مهدی موعود از حضرتش پرسش می‌نمودند و جواب لازم و کافی را دریافت می‌کردند.

شیعیان وقتی اموالی را از حقوق شرعی‌ای که بر آنان واجب بود، برای امام عسکری(علیه السلام) می‌پردند ابتدا حضور به «عثمان بن سعید عمری» وارد می‌شدند و او که برای سرپوش گذاشتن بر فعالیت‌های امام(علیه السلام) و برای مصلحت او، تجارت روغن می‌کرد، پول‌هایی را که تحویل می‌گرفت در خیکهای روغن می‌گذاشت و دور از چشم حاکمان، برای امام می‌فرستاد، زیرا اگر بر قضیه واقف می‌شدند همه آن را مصادره می‌کردند.

قیام صاحب زنج و برخورد امام عسکری (علیه السلام)

در زمان خلافت مهتدی عباسی، صاحب الزنج، به اتفاق بردگان و فقرا و مستضعفین سر به قیام برداشت و توانست بر بصره و اطراف آن چیره گردد و ادعا داشت که او از سلاله پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) است و نسبش به امام علی بن ابیطالب (علیه السلام) می‌رسد. مسعودی در مروج الذهب می‌نویسد: او زاده یکی از روستاهای ری بوده و بیشتر یارانش از موالی و زنجی‌ها بود که دشواری‌هایی برای عباسی‌ها پدید آورد و نزدیک بود بغداد، پایتخت آنها را پس از نبردهای سختی که میان او و خلفای عباسی جریان داشت به تصرف خود درآورد.

امام عسکری (علیه السلام) فرمود: صاحب الزنج از ما اهل بیت نیست.

در این حال، هر گاه سخن از قیام او به میان می‌آمد و به دنبال آن کشتن پیرمردان و کودکان و به اسارت گرفتن زنان و سوزاندن شهرها و خانه‌ها و دیگر اعمال ناروایی که اتفاق می‌افتاد، انتساب او را به علوی‌ها تکذیب می‌کرد و آنان را با مشرب خوارج ارزیابی می‌نمود.

ولی کسی که حوادث آن دوره از تاریخ اسلامی را، که ترک‌ها و غلامان مقدرات کشور را در قدرت خود گرفته بودند و نیز ظلم و بیدادی که سرتاسر مملکت اسلامی و مردم آن را فرا گرفته بود و در همان حال، خلیفه تقریباً هیچ کاره بود، مدّ نظر قرار دهد، به نظرش بعید نمی‌آید که حرکت صاحب الزنج و پیروان او همچون دیگر قیام‌ها به رهبری علوی‌ها و دیگران ترتیب داده می‌شده است تا از آنچه بر مردم در آن زمان می‌رفت رهایی پیدا کنند و کارهای ناروایی که به آنها نسبت داده شده چه بسا ساخته و پرداخته خود حُگام و دستگاه‌های آنها برای بدنام کردنشان بوده باشد.

و در مورد آنچه راویان از قول امام روایت کرده اند که «صاحب الزنج» از ما نیست، شاید

بتوان گفت: که این سخن بر فرض صحّت، صریحاً گویای تکذیب انتساب ایشان به خود نبوده، زیرا امکان دارد که منظور حضرت این باشد که او در کارها و اقدام هایش، از ما نیست؛ همچنان که امکان دارد امام از سوی حگام وقت، مجبور به بیان چنین سخنی شده باشد.

برخی روایات، آن چنان که در «اکمال الدین» شیخ صدوق آمده، اشاره به این دارند که او هرگز دروغگو نبوده است.

به هر حال، برخورد معتمد عبّاسی با امام حسن عسکری تفاوتی با برخوردهای حاکمان عبّاسی پیش از او با ایشان نداشت.

او امام را تحت مراقبت شدیدی قرار داد، به طوری که کسی جز در شرایط ویژه ای که امام با نزدیکان خود قرار گذاشته بود، امکان تماس با آن حضرت را نمی‌یافت و هر آنچه که از خارج به ایشان می‌رسید یا به خارج می‌دادند، از طریق مراسله بود.

وقتی که خبر کسالت امام به گوش معتمد عبّاسی رسید، دستور داد تا خانه آن حضرت را زیر نظر بگیرند.

پس از شهادت امام نیز تفتیش و بازجویی کامل به عمل آمد و همه اثاث خانه را مهر و موم کردند و آن گاه در صدد تحقیق و بازجویی از فرزندان امام عسکری (علیه السلام) برآمدند و به قابله‌ها دستور دادند که زنان را تحت معاینه دقیق قرار دهند و اگر آثار حمل در یکی از آنان دیدند به خلیفه گزارش کنند.

هراس و وحشت عبّاسیان از مهدی موعود که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) نوید ظهورش را بارها داده بود و او را بزرگترین مصلح در تاریخ جامعه بشری — که طومار ظلم و ستم را در هم خواهد پیچید و عدالت اجتماعی را برقرار خواهد ساخت — معرفی کرده بود، روز به روز بالا می‌گرفت.

آنان می‌خواستند با کشتن نسل پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)، مانع ظهور امام منتظر گردند و امام عسکری (علیه السلام) در نامه ای به همین مطلب اشاره کرده:

«پنداشته اند با کشتن من، نسلم را قطع خواهند کرد و حال آن که خداوند خواسته آنان را تکذیب کرده است و سپاس خدای را که مرا از جهان نبرد تا آن که جانشین و امام بعد از من را نشانم داد. او در خلقت و اخلاق، شبیه ترین کس به پیامبر اکرم است. خداوند او را در دوران غیبت حفظ می‌کند، سپس او را ظاهر می‌سازد تا زمین را پس از آن که پر از ظلم و ستم شده باشد، سرشار از عدالت و برابری کند.»

اینک در میان سخنان و کلمات گهربار حضرت امام عسکری (علیه السلام)، که هر یک به منزله چراغ هدایت و مشعل فروزان راه زندگی است، چهل حدیث برگزیده، تقدیم تشنگان آب زلال و حیات بخش مکتب انسان سازش می‌شود.

به امید آن که همگی بهره لازم را از کلمات شریفش بگیریم و منتظر ظهور فرزند دلیند و برومندش باشیم.

* * *

چهل حدیث

قال الإمام العسکری (علیه السلام):

1- پرهیز از جدال و شوخی

«لا تُمارَ فیدَهَبَ بهَاؤُکَ وَ لا تُمارَحُ فیدَجْتَرَأُ عَلَیْکَ:».

جدال مکن که ارزشت می‌رود و شوخی مکن که بر تو دلیر شوند.

2- تواضع در نشستن

«مَنْ رَضِيَ بِدُونِ الشَّرَفِ مِنَ الْمَجْلِسِ لَمْ يَزَلِ اللَّهُ وَ مَلَائِكُهُ يُصَلُّونَ عَلَيْهِ حَتَّى يَفُومَ:»
هر که به پایین نشستن در مجلس خشنود باشد، پیوسته خدا و فرشته ها بر او رحمت فرستند تا برخیزد.

3- هلاکت در ریاست و افشاگری

«دَخَّ مَنْ ذَهَبَ يَمِينًا وَ شِمَالًا، فَإِنَّ الرَّاعِيَ يَجْمَعُ غَنَمَهُ جَمْعَهَا بِأَهْوَنِ سَعْيٍ وَ إِيَّاكَ وَ
الِإِذَاعَةَ وَ طَلَبَ الرِّيَاسَةَ، فَإِنَّهُمَا يَدْعُوَانِ إِلَى الْهَلَكَةِ:»
آن که را به راست و چپ رود و اگذار! به راستی چوپان، گوسفندان را به کمتر
تلاشی گرد آورد. مبدا اسرار را فاش کرده و سخن پراکنی کنی و در پوریاست
باشی، زیرا این دو، آدمی را به هلاکت می‌کشانند.

4- گناهی که بخشوده نشود

«مِنَ الذُّنُوبِ الَّتِي لَا تُعْفَرُ: لَيْتَنِي لَا أُوَاحِدُ إِلَّا بِهِذَا. ثُمَّ قَالَ: الْأَشْرَاكُ فِي النَّاسِ أَحْقَى
مِنْ دَبِيبِ النَّمْلِ عَلَى الْمَسْحِ الْأَسْوَدِ فِي اللَّيْلَةِ الْمُظْلِمَةِ:»
از جمله گناهانی که آمرزیده نشود این است که [آدمی] بگوید: ای کاش مرا به
غیر از این گناه مؤاخذه نکنند. سپس فرمود: شرک در میان مردم از جنبش مورچه بر
روپوش سیاه در شب تار نهانتر است.

5- نزدیکتر به اسم اعظم

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَقْرَبُ إِلَى اسْمِ اللَّهِ الْأَعْظَمِ مِنْ سَوَادِ الْعَيْنِ إِلَى بَيَاضِهَا:»
«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» به اسم اعظم خدا، از سیاهی چشم به سفیدی‌اش نزدیکتر
است.

6- دوستی نیکان و دشمنی بدان

«حُبُّ الْأَبْرَارِ لِأَبْرَارٍ تَوَابٌ لِأَبْرَارٍ، وَ حُبُّ الْفَجَّارِ لِأَبْرَارٍ فَضِيلَةٌ لِأَبْرَارٍ، وَ بُغْضُ

الْفَجَّارِ لِلْأَبْرَارِ زَيْنٌ لِلْأَبْرَارِ، وَ بُعْضُ الْأَبْرَارِ لِلْفَجَّارِ خَزْيٌ عَلَى الْفَجَّارِ:».

دوستی نیکان به نیکان، ثوابست برای نیکان و دوستی بدان به نیکان، فضیلت است برای نیکان و دشمنی بدان با نیکان، زینت است برای نیکان و دشمنی نیکان با بدان، رسوایی است برای بدان.

7- سلام نشانه تواضع

«مِنَ التَّوَاضُّعِ السَّلَامُ عَلَى كُلِّ مَنْ تَمَرُّ بِهِ، وَ الْجُلُوسُ دُونَ شَرَفِ الْمَجْلِسِ:».

از جمله تواضع و فروتنی، سلام کردن بر هر کسی است که بر او می‌گذری، و نشستن در پایین مجلس است.

8- خنده بیجا

«مِنَ الْجَهْلِ الضَّحْكُ مِنْ غَيْرِ عَجَبٍ:».

خنده بیجا از نادانی است.

9- همسایه بد

«مِنَ الْفَوَاقِرِ الَّتِي تَقْصِمُ الظَّهْرَ جَارٌ إِنْ رَأَى حَسَنَةً أَطَقَّهَا وَ إِنْ رَأَى سَيِّئَةً أَفْشَاهَا:».

از بلاهای کمرشکن، همسایه ای است که اگر کردار خوبی را ببیند نهانش سازد و اگر کردار بدی را ببیند آشکارش نماید.

10- پندی گویا و جامع

«أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ التَّوَرَعِ فِي دِينِكُمْ وَ الْإِجْتِهَادِ لِلَّهِ وَ صِدْقِ الْحَدِيثِ وَ أَدَاءِ الْأَمَانَةِ إِلَى مَنْ ائْتَمَّكُمْ مِنْ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ وَ طَوْلِ السُّجُودِ وَ حُسْنِ الْجَوَارِ. فَبِذَا جَاءَ مُحَمَّدٌ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) صَلُّوا فِي عَشَائِرِهِمْ وَ اَشْهَدُوا جَنَائِزَهُمْ وَ عَوَدُوا مَرْضَاهُمْ وَ ادُّوا حُقُوقَهُمْ، فَإِنَّ الرَّجُلَ مِنْكُمْ إِذَا وَرَعَ فِي دِينِهِ وَ صَدَقَ فِي حَدِيثِهِ وَ أَدَّى الْأَمَانَةَ وَ حَسَنَ خُلُقَهُ مَعَ النَّاسِ قِيلَ: هَذَا شَيْعِيٌّ فَيَسْرُتُنِي ذَلِكَ. إِتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا زَيْنًا وَ لَا تَكُونُوا شَيْنًا،

جُرُوا إِلَيْنَا كُلَّ مَوَدَّةٍ وَادْفَعُوا عَنَّا كُلَّ قَبِيحٍ، فَإِنَّهُ مَا قِيلَ فِينَا مِنْ حَسَنٍ فَحَسَنٌ أَهْلُهُ وَمَا قِيلَ فِينَا مِنْ سُوءٍ فَمَا نَحْنُ كَذَلِكَ:».

لِنَأْحَقَّ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَقَرَابَةِ مَنْ رَسُولَ اللَّهِ وَتَطْهِيرُ مَنْ اللَّهِ لَا يَدَّعِيهِ أَحَدٌ غَيْرُنَا إِلَّا كَذَابٌ. أَكْثَرُوا ذِكْرَ اللَّهِ وَذِكْرَ الْمَوْتِ وَتِلَاوَةَ الْقُرْآنِ وَالصَّلَاةَ عَلَى النَّبِيِّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فَإِنَّ الصَّلَاةَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ عَشْرُ حَسَنَاتٍ، إِحْفَظُوا مَا وَصَّيْتُكُمْ بِهِ وَاسْتَوْدِعْكُمْ اللَّهُ وَأَقْرَأْ عَلَيْكُمْ السَّلَامَ:».

شما را به تقوای الهی و پارسایی در دینتان و تلاش برای خدا و راستگویی و امانتداری درباره کسی که شما را امین دانسته — نیکوکار باشد یا بدکار — و طول سجود و حُسن همسایگی سفارش می‌کنم. محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) برای همین آمده است. در میان جماعت های آنان نماز بخوانید و بر سر جنازه آنها حاضر شوید و مریضانشان را عیادت کنید. و حقوقشان را ادا نمایید، زیرا هر يك از شما چون در دینش پارسا و در سخنش راستگو و امانتدار و خوش اخلاق با مردم باشد، گفته می‌شود: این يك شیعه است، و این کارهاست که مرا خوشحال می‌سازد. تقوای الهی داشته باشید، مایه زینت باشید نه زشتی، تمام دوستی خود را به سوی ما بکشانید و همه زشتی را از ما بگردانید، زیرا هر خوبی که درباره ما گفته شود ما اهل آنیم و هر بدی درباره ما گفته شود ما از آن به دوریم. در کتاب خدا برای ما حقی و قرابتی از پیامبر خداست و خداوند ما را پاك شمرده، احدی جز ما مدعی این مقام نیست، مگر آن که دروغ می‌گوید. زیاد به یاد خدا باشید و زیاد یاد مرگ کنید و زیاد قرآن را تلاوت نمایید و زیاد بر پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) سلام و تحیت بفرستید. زیرا صلوات بر پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) ده حسنه دارد. آنچه را به شما گفتم حفظ کنید و شما را به خدا می‌سپارم، و سلام بر شما.

11- اندیشه در کار خدا

«لَيْسَتْ الْعِبَادَةُ كَثْرَةَ الصِّيَامِ وَالصَّلَاةِ وَ إِنَّمَا الْعِبَادَةُ كَثْرَةُ التَّفَكُّرِ فِي أَمْرِ اللَّهِ:».

عبادت کردن به زیادی روزه و نماز نیست، بلکه [حقیقت] عبادت، زیاد در کار خدا اندیشیدن است.

12- پلیدی خشم

«الْغَضَبُ مِفْتَاحُ كُلِّ شَرٍّ:».

خشم و غضب، کلید هر گونه شرّ و بدی است.

13- ویژگی های شیعیان

«شِيعَتُنَا الْوَيْةُ النَّاجِيَةُ وَالْفِرْقَةُ الزَّكَايَةُ صَارُوا لَنَا رَادِيًا وَصَوْنًا وَ عَلَى الظُّلْمَةِ الْبَاءُ وَ

عَوْنَا سَيَفْجُرُ لَهُمْ يَنَابِيعُ الْحَيَوَانِ بَعْدَ لَطْيِ مُجْتَمَعِ النَّيِّرَانِ أَمَامَ الرَّوَضَةِ:».

پیروان ما، گروه های نجات یابنده و فرقه های پاکی هستند که حافظان [آیین] مایند، و ایشان در مقابل ستمکاران، سپر و کمکار ما [هستند]. به زودی چشمه های حیات [منجی بشریت] بعد از گدازه توده های آتش! پیش از ظهور برای آنان خواهد جوشید.

14- ناآرامی کینه توز

«أَقَلُّ النَّاسِ رَاحَةَ أَحْفُودُ:».

کینه توز ، ناآرامترین مردمان است.

15- پارساترین مردم

«أَوْرَعُ النَّاسِ مَنْ وَقَفَ عِنْدَ الشُّبْهَةِ، أَعْبَدُ النَّاسِ مَنْ أَقَامَ عَلَى الْفَرَائِضِ أَرْهَدُ النَّاسِ مَنْ

تَرَكَ الْحَرَامَ، أَشَدُّ النَّاسِ اجْتِهَادًا مَنْ تَرَكَ الدُّنُوبَ:».

پارساترین مردم کسی است که در هنگام شبهه توقف کند. عابدترین مردم کسی است که واجبات را انجام دهد. زاهدترین مردم کسی است که حرام را ترك نماید. کوشنده

ترین مردم کسی است که گناهان را رها سازد.

16- وجود مؤمن

«الْمُؤْمِنُ بَرَكَةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِ وَ حُجَّةٌ عَلَى الْكَافِرِ:».

مؤمن برای مؤمن، برکت و بر کافر، اتمام حجت است.

17- محصول اعمال

«إِنَّكُمْ فِي آجَالٍ مَّتَّفُوسَةٍ وَ أَيَّامٍ مَّعْدُودَةٍ وَ الْمَوْتُ يَأْتِي بَعَثَةً، مَنْ يَزْرَعُ خَيْرًا يَحْصِدُ غِبْطَةً وَ مَنْ يَزْرَعُ شَرًّا يَحْصِدُ نِدَامَةً، لِكُلِّ زَارِعٍ مَا زَرَعَ لَا يُسْبِقُ بَطِيءٌ بِحِطَّةٍ، وَ لَا يُدْرِكُ حَرِيصٌ مَا لَمْ يُقَدِّرْ لَهُ، مَنْ أَعْطِيَ خَيْرًا فَالِلَّهِ أَعْطَاهُ، وَ مَنْ وَقِيَ شَرًّا فَالِلَّهِ وَقَاهُ:».

شما عمر کاهنده و روزهای برشمرده ای دارید، و مرگ به ناگهان می‌آید، هر کس تخم خیری بکارد به خوشی بذرود، و هر کس تخم شری بکارد به پشیمانی بذرود. هر که هر چه بکارد همان برای اوست. گندکار را بهره از دست نرود و آزمند آنچه را مقدرش نیست در نیابد، هر که به خیری رسد خدایش داده، و هر که از شری رهد خدایش رهانده.

18- شناخت احمق و حکیم

«قَلْبُ الْأَحْمَقِ فِي فَمِهِ وَ فَمُ الْحَكِيمِ فِي قَلْبِهِ:».

قلب احمق در دهان او و دهان حکیم در قلب اوست.

19- تلاش برای رزق مقدر

«لَا يَسْئَلُكَ رِزْقٌ مَضْمُونٌ عَنْ عَمَلٍ مَقْرُوضٍ:».

رزق و روزی ضمانت شده، تو را از کار واجب باز ندارد.

20- عزت حقگرای

«مَا تَرَكَ الْحَقَّ عَزِيْزًا إِلَّا ذَلًّا، وَ لَا أَخَذَ بِهِ ذَلِيْلًا إِلَّا عَزًّا:».

هیچ عزیزی حق را رها نکند، مگر آن که ذلیل گردد و هیچ ذلیلی به حق نیاویزد، مگر آن که عزیز شود.

21- دوست نادان

«صَدِيقُ الْجَاهِلِ تَعَبٌ:».

دوست نادان، مایه رنج است.

22- بهترین خصلت

«خَصْلَتَانِ لَيْسَ فَوْقَهُمَا شَيْءٌ: الْإِيمَانُ بِاللَّهِ وَ نَفْعُ الْإِخْوَانِ:».

دو خصلت است که بهتر و بالاتر از آنها چیزی نیست: ایمان به خدا و سود رساندن به برادران.

23- نتیجه جسارت بر پدر

«جُرْأَةُ الْوَالِدِ عَلَى وَالِدِهِ فِي صِغَرِهِ تَدْعُوهُ إِلَى الْعُقُوقِ فِي كِبَرِهِ:».

جرات و دلیری فرزند بر پدرش در کوچکی، سبب عاق و نارضایتی پدر در بزرگی می‌شود.

24- بهتر از حیات و بدتر از مرگ

«خَيْرٌ مِنَ الْحَيَاةِ مَا إِذَا فَقَدْتَهُ أَبْغَضْتَ الْحَيَاةَ وَ شَرٌّ مِنَ الْمَوْتِ مَا إِذَا نَزَلَ بِكَ أَحَبَبْتَ الْمَوْتَ:».

بهتر از زندگی چیزی است که چون از دستش دهی، از زندگی بدت آید، و بدتر از مرگ چیزی است که چون به سرت آید مرگ را دوست بداری.

25- وابستگی و خواری

«مَا أَفْبَحَ بِالْمُؤْمِنِ أَنْ تَكُونَ لَهُ رَعْبَةً تُذْلُهُ:».

چه زشت است برای مؤمن، دل‌بستگی به چیزی که او را خوار دارد.

26- نعمت بلا

«ما مِنْ بَلِيَّةٍ إِلَّا وَ لِلَّهِ فِيهَا نِعْمَةٌ تُحِيطُ بِهَا:».

هیچ بلائی نیست، مگر این که در آن از طرف خدا نعمتی است.

27- اکرام بدون افراط

«لا تُكْرَمِ الرَّجُلَ بِمَا يَشْتَقُّ عَلَيْهِ:».

هیچ کس را طوری اکرام مکن که بر او سخت گذرد.

28- ارزش پند پنهان

«مَنْ وَعَظَ أَخَاهُ سِرًّا فَقَدْ زَانَهُ، وَمَنْ وَعَظَهُ عَلَانِيَةً فَقَدْ شَانَهُ:».

هر که در نهان، برادر خود را پند دهد او را آراسته، و هر که آشکارا برادرش را پند

دهد او را کاسته.

29- تواضع و فروتنی

«التَّوَّاضِعُ نِعْمَةٌ لَا يُحَسَدُ عَلَيْهَا:».

تواضع و فروتنی، نعمتی است که بر آن حسد نبرند.

30- سختی تربیت نادان

«رِيَاضَةُ الْجَاهِلِ وَ رَدُّ الْمُعْتَادِ عَنِ عَادَتِهِ كَالْمُعْجِزِ:».

پرورش دادن نادان و ترك دادن معتاد از عادتش، مانند معجزه است.

31- شادی بیجا

«لَيْسَ مِنَ الْأَدَبِ إِظْهَارُ الْفَرَحِ عِنْدَ الْمُحْزُونِ:».

اظهار شادی نزد غم‌دیده، از بی‌ادبی است.

32- جمال ظاهر و باطن

«حُسْنُ الصُّورَةِ جَمَالُ ظَاهِرٍ، وَ حُسْنُ الْعَقْلِ جَمَالُ بَاطِنٍ:».

صورت نیکو، زیبایی ظاهری است، و عقل نیکو، زیبایی باطنی است.

33- کلید تمام گناهان

«جُعِلَتِ الْخَبَائِثُ فِي بَيْتٍ وَ جُعِلَ مِفْتَاحُهُ الْكُذِبَ:».

تمام پلیدی ها در خانه ای قرار داده شده و کلید آن دروغگویی است.

34- چشم پوشی از لغزش و یادآوری احسان

«خَيْرُ إِخْوَانِكَ مَنْ نَسِيَ ذَنْبَكَ وَ ذَكَرَ إِحْسَانَكَ إِلَيْهِ:».

بهترین برادران تو کسی است که خطاییت را نادیده گیرد و احسانت را یادآور شود.

35- مدح نالایق

«مَنْ مَدَحَ غَيْرَ الْمُسْتَحِقِّ فَقَدْ قَامَ مَقَامَ الْمُنْهَمِّ:».

هر که نالایقی را ثنا گوید، خود در موضع اتهام قرار گیرد.

36- راه دوست یابی

«مَنْ كَانَ الْوَرَعُ سَجِيَّتَهُ، وَ الْكِرْمُ طَبِيعَتَهُ، وَ الْحِلْمُ خُلُقَهُ كَثُرَ صَدِيقُهُ:».

کسی که پارسایی خوی او، و بخشندگی طبیعت او، و بردباری خصلت او باشد

دوستانش بسیار شوند.

37- انس با خدا

«مَنْ أَنَسَ بِاللَّهِ إِسْتَوْحَشَ مِنَ النَّاسِ:».

کسی که با خدا مأنوس باشد، از مردم گریزان گردد.

38- خرابی مناره ها و کاخ ها

«إِذَا قَامَ الْقَائِمُ أَمَرَ بِهِمْ الْمَنَائِرَ وَ الْمَقَاصِيرَ الَّتِي فِي الْمَسَاجِدِ:».

هنگامی که قائم (علیه السلام) قیام کند، دستور به خرابی مناره ها و کاخ های مساجد

دهد.

39- نماز شب، سیر شبانه

«إِنَّ الْوُصُولَ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ سَفَرٌ لَا يُذْرِكُ إِلَّا بِامْتِطَاءِ اللَّيْلِ:».

وصول به خداوند عزوجل، سفری است که جز با عبادت در شب حاصل نگردد.

40- ادبی بسنده

«كَفَاكَ أَدَبًا تَجَنُّبُكَ مَا تَكْرَهُ مِنْ غَيْرِكَ:».

در مقام ادب برای تو همین بس که آنچه برای دیگران نمی‌پسندی، خود، از آن دوری کنی.

امام مهدی (علیه السلام)

پرتوی از سیره و سیمای امام مهدی (علیه السلام)

حضرت مهدی (علیه السلام) در نیمه شعبان سال 255 هجری در شهر سامرا متولد گردید.

نام مشهور مادر آن حضرت، نرجس [نرگس] است.

پنج سال از زندگانی او در حیات پدر بزرگوارش امام حسن عسکری گذشت.

در آن مدت، فعالیت مهم و اساسی امام عسکری بر دو امر مهم متمرکز بود: 1- احتیاط

کامل از دستگاه حاکم، 2- آشنا کردن او با یاران نزدیک خود.

امام مهدی (علیه السلام) پس از پدر، مسئولیت امامت را در سال 260 هجری در پنج

سالگی به عهده گرفت.

خردسالی امام پدیده ای شگفت آور نیست، همان طور که حضرت یحیی در کودکی صاحب

حکم نبوت شد، چنان که خداوند در سوره مریم، آیه 12 می‌فرماید: «يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ»

وَ اتَّيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا» ای یحیی! کتاب آسمانی را با نیرو بگیر. و این گونه او را در کودکی حکم نبوت دادیم.

امام حسن عسکری(علیه السلام) چند روز پیش از وفات، به دوستان خود، در مجلسی که چهل تن از یاران وفادارش حضور داشتند و از جمله آنان محمد بن عثمان و معاویه بن حکیم و محمد بن ایوب بودند، چنین فرمود:

«او بعد از من صاحب و خلیفه شماست، او قائمی است، که گردن ها منتظرانه، به سوی او کشیده می‌شود.

هنگامی که زمین از ستم و ناروا پر شد، خروج می‌کند، و زمین را از قسط و عدل سرشار می‌سازد».

غیبت صغری از سال 260 هجری تا سال 329 هجری به طول انجامید.

امام مهدی(علیه السلام) با بعضی از یاران نزدیک خود به طور مستقیم تماس می‌گرفت و به آنان توصیه می‌فرمود که مشاهدات خود را در میان مردم تبلیغ کنند و سفارش می‌کرد که مکان و سایر خصوصیات را که راه وصول به سوی او را برای مقامات دولتی آسان می‌ساخت، پنهان دارند.

آن حضرت به مسائل گوناگون مردم از طریق وکیلان و سفیران خود، که مورد اعتماد او بودند، پاسخ می‌داد؛ فقط با کسانی که اخلاصشان محرز و مورد اطمینان کامل بودند و راز را افشا نمی‌کردند تماس می‌گرفت.

تلاش های پیگیر معتمد، خلیفه عباسی و پس از او معتضد، برای دستگیری حضرت مهدی(علیه السلام) بی‌نتیجه ماند.

مأموران برای چندمین بار در سامرا خانه امام حسن عسکری را محاصره کردند، همه جای خانه را بازرسی نمودند، وقتی وارد خانه شدند از سرداب، بانگ تلاوت قرآن به گوش

رسید. بر در سرداب فراهم آمدند و آنجا را محاصره کردند تا کسی نه در آنجا به درون رود و نه از آنجا بیرون آید. فرمانده سربازان بر در ایستاد تا همه سربازان به او پیوستند. امام(علیه السلام) از در سرداب بیرون آمد و از مقابلشان گذشت، وقتی از چشم ناپدید شد، فرمانده گفت: پایین بروید. گفتند آیا او نبود که از برابر تو گذشت؟ جواب داد: من کسی را ندیدم.

پس چرا او را رها کردید؟ گفتند ما پنداشتیم که تو او را دیده ای.

اموال و حقوق شرعی‌ای که از طرف شیعیان به امام(علیه السلام) می‌رسید، توسط نمایندگان و وکیلان توزیع می‌شد و به مصرف واقعی خود می‌رسید. قسمتی از اموال به طور مستقیم به دست امام(علیه السلام) می‌رسید و قسمتی را نایب، بر وفق قواعد و احکام اسلامی در مصرف حقوق، مصرف می‌کرد. وظایف نواب آن حضرت، علاوه بر رسیدگی به امور مالی، گرفتن سؤالات و رساندن آن به امام و رساندن پاسخ امام به مردم بود.

نواب چهارگانه

نواب چهارگانه کسانی بودند که در غیبت صغری از طرف امام(علیه السلام) دارای وکالت خاصه بودند.

آنان به ترتیب و بنا به تسلسل تاریخی عبارت بودند از: 1- عثمان بن سعید العمری، مدت نیابت پنج سال، 2- محمد بن عثمان العمری، مدت نیابت حدود چهار سال، 3- حسین بن روح نوبختی، مدت نیابت حدود بیست و یک سال، 4- و علی بن محمد سمری، مدت نیابت سه سال.

و با پایان زندگی این چهار نفر، دوران غیبت صغری در سال 329 هجری به پایان رسید

و سپس دوران غیبت کبری آغاز گردید.

تحركات و تلاش های آنان - بدون این که مأمورین را به خود جلب کنند - بسیار سرتی بود.

از جمله کوشش های آنها حل مشکلات علمی و شرکت در بحث ها و مناظرات عقیدتی بود که برای راهنمایی پایگاههای مردمی یا برای پاسخگویی به شبهه ها و دفاع از اسلام انجام میشد.

نیابت و نمایندگی خاص از طرف امام مهدی(علیه السلام) 69 سال و شش ماه و پانزده روز ادامه داشت و این مدت، غیبت صغری نام دارد.

غیبت صغری در سال 329 پایان یافت.

در آن وقت، عمر امام مهدی(علیه السلام) 74 سال بود.

آن گاه غیبت کبری آغاز گردید تا خداوند حکیم در زمان و شرایط مساعد به آن حضرت اجازه ظهور دهد تا زمین را پر از عدل و داد کند و حکومت واحد جهانی را تشکیل دهد و آرزوی بشریت را، که همان تحقق مدینه فاضله است، محقق گرداند. به امید آن روز.

مهدی از دیدگاه علمای اهل سنت

اعتقاد به مهدویت، اختصاص به شیعه ندارد، بلکه بر اساس روایات فراوانی که از پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) رسیده، علمای اهل سنت نیز این موضوع را قبول دارند. ولی معمولاً آنان، تولد حضرت مهدی را انکار میکنند و میگویند: شخصیتی که پیامبر اکرم از قیام او خبر داده، هنوز متولد نشده است و در آینده تولد خواهد یافت.

شیراوی شافعی در «الاتحاف» گوید: «شیعه عقیده دارد مهدی موعود - که احادیث صحیحه

درباره او وارد شده — همان پسر حسن عسکری است و در آخر الزمان ظهور خواهد کرد، ولی صحیح آن است که او هنوز متولد نشده و در آینده متولد می‌شود و او از اشراف اهل بیت کریم است.» ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، ذیل خطبه 16 می‌گوید: «اکثر محدثین عقیده دارند مهدی موعود از نسل فاطمه (علیها السلام) است و اصحاب ما معتزله آن را انکار ندارند و در کتب خود به نام او تصریح کرده اند و شیوخ ما به او اعتراف نموده اند. منتها او به عقیده ما هنوز متولد نشده و بعداً متولد خواهد گردید.» با این حال، تعدادی از مورخان و محدثان اهل سنت، تولد آن حضرت را ذکر کرده و آن را يك واقعیت دانسته اند ، از جمله :

1— عزالدین ابن اثیر (متوفای 630) در حوادث سال 260 هجری می‌نویسد: «ابو محمد عسکری (امام حسن عسکری) در سال 232 متولد شد و در سال 260 وفات یافت و او پدر محمد است که شیعه او را «منتظر» نامند.»

2— عماد الدین ابوالفداء اسماعیل بن نورالدین شافعی (متوفای 732) (گوید: «علی هادی (امام دهم) در سال 254 هجری در سامرا وفات یافت. او پدر حسن عسکری است و حسن عسکری یازدهمین امام از ائمه دوازده گانه است و او پدر محمد منتظر صاحب سرداب است و در سال 255 متولد شده است.»

3— ابن حجر هیتمی مکی شافعی (متوفای 974) در «الصّوآق المحرقه» می‌نویسد: «حسن عسکری در سامرا وفات یافت، عمرش 28 سال بود و به قولی او را مسموم کردند و از خود فرزندی جز ابوالقاسم محمد حجّت باقی نگذاشت، عمر او به وقت وفات پدرش پنج سال بود، لیکن خدا در آن کمی سنّ، به وی حکمت امامت را عطا کرده بود و «قائم منتظر» نامیده می‌شود.»

4— نورالدین علی بن محمد بن صباغ مالکی (متوفای 855) گوید: «مدّت امامت امام حسن

عسکری دو سال بود. او بعد از خودش فرزندش «حجّت قائم» را باقی گذاشت که برای حکومتِ حقّ، انتظارش کشیده می‌شود. پدرش او را مخفی نگهداشته و پنهانش کرده بود و آن به علت سختی کار و خوف از سلطان وقت بود.»

5- ابوالعبّاس احمد بن یوسف دمشقی قرمانی (متوفای 1019) در «اخبار الدّول و آثار الأوّل» می‌نویسد: «فصل یازدهم کتاب در بیان حال خلف صالح امام ابی القاسم محمد فرزند حسن عسکری است که عمرش به وقت وفات پدرش پنج سال بود، لیکن خدا به وی حکمت عطا فرمود، چنان که به یحیی (علیه السلام) داده شد، او متوسط القامه، زیباموی، زیبابینی و گشاده پیشانی بود.» معلوم می‌شود که تولّد حضرت مهدی برای این نویسنده و مورّخ سنی به قدری واضح و یقینی بوده که حتّی به بیان قیافه و شمائل آن حضرت نیز پرداخته و از او به نام «الخلف الصّالح» یاد کرده است.

6- حافظ ابو عبدالله محمد بن یوسف کنجی شافعی (متوفای 658) در «کفایة الطالب» می‌نویسد: «امام عسکری روز جمعه هشتم ربیع الاول در سال 260 در سامرا از دنیا رفت و در خانه ای که پدرش در آن دفن شده بود، دفن گردید، پسرش را بعد از خود گذاشت و اوست امام منتظر.

کتاب کفایة الطالب را در اینجا تمام کرده و حالات او را در کتابی مخصوص می‌نگاریم.» ناگفته نماند که کتاب ویژه این عالم سنی درباره حضرت مهدی (علیه السلام)، البیان فی اخبار صاحب الزّمان نام دارد.

7- خواجه پارسا از بزرگان مذهب حنفی در کتاب «فضل الخطاب» می‌نویسد: «ابو محمد حسن عسکری بعد از خودش جز فرزندی به نام ابوالقاسم محمد منتظر که مرسوم به قائم و حجّت و مهدی و صاحب الزّمان است بر جای نگذاشت. شب میلاد او نیمه شعبان سال 255 هجری و مادرش امّ ولد بوده که نرجس نامیده شده است.»

8— ابن طلحه کمال الدین شافعی (متوقای 654) در کتاب ارزشمندش به نام «مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول» می‌نویسد: «اما در مناقب ابو محمد حسن عسکری همین بس که بزرگترین منقّب و مزینتی که خدا به او داده آن است که مهدی موعود از صلب اوست... مادرش کنیری است به نام صیقل و نام خودش محمد، کنیه اش ابوالقاسم، لقبش «حجت» و «خلف صالح» و به قولی «منتظر» است.»

9— شمس الدین ابوالمظفر سبط بن جوزی حنفی (متوقای 654) در کتاب معروفش «تذکره الخواص» می‌نویسد: «محمد بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی الرضا بن جعفر بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب، کنیه اش ابو عبدالله و ابوالقاسم است. و او خلف حجت، صاحب الزمان، قائم منتظر و آخرین ائمه است. خبر داد ما را عبدالعزیز بن محمود بن بزّاز از ابن عمر گفت: رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «خارج می‌شود در آخر الزمان مردی از فرزندانم که اسم او مثل اسم من و کنیه او مثل کنیه من است، زمین را پر از عدل می‌کند، همان طور که پر از ظلم شده باشد، این همان مهدی است.»

10— عبدالوهاب شعرانی شافعی مصری (متوقای 973) در کتابش به نام «الیواقیت والجواهر» می‌نویسد: «... او از اولاد امام حسن عسکری و تولّدش در نیمه شعبان سال 255 واقع است و او باقی می‌ماند تا با عیسی بن مریم (علیه السلام) اجتماع کند. و عمر شریفش تا زمان ما که اکنون سال 958 است، 706 سال می‌باشد.»

از حضرت مهدی (علیه السلام)، مطالبی ارزنده تحت عنوان توقیعات و نامه های آن حضرت به نواب اربعه و بعضی از اعلام خاصان مورد اعتماد او، نقل گردیده که در مجامع حدیثی از قبیل: بحار الانوار، احتجاج طبرسی، غیبت نعمانی، غیبت شیخ طوسی و اکمال الدین شیخ صدوق، روایت شده است.

اینک از میان کلمات و سخنان آن منجی بشریت و مهدی موعود، چهل حدیث برگزیده را که هر يك رهنمودی بزرگ و امید بخش است، به جویندگان هدایت و منتظران ظهورش تقدیم می‌دارم.

* * *

چهل حدیث

قال الإمام المهدي (عليه السلام):

1- توجه امام مهدی (علیه السلام) به شیعیان خویش

«إِنَّا غَيْرُ مُهْمَلِينَ لِمُرَاعَاتِكُمْ، وَ لَا نَاسِينَ لِذِكْرِكُمْ، وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَنَزَلَ بِكُمْ اللَّأْوَاهُ، وَ اصْطَلَمَكُمُ الْأَعْدَاءُ. فَاتَّقُوا اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ وَ ظَاهِرُونَا:».

ما در رعایت حال شما کوتاهی نمی‌کنیم و یاد شما را از خاطر نبرده ایم ، که اگر جز این بود گرفتاری ها به شما روی می‌آورد و دشمنان، شما را ریشه کن می‌کردند. از خدا بترسید و ما را پشتیبانی کنید.

2- عمل صالح و تقرب به اهل بیت (علیهم السلام)

«فَلْيَعْمَلْ كُلُّ امْرَأٍ مِنْكُمْ بِمَا يُقْرَبُ بِهِ مِنْ مَحَبَّتِنَا، وَلْيَتَجَنَّبْ مَا يُذْنِبُهُ مِنْ كِرَاهِيَّتِنَا وَ سَخَطِنَا، فَإِنَّ امْرَأً يَبْغِئُهُ فُجَاءَةً حِينَ لَا تَنْفَعُهُ تَوْبَةٌ، وَ لَا يُنْجِيهِ مِنْ عِقَابِنَا نَدَمٌ عَلَى حَوْبَةٍ:».

هر يك از شما باید به آنچه که او را به دوستی ما نزدیک می‌سازد، عمل کند و از آنچه که خوشایند ما نبوده و خشم ما در آن است، دوری گزیند، زیرا خداوند به طور ناگهانی انسان را می‌گیرد، در وقتی که توبه برایش سودی ندارد و پشیمانی او را از کیفر ما به خاطر گناهش نجات نمی‌دهد.

3- تسلیم در مقابل دستورهای اهل بیت (علیهم السلام)

«فَاتَّقُوا اللَّهَ، وَاسْلَمُوا لَنَا، وَارْجِعُوا الْأَمْرَ إِلَى الْوَالِدِينَ، فَكَيْفَ نَصْنَعُ الْإِنْسَانَ، كَمَا كَانَ مِنَّا الْإِيرَادُ، وَ لَا تَحَاوَلُوا كَشْفَ مَا عُطِيَ عَنْكُمْ، وَ اجْعَلُوا قِصْدَكُمْ إِلَيْنَا بِالْمَوَدَّةِ عَلَى السُّنَّةِ الْوَاضِحَةِ:».

از خدا بترسید و تسلیم ما شوید و کارها را به ما واگذارید، بر ماست که شما را از سرچشمه، سیراب برگردانیم، چنان که بردن شما به سرچشمه از ما بود، در پی کشف آنچه از شما پوشیده شده نروید. مقصد خود را با دوستی ما بر اساس راهی که روشن است به طرف ما قرار دهید.

4-تحقق حتمی حق

«أَبَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لِلْحَقِّ إِلَّا إِتْمَامًا وَ لِلْبَاطِلِ إِلَّا زَهُوقًا، وَ هُوَ شَاهِدٌ عَلَىٰ بِمَا أَذْكَرُهُ:».

خداوند مقدر فرموده است که حق به مرحله‌ی نهایی و کمال خود برسد و باطل از بین رود، و او بر آنچه بیان نمودم گواه است.

5-خلقت هدفدار و هدایت پایدار

«إِنَّ اللَّهَ تَعَالَىٰ لَمْ يَخْلُقِ الْخَلْقَ عَبَثًا وَ لَا أَهْمَلَهُمْ سُذًى بَلْ خَلَقَهُمْ بِقُدْرَتِهِ وَ جَعَلَ لَهُمْ أَسْمَاعًا وَ أَبْصَارًا وَ قُلُوبًا وَ أَلْبَابًا ثُمَّ بَعَثَ إِلَيْهِمُ النَّبِيِّينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ، يَأْمُرُونَهُمْ بِطَاعَتِهِ وَ يَهْوَنُهُمْ عَنْ مَعْصِيَتِهِ وَ يُعَرِّفُونَهُمْ مَا جَهَلُوهُ مِنْ أَمْرِ خَالِقِهِمْ وَ دِينِهِمْ وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا، وَ بَعَثَ إِلَيْهِمْ مَلَائِكَةً يَأْتِينَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَنْ بَعَثَهُمْ إِلَيْهِمْ بِالْفَضْلِ الَّذِي جَعَلَهُ لَهُمْ عَلَيْهِمْ:».

خداوند متعال، خلق را بیهوده نیافریده و آنان را مهمل نگذاشته است، بلکه آنان را به قدرتش آفریده و برای آنها گوش و چشم و دل و عقل قرار داده، آن گاه پیامبران را که مژده دهنده و ترساننده هستند به سویشان برانگیخت تا به طاعتش دستور دهند و از نافرمانی‌اش جلوگیری فرمایند و آنچه را از امر خداوند و دینشان نمی‌دانند به آنها بفهمانند و بر آنان کتاب فرستاد و به سویشان فرشتگان برانگیخت تا آنها میان خدا و

پیامبران — به واسطه تفضلی که بر ایشان روا داشته — واسطه باشند.

6- ظهور حقّ

«إِذَا أذِنَ اللَّهُ لَنَا فِي الْقَوْلِ ظَهَرَ الْحَقُّ وَاضْمَحَلَّ الْبَاطِلُ، وَانْحَسَرَ عَنْكُمْ:».

هرگاه خداوند به ما اجازه دهد که سخن گوئیم، حقّ ظاهر خواهد شد و باطل از میان خواهد رفت و خفقان از [سر] شما برطرف خواهد شد.

7- تفتیش ناروا

«مَنْ بَحَثَ فَقَدْ طَلَبَ، وَ مَنْ طَلَبَ فَقَدْ دَلَّ، وَ مَنْ دَلَّ فَقَدْ أَشَاطَ وَ مَنْ أَشَاطَ فَقَدْ أَشْرَكَ:».

حضرت مهدی (علیه السلام) در خصوص کسانی که در جستجوی او بوده اند تا به حاکم جور تحویلش دهند فرموده است: آن که بکاود، بجوید و آن که بجوید دلالت دهد و آن که دلالت دهد به هدف رسد و هر که [در مورد من] چنین کند، شرک ورزیده است.

8- ظهور حقّ به اذن حقّ

«فَلَا ظُهُورَ إِلَّا بَعْدَ إِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ وَ ذَلِكَ بَعْدَ طَوْلِ الْأَمَدِ وَ قَسْوَةِ الْقُلُوبِ وَ امْتِلَاءِ الْأَرْضِ جَوْرًا:».

ظهوری نیست، مگر به اجازه خداوند متعال و آن هم پس از زمان طولانی و قساوت دلها و فراگیر شدن زمین از جور و ستم.

9- مدّعیان دروغگو

«سَيَأْتِي إِلَى شِيعَتِي مَنْ يَدَّعِي الْمَشَاهِدَةَ. أَلَا فَمَنْ ادَّعَى الْمَشَاهِدَةَ قَبْلَ خُرُوجِ السُّفْيَانِي وَ الصَّيْحَةِ فَهُوَ كَذَّابٌ مُفْتَرٌ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ:».

آگاه باشید به زودی کسانی ادّعی مشاهده (نیابت خاصّه) مرا خواهند کرد. آگاه باشید هر کس قبل از «خروج سفیانی» و شنیدن صدای آسمانی، ادّعی مشاهده مرا کند

دروغگو و افترا زنده است؛ حرکت و نیرویی جز به خدای بزرگ نیست.

10- دنیا در سراسیمی زوال

«إِنَّ الدُّنْيَا قَدْ دَنَا فَنَاؤُهَا وَ زَوَالُهَا وَ أَذِنَتْ بِالْوَدَاعِ وَ إِنِّي أَدْعُوكُمْ إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ (صلی

الله علیه وآله وسلم) وَ الْعَمَلُ بِكِتَابِهِ وَ إِمَاتَةُ الْبَاطِلِ وَ إِحْيَاءُ السُّنَّةِ:».

دنیا فنا و زوالش نزدیک گردیده و در حال وداع است، و من شما را به سوی خدا و

پیامبرش — که درود خدا بر او و آتش باد — و عمل به قرآنش و میراندن باطل و

زنده کردن سنت، دعوت می‌کنم.

11- ذخیره بزرگ

«أَنَا بَقِيَّةٌ مِنْ آدَمَ وَ ذَخِيرَةٌ مِنْ نُوحٍ وَ مُصْطَفَى مِنْ إِبْرَاهِيمَ وَ صَفْوَةٌ مِنْ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللَّهُ

عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ):».

من باقیمانده از آدم و ذخیره نوح و برگزیده ابراهیم و خلاصه محمد (درود خدا بر

همگی آنان باد) هستم.

12- حجّت خدا

«زَعَمَتِ الظَّالِمَةُ أَنَّ حُجَّةَ اللَّهِ دَاحِضَةٌ وَ لَوْ أَنَّنَا لَنَا فِي الْكَلَامِ لَزَالُ الشُّكُّ:».

ستمگران پنداشتند که حجّت خدا از بین رفته است، در حالی که اگر به ما اجازه سخن

گفتن داده می‌شد، هر آینه تمام شکّها را از بین می‌بردیم.

13- عطسه، نشانه سلامت

«أَلَا أُبَشِّرُكَ فِي الْعِطَاسِ فَقُلْتُ بَلَى قَالَ: هُوَ أَمَانٌ مِنَ الْمَوْتِ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ:».

نسیم، خدمتکار حضرت مهدی (علیه السلام) گوید: آن حضرت به من فرمود: آیا تو را

در مورد عطسه کردن بشارت دهم؟ گفتم: آری. فرمود: عطسه، علامت امان از

مرگ تا سه روز است.

14- نماز، طردکننده شیطان

«ما أُرْغِمَ أَنْفُ الشَّيْطَانِ بِشَيْءٍ مِثْلَ الصَّلَاةِ، فَصَلِّهَا وَ أُرْغِمَ أَنْفَ الشَّيْطَانِ:».

هیچ چیز مثل نماز، بینی شیطان را به خاک نمی‌مالد، پس نماز بخوان و بینی شیطان را به خاک بمال.

15- اذن مالک

«لا يَحِلُّ لِأَحَدٍ أَنْ يَنْصَرِفَ فِي مَالٍ غَيْرِهِ بِغَيْرِ إِذْنِهِ:».

تصرف در مال هیچ کس بدون اجازه او جایز نیست.

16- استعاذه به خدا

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْعَمَى بَعْدَ الْجَلَاءِ وَ مِنَ الضَّلَالَةِ بَعْدَ الْهُدَى وَ مِنَ مُوبِقَاتِ الْأَعْمَالِ وَ مُرْدِيَاتِ الْفِتَنِ:».

پناه به خدا می‌برم از نابینایی بعد از بینایی و از گمراهی بعد از راهیابی و از اعمال ناشایسته و فرو افتادن در فتنهها.

17- اسوه های حقیقت

«إِنَّ الْحَقَّ مَعَنَا وَ فِينَا، لَا يَقُولُ ذَلِكَ سِوَانَا إِلَّا كَذَابٌ مُقْتَرٌ:».

حق با ما و در میان ماست، کسی جز ما چنین نگوید، مگر آن که دروغگو و افترا زننده باشد.

18- ظهور فرج به اذن خدا

«وَ أَمَّا ظُهُورُ الْفَرَجِ فَإِنَّهُ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، كَذَبَ الْوَقَائِثُونَ. وَ أَمَّا قَوْلُ مَنْزَعَمَ أَنَّ

الْحُسَيْنَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) لَمْ يُقْتَلْ، فَكُفْرٌ وَ تَكْذِيبٌ وَ ضَلَالٌ:».

اما ظهور فرج، موكول به اراده خداوند متعال است و هر کس برای ظهور ما وقت تعیین کند دروغ‌گوست. و اما گفته کسانی که پنداشته اند امام حسین (علیه السلام) کشته

نشده، کفر و دروغ و گمراهی است.

19- شناخت خدا

«إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى هُوَ الَّذِي خَلَقَ الْأَجْسَامَ وَ قَسَمَ الْأَرْزَاقَ لِأَنَّهُ لَيْسَ بِجِسْمٍ وَلَا حَالٌ

فِي جِسْمٍ» «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ:».

همانا خداوند متعال، کسی است که اجسام را آفریده و ارزاق را تقسیم فرموده، او جسم نیست و در جسمی هم حلول نکرده، «چیزی مثل او نیست و شنوا و داناست.»

20- ائمه (علیهم السلام) دست پرورده های پروردگار

«إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا وَ لَا فَاقَةَ بِنَا إِلَى غَيْرِهِ وَ الْحَقَّ مَعَنَا فَلَنْ يُوحِشَنَا مَنْ قَعَدَ عَنَّا وَ نَحْنُ

صَنَائِعُ رَبِّنَا وَ الْخَلْقُ بَعْدُ صَنَائِعُنَا:».

خداوند با ماست، و به جز ذات پروردگار به چیزی نیاز نداریم، و حق با ماست. اگر کسانی با ما نباشند، هرگز در ما وحشتی ایجاد نمی‌شود، ما دست پرورده های پروردگارمان، و مردمان، دستپرورده های ما هستند.

21- دانش حقیقی

«أَلْعِلْمُ عِلْمُنَا وَ لَا شَيْءَ عَلَيْنَا مِنْ كُفْرٍ مِنْ كُفْرٍ:».

دانش، دانش ماست، از کفر کافر، گزندی بر شما نیست.

22- ائتفاق و وفای به عهد

«لَوْ أَنَّ أَشْيَاعَنَا وَقَقَهُمُ اللَّهُ لَطَاعَتِهِ عَلَى اجْتِمَاعٍ مِنَ الْقُلُوبِ فِي الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ عَلَيْهِمْ لَمَا

تَأَخَّرَ عَنْهُمْ الْيَمْنُ بِلِقَائِنَا وَ لَتَعَجَّلَتْ لَهُمُ السَّعَادَةُ بِمُشَاهَدَتِنَا:».

اگر شیعیان ما — که خداوند آنها را به طاعت و بندگی خویش موقق بدارد — در وفای به عهد و پیمان الهی ائتفاق می‌داشتند و عهد و پیمان را محترم می‌شمردند، سعادت دیدار ما به تأخیر نمی‌افتاد و زودتر به سعادت دیدار ما نائل می‌شدند.

23- پیروان نادان

«قَدْ آذَانَا جُهَلَاءُ الشَّيْعَةِ وَحُمَقَاؤُهُمْ، وَ مَنْ دِينُهُ جَنَاحُ الْبَعُوضَةِ أَرْجَحُ مِنْهُ:».

حضرت مهدی (علیه السلام) به محمد بن علی بن هلال کرخی فرموده اند: نادانان و کمخردان شیعه و کسانی که بال پشه از دینداری آنان محکتر است، ما را آزدند.

24- بیزاری از غالیان

«أَنَا بَرِيءٌ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى رَسُولِهِ مِمَّنْ يَقُولُ إِنَّا نَعْلَمُ الْغَيْبَ وَ نُشَارِكُهُ فِي مُلْكِهِ أَوْ يُحِلُّنَا مَحَلًّا سِوَى الْمَحَلِّ الَّذِي رَضِيَهُ اللَّهُ لَنَا:».

من از افرادی که می‌گویند: ما اهل بیت [مستقلاً از پیش خود و بدون دریافت از جانب خداوند] غیب می‌دانیم و در سلطنت و آفرینش موجودات با خدا شریکیم، ما را از مقامی که خداوند برای ما پسندیده بالاتر می‌برند، نزد خدا و رسولش، بیزاری می‌جویم.

25- سجده شکر

«سَجْدَةُ الشُّكْرِ مِنْ أَلْزَمِ السُّنَنِ وَ أَوْجَبِهَا:».

سجده شکر از لازمترین و واجبترین مستحبات است.

26- فضیلت تعقیبات نماز

«إِنَّ فَضْلَ الدُّعَاءِ وَ التَّسْبِيحِ بَعْدَ الْقِرَائَةِ عَلَى الدُّعَاءِ بِعَقِيبِ النَّوَافِلِ كَفَضْلِ الْقِرَائَةِ عَلَى النَّوَافِلِ:».

فضیلت دعا و تسبیح بعد از نمازهای واجب در مقایسه با دعا و تسبیح پس از نمازهای مستحبی، مانند فضیلت واجبات بر مستحبات است.

27- سجده، مخصوص خداست

«فَأَمَّا السُّجُودُ عَلَى الْقَبْرِ فَلَا يَجُوزُ:».

سجده بر قبر جایز نیست.

28- راه اندازی کار مردم

«أَرْخِصْ نَفْسَكَ وَاجْعَلْ مَجْلِسَكَ فِي الدَّهْلِيزِ وَاقْضِ حَوَائِجَ النَّاسِ:».

خودت را [برای خدمت] در اختیار مردم بگذار، و محل نشستن خویش را در ورودی خانه قرار بده، و حوائج مردم را برآور.

29- امنیت بخش زمین

«إِنِّي أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ كَمَا أَنَّ النُّجُومَ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ:».

وجود من برای اهل زمین، سبب امان و آسایش است، همچنان که ستارگان سبب امان آسماناند.

30- رجوع به راویان حدیث

«وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَأَقَعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ:».

در پیشامدهای مهم اجتماعی به راویان حدیث ما مراجعه کنید، زیرا که آنان حجّت من بر شما هستند و من هم حجّت خدا بر آنان هستم.

31- مطاع، نه مطیع کسی

«إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ أَحَدًا مِنْ آبَائِي إِلَّا وَقَدْ وَقَعَتْ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ لِطَاغِيَةِ زَمَانِهِ وَإِنِّي أَخْرُجُ حِينَ أَخْرُجُ وَلَا بَيْعَةَ لِأَحَدٍ مِنَ الطَّوَاغِيتِ فِي عُنُقِي:».

هریک از پدرانم بیعت یکی از طاغوت های زمان به گردنشان بود، ولی من در حالی قیام خواهم کرد که بیعت هیچ طاغوتی به گردنم نباشد.

32- آفتاب پشت ابر

«وَأَمَّا وَجْهُ الْإِنْتِفَاعِ بِي فِي غَيْبَتِي فَكَالْإِنْتِفَاعِ بِالشَّمْسِ إِذَا غَيَّبَهَا عَنِ الْأَبْصَارِ

السَّحَابُ:».

کیفیت بهره وری از من در دوران غیبت، مانند کیفیت بهره وری از آفتاب است
هنگامی که ابر آن را از چشم‌ها پنهان سازد.

33-سبقت اراده خدا بر همه چیز

«وَلَكِنَّ أقدَارَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ لَا تُغَالِبُ، وَ إِرَادَتُهُ لَا تُرَدُّ، وَ تَوْفِيقُهُ لَا يُسَبِّقُهُ:»

راستی که مقدرات خداوند متعال، مغلوب نشود و اراده الهی مردود نگردد و چیزی
بر توفیق او پیشی نگیرد.

34-علت اصلی غیبت امام(علیه السلام)

«وَأَمَّا عَلْتُهُ مَا وَقَعَ مِنَ الْغَيْبَةِ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ قَالَ: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَن
أَشْيَاءَ إِن تَبْدَلُكُمْ تَسْؤُكُمْ:».

اما علت و فلسفه آنچه از دوران غیبت اتفاق افتاده [که درک آن برای شما سنگین
است] آن است که خداوند در قرآن فرموده: «ای مؤمنان از چیزهایی نپرسید که اگر
آشکارتان شود، بدتان آید.»

35-آگاهی های امام(علیه السلام)

«إِنَّا يُحِيطُ عَلْمُنَا بِأَنْبَاءِكُمْ، وَ لَا يَعْزُبُ عَنَّا شَيْءٌ مِنْ أَخْبَارِكُمْ:».

علم و دانش ما به خبرهای شما احاطه دارد و چیزی از اخبار شما بر ما پوشیده
نمی‌ماند.

36-دعای فراوان

«أَكْثَرُوْ الدُّعَاءَ بِتَعْجِيلِ الْفَرَجِ فَإِنَّ ذَلِكَ فَرَجُكُمْ:».

برای تعجیل فرج زیاد دعا کنید، زیرا همین دعا کردن، فرج و گشایش شماست.

37-سؤال نامطلوب

«فَأَغْلِقُوا أَبْوَابَ السُّؤَالِ عَمَّا لَا يَغْنِيكُمْ:».

درهای سؤال را از آنچه که مطلوب شما نیست ببندید.

38-آخرین اوصیا

«أَنَا خَاتَمُ الْأَوْصِيَاءِ وَ بِي يَدْفَعُ اللَّهُ الْبَلَاءَ عَنْ أَهْلِ وَ شِيعَتِي:».

من آخرین نفر از اوصیا هستم، خداوند به وسیله من بلا را از خانواده و شیعیانم

برطرف می‌گرداند.

39-حجّت خدا در زمین

«إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُوا مِنْ حُجَّةٍ إِمَّا ظَاهِرًا وَ إِمَّا مَعْمُورًا:».

زمین خالی از حجّت خدا نیست، یا آشکار است و یا پنهان.

40-علمدار هدایت در هر زمان

«كَلَّمَا غَابَ عِلْمٌ بَدَأَ عِلْمٌ، وَ إِذَا أَقْلَ نَجْمٌ طَلَعَ نَجْمٌ:».

هرگاه علم و نشانه ای پنهان شود، علم دیگری آشکارگردد، و هر زمان که ستاره ای

افول کند، ستاره ای دیگر طلوع نماید.

فهرست منابع و مآخذ

- قرآن کریم.

-آیتی، محمد ابراهیم: سیمای علی.

-آل یاسین، شیخ راضی: صلح الحسن، چاپ نجف.

-آل اعتماد، مصطفی: بلاغة الحسین، ترجمه علی کاظمی، نشر اسماعیلیان،

قم.

-ابن شعبه حرّانی، حسن: تحف العقول، نشر دفتر اسلامی وابسته به جامعه

مدرّسين قم.

— اخطب خوارزم، ابي مؤيد موقق به احمد مكي، مقتل الحسين، چاپ نجف.

-اصفهانى، ابونعيم، حلية الأولياء، چاپ بيروت.

-ابن هشام: السيرة النبوية، چاپ افست مصطفى - قم.

-ابن ابي الحديد، عزّ الدين ابوحامد هبة الله: شرح نهج البلاغه، داراحياء

العربيّه.

-ابن ابي فراس، حسين ورام، تنبيه الخواطر و نزهة النواظر (معروف به

مجموعه ورام)، دارالكتب الاسلاميه.

-ابن قتيبه: الإمامة والسياسة، مؤسسة الوفاء، بيروت.

-ابن اثير، عزّ الدين عبدالله بن مسلم: المعارف، منشورات شريف الرضى.

-ابن اثير، عزّ الدين على بن كرام: الكامل، داراحياء التراث العربى.

-ابن طاووس، على بن موسى: اللّهوف فى قتلى الطّوف، منشورات المطبعة

الحيدريّة.

-ابن واضح، احمد بن يعقوب: تاريخ يعقوبى، دارصادر بيروت.

-ابن شهر آشوب، ابي جعفر رشد الدين محمد بن على: مناقب آل ابي طالب،

تصحيح و تحقيق سيّد هاشم رسول محلاتى.

-ابن سعد، واقدى، محمد: طبقات، دار بيروت للطباعة والنشر.

-ابن جوزى، يوسف بن فرغلى، تذكرة الخواصّ، مؤسسة اهل البيت، بيروت.

-ابن اثير، عزّ الدين ابي الحسن على بن الكرام، اسد الغابه، داراحياء التراث

العربى، بيروت.

-اربلى، على بن عيسى: كشف العُمة، دار اضواء، بيروت.

-امينى، عبدالحسين: الغدير، دارالكتب الاسلاميه.

— بيهقى نيشابورى، قطب الدين ابوالحسن، ديوان امام على، ترجمه دكتور

ابوالقاسم امامى، اسوة، تهران، 1375 ش.

-بلاغى، سيد صدر الدين: ترجمه صحيفه سجّاديّه، دارالكتب الاسلاميه.

-بلانزى: انساب الأشراف، دارالتعارف للمطبوعات، بيروت.

-پيشوايى، مهدى: سيره پيشوايان، انتشارات توحيد، قم، 1374 ش.

-تويسر كانى، محمد نبى: لئالى الأخبار، نشر علامه، قم.

-حسنى، على اكبر: تاريخ تحليلى و سياسى اسلام، دفتر نشر فرهنگ

اسلامى، 1373 ش.

-حائرى يزدى، شيخ على: الزام النَّاصب فى اثبات حجة الغائب.

-الحسنى، هاشم معروف: زندگى دوازده امام، ترجمه محمد رخشنده، نشر

اميركبير، تهران.

-جوينى، ابراهيم بن محمد: فرائد السّمطين فى فضائل البتول والسّبطين،

مؤسسة المحمودى للطباعة والنّشر.

-خادمى محمد شيرازى: مجموعه فرمايشات حضرت بقیة الله، مؤسسة الغدير.

-رحمانى همدانى، احمد: بهجة قلب المصطفى، دفتر تبليغات و انتشارات بدر.

-زمخشرى: الكشّاف عن حقايق غوامض التّنزيل، نشر ادب الحوزه.

-سيوطى، جلال الدين: مسند فاطمة الزهراء، چاپ مصر.

-سيوطى، جلال الدين: تاريخ الخلفاء، دارالقلم، بيروت.

-سپهر، محمد تقی: ناسخ التواریخ، کتابفروشی اسلامیّه.

-شریعتی، علی: اسلام شناسی، چاپ مشهد.

-شبر، سیّد عبدالله: مصابیح الأنوار، چاپ نجف.

-شبلنجی، شیخ مؤمن بن حسن: نوار الابصار فی مناقب آل بیت النبیّ

المختار، دارالکتب العلمیّة، بیروت.

-شوشتری، قاضی نور الدین: احقاق الحقّ، مکتبہ آیه الله نجفی مرعشی، قم.

-شهیدی، سیّد جعفر: زندگانی فاطمه زهرا، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

-شهیدی، سیّد جعفر: ترجمه نهج البلاغه، سازمان انتشارات دارالقرآن، قم.

-شیخ الاسلامی، حسین: مسند فاطمة الزهراء، انتشارات دارالقرآن، قم.

-صبحی صالح: نهج البلاغه، چاپ بیروت.

-صدوق، ابی جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه، ثواب

الاعمال و عقاب الاعمال، انتشارات کتابخانه صدوق.

-صدوق: عیون اخبار الرضا، چاپخانه زندگی.

-صدوق: معانی الاخبار، دفتر نشر اسلامی وابسته به جامعه مدرسین قم.

-صدوق: علل الشرایع، دار البلاغه، بیروت، لبنان.

-صدوق: خصال، انتشارات علمیّه اسلامیّه.

-صدوق: کمال الدین و تمام النعمه، دفتر نشر اسلامی وابسته به جامعه

مدرسین.

-صدوق: امالی، انتشارات کتابچی.

-صافی گلپایگانی، لطف الله: پرتوی از عظمت حسین (علیه السلام).

-صابری همدانی، احمد: ادب الحسين و حماسته، نشر جامعه مدرسین، قم.

-ظاهر وتر محمد، مدیریت نظامی در نبردهای پیامبر اکرم(ص)،

ترجمه‌صغر قائدان، نشر صریر، تهران، 1374.

-طوسی، ابی جعفر محمد بن حسن: تهذیب الاحکام، دارالکتب الاسلامیه،

تهران.

-طوسی: کتاب الغیبه، مؤسسه المعارف الاسلامیه - قم.

-طبری، محمد بن جریر: تاریخ الامم و الملوك، انتشاراتدارالفکر بیروت.

-طبرسی، رضی الدین ابونصر حسن بن فاضل: مکارم الاخلاق، انتشارات

فراهانی.

-طبرسی، احمد بن ابیطالب: الاحتجاج، نشر مرتضی، قم.

-طبرسی، ابوالفضل علی: مشکات الانوار فی غرر الاخبار، نشر طوس،

مشهد.

-طباطبائی، سید مصطفی: خیانت در گزارش تاریخ، نشر چاپخش، تهران.

-عاملی، سید محسن امین: اعیان الشیعه، دارالتعارف للمطبوعات، بیروت.

-عاملی، حرّ: وسایل الشیعه، داراحیاء التراث العربی، بیروت.

-عطاردی، عزیز الله: مسند الامام الجواد، کنگره جهانی امام رضا(علیه

السلام).

-عطاردی، عزیز الله: مسند الام الهادی، کنگره جهانی امام رضا(علیه

السلام).

-عطاردی، عزیز الله: مسند امام العسکری.

-عادل ادیب: زندگانی تحلیلی پیشوایان ما، ترجمه دکتر اسدالله مبشری، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

-غفوری، علی: سرگذشت و شهادت هشتمین امام شیعیان، امام رضا(علیه السلام).

-فیض کاشانی، ملامحسن: محجّة البیضاء، دفتر نشر اسلامی وابسته به جامعه مدرسین قم.

-فرزانه، احمد و مرتضی رضوی: نهج الشّهاده، مؤسسه و نشر فرهنگ اهلبیت.

-قرشی، باقر شریف: حیاة الامام الحسنالعسکری(علیه السلام)، نشر جامعه مدرسین - قم.

-قزوینی، سیّد کاظم: فاطمة الزّهراء از ولادت تا شهادت، ترجمه دکتر حسین فریدونی، نشر آفاق.

-قمی، شیخ عباس: سفینه البحار، انتشارات فراهانی.

-قرشی، سیّد علی اکبر: اتفاق در مهدی موعود، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین، قم.

-قمی، شیخ عباس: منتهی الآمال، انتشارات هجرت، قم.

-قندوزی حنفی، شیخ سلیمان: ینابیع المودّه، نشر شریف رضی، قم.

-کامل سلیمان: یوم الخلاص، منشورات انوار الهدی.

-کلینی، محمد: اصول کافی، دفتر نشر فرهنگ اهل بیت(علیهم السلام).

-کلینی، محمد: روضه کافی، انتشارات علمیّه اسلامیّه.

-کلینی، محمد: یومالخلاص (روزگار رهایی)، ترجمه علیاکبر مهدیپور،
نشر آفاق.

-مجلسی، علامه محمد باقر: بحارالانوار الجامعة لدرر الاخبار الاثمة
الأطهار، دارالکتب الإسلامية ایران و چاپ بیروت.

-مالکی، ابن صباغ علی بن محمد بن احمد: فصول المهمه، دارالاضواء، لبنان
- بیروت.

-مفید، محمد: الإرشاد، انتشارات علمیة اسلامیة.

-مفید، محمد: امالی، چاپ بصیرتی، قم.

-مدرس، سید علاءالدین: تذکرة المهدي، انتشارات مفید.

-مقرّم، سید عبدالرزاق: مقتل الحسين (عليه السلام)، چاپ نجف.

-مظفر، محمد حسن: دلائل الصدق، دارالمعلم، قاهره.

-میرد: الكامل.

-مجتهد زنجانی، (آیت الله) سید ابوالفضل: گوشهای از اخلاق محمد، در

کتاب محمد خاتم پیامبران، ج 1، چاپ حسینیّه ارشاد.

-نیشابوری، مسلم بن حجاج: صحیح المسلم، دارالکتب العلمیة، بیروت.

-نجفی، محمد حسن: جواهر الکلام، دارالکتب الاسلامیة.

-نجفی، محمد صادق: سخنان حسین بن علی از مدینة تا کربلا، چاپ جامعه مدرسین، قم.

-نعمانی، محمد بن ابراهیم: غیبت، انتشارات دارالکتب الاسلامیة.

— نصیرپور، محمد قاسم: زندگانی فاطمه زهرا، انتشارات اسوه.